



۱۷

۶۹۴

س

انما کتاب من مصائب
 الغر: و مناقب السعداء
 و آثار الاخران موسوم به
 رمايض البکاء و مجالس الانوار
 و الاخران ابن قلی احباب میرزا محمد
 ملک الکتاب الخطاط من طروف
 دولت الفتح انکله: خان صبا
 در بندر ممبئی ریور طبع در و
 نخبانی ربط المهرن علی شراز
 فی شهر شوال المکرم ۱۳۴۲



بسم الله الرحمن الرحيم

نفایس هر حمد و سپاس تحفه بارگاه حکمتی است جلالت عظمتی که درک عقول از رسیدن بکنه سری از اسرار
حکمتش قاصر که ما عوفاک حق معرفت دانیم مقام بیانیست ظاهر و عالی افکار بکار هر محمّد و ثنایدیه درگاه
جهاندارست قاهر که حکمت بالغه علی نفی این سراچه فانی و عالم اخیشجانی را محل کرب و بلا و دار رنج و عنا و خانه
هر مصیبت و ابتلا از جهت سالکان طریق هدی و جانبازان مسلک عشق و ولا مقرر نموده که دنیا سخن المؤمن و خسته الکافر
خود کو اهی است با هر روز و استایش و نیایش قاهر که گیتی می جوینست که جوهر زوایا هر کمون و لای متظو و محزون
قطرات غبرات عیون را در مقام عبودیت ماحی سنیات و ذایل کننده ظلمات خطیئات فرموده که ان العیون الباکیه
من خشیت اللہ لانی یوم القيمة و لانی است فخر و شایسته پرستش معبود است که ویرانه دلهای محزون را مخزن اسرار محفل
تجلیات و اشراقات جمال و تجلال خواست قرار داده که انا عند قلوب المنکسره نصیبت مستقر و خالق بی نیاز بر اجتهاد
سزا است که فرمان رسالت ویر لایع خامت بر تمامی رسل و پیشوای کل را بنام مبارک سید انبیاء و سید اصفا و خواجه و سهر
شافع یوم جزا محمد مصطفی صلوات الله علیه و آله النجباء و الازکیاء الی یوم لقاء الله عز و جل و محتوم فرموده که ما کان محمد و لکن رسول
و خاتم النبیین آتی است مستقر و الی عهد و لایتی را تجید و تجید زید که منصب ولایت و وصایت را در یوم غدیر نهاده و
کشور دین و صی بلا فضل سید المرسلین علی ابن ابیطالب امیر المؤمنین علیه السلام الی یوم الیدین مستقر و برقرار نموده که یا
ایها الرسول بلغ ما انزل الیک فان لم تقفل فمبلغ رسالتک و الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم
الاسلام دنیا حجتی است مستقر و فیاض فیض رسانی را تسبیح و تقدیس در خواست که دلای اولاد اطهار و ذریر رسول
مختار را باعث نجات امت و پیروان طریق ولایت گردانیده خصوصاً خامس آل عبا و شهبه در راه خدا قرار
کوی وفا ذبیح سر از تن جدا حضرت سید الشهداء علیه آلاف التحية و الثناء که محبت و دوستی السید مظلوم را امام علیه السلام
در فقرات زیارت جامع کبر محبت و دوستی خدا دانسته چنانچه میفرماید من و لکم فقد الی الله و من اجکم فقد احب الله
و از قطرات اشکی که در یاری و عزای آن شهید غریب ریخته شود ناپیره عذاب نیران از گناه کاران البطح عمیم بروشته
و محبان سوخته با تش غم و الم را وعده بخیان نسرموده که من کی او کی او تا کی علی احسین و حیت لا یجته از سید انبیاء
خبر نیست مستحراما بعد بر پشت نشینان مجلس تعزیت و اشک ریزان صبح مصیبت مخفی ننماید که از اخبار صادق و آثار
ائم طاهره بصحت پیوسته که تذکیر و تذکر بلا یا و مصائب پیشوایان دین و استماع محن و نوائب الیل بیت سید
و گریانیدن و گریستن و غموم و غموم بودن در عزای مظلوم ترین قره العین خاتم النبیین حضرت ابی عبد الله
روحی فدای باعث اجر جمیل و ثواب جزیل بلکه اقرب قربات و اثر سعادت است و ازین جهت است که این طریقه انقیاد

از زمان قدیم در میان سلف و خلف شیعه اثنا عشریه استقرار و استمرار داشته و دار و دو علمای امامیه در جمیع عصار
و امصار به تحریر کتب و رسائل پرداخته اند و جمیع حکایات و اخبار بلا یا و مصائب متعلقه بان سر کرده سالکان
طریق رضا را انشاء فرموده اند چون در میان خلق خصوصاً در بین عوام باعتبار اغراض از کتب علماء بعض
از اکاذیب و افسانه‌ها تصحیح غیر صادق در باب مصائب وارده اشتها یافته در مجالس و محافل ذکر می کنند
که اصلاً در امر تعزیه مرغوب نیست بنا برین این حقیر بی ابتعاث و فقر بی درایت محمد بن محمد رفیع الملقب ملک الکتاب الحجازی
به خان صاحب مدتی بود بخاطر می داشت که رساله درین باب از احادیث صحیح و صادق و تالیف و جمع نماید و بطبع در آید
تا قاطبه شیعیان آل ابوتراب از خاص و عام از مطالعه آن بهره ور گردند چون تصمیم غرض نمود و اقدام بشروع
مؤ که آمد از حسن اتفاق اورا فی چند از مؤلفات عالم ربانی فاضل کرمانی اعلی الله مقامه بدست آمد مخصوص بر اخبار صحیح
موثق و مشتمل بر کموز و رموز و عجایب و غرائب از فضایل و مناقب و مصائب آل ابی طالب چون قرین بمقصود بود مطالب
از اساس قرار داده معلومات خود را آنچ از اخبارات و روایات معتبره که برور ایام جمع نموده بود با بعضی متفرقات
که خالی از شواعب و ریب و شک بوده بران افزوده بمصائب الغرباء و مناقب السعداء آثار الاحران نامیده و معر
به ریاض البکاء و مجالس الاحران نموده و مطالب آنرا در ضمن مقدمه و چهارده مجلس و خاتمه بیان نموده امید آنکه محرق قلوب
مؤمنین و جلایای عیون با کین و معین و روح مستمعین گردد مقدمه در بیان آنکه آنچه در اتم سالفه وقوع یافته باید در این امت
موجود نیز واقع شود مجلس اول در حرمت قتال و استهزای حرم مجلس دوم در سبب هجرت اهل بیت رسول خدا از مدینه
بکربلا و از کربلا بسوی کربلا محلی مجلس سیم در بیان یاری کردن دین خدا متعالی در هر زمان بنوعی مجلس چهارم در احوال
حضرت سید الشهداء و بعضی فضایل و معجزات آن بزرگوار و محبوب بودن آن حضرت نزد خدا و رسول مجلس پنجم در ذم
خنده و مدح کریمه مخصوص بر سید الشهداء و بعضی فضایل علمی و عملی آن جناب مجلس ششم در ذبح حضرت اسماعیل
و سید الشهداء در شهادت شاهزاده علی اکبر مجلس هفتم در وصف حوران جنت و فضیلت زنان صالحه دنیا بر آنها
مجلس هشتم در بیان معرفت امام و بیان آنکه صاحب عز خداست اینها هر کس همه چیز بران بزرگوار کرست اند
مجلس نهم در بیان محلی از اخلاق کریمه حضرت سید الشهداء علیه السلام مجلس دهم در بیان حدیث کسا و تعزیه
یوم عاشورا و فضیلت کریمه بران جناب مجلس یازدهم در بیان بعضی فی البدن و مذمت قاتلان آن حضرت خصوصاً
بنی لکیمه و دوازدهم در ذم دشمنان خدا از اراذل و ارجاس خصوصاً بنی امیه و بنی عباس مجلس سیزدهم در مظلومیت
معصوم زاده اوسادات و شیعیان آنکه هدی مجلس چهاردهم در غوررسی نمودن چهارده معصوم شیعیان
و محبتان خود را در دنیا و آخرت در جمیع احوال مقدمه در بیان این است که هر چه در اتم سالفه وقوع یافته باید در این
امت نیز واقع بشود مطابق النعل النعل بدون تفاوت چنانچه جناب اقدس الهی میفرماید در کتاب مستطاب خود که این
طبقاً عن طریقی و جناب رسول خدا نیز در بیان این خبر غلیبی کوتاهی نفرموده که لترکبن سنن من کان قبلکم حد النعل النعل
و القذة بالقذة لا تحطون طریقی و لا تحطی شیری بشیر و ذراع بذراع و باع بباع حتی ان لوکان من قبلکم دخل حجر فبیت

مقدمه در بیان آنچه در اتم سابقه وقوع یافته باید در این اتم نیز واقع شود

شیعه و سنی هر دو این حدیث را از ان حضرت نقل نموده اند و در نزد شیعه این حدیث متواتر است و از سنیان اهل بیت روایت کرده است و او را معنی آن نیست که آن جناب بامت خود خطاب نموده فرمود که هر آینه متکبر میشوید و عمل میکنید مانند طریقه امتهای پیش که هر عملی که ایشان کرده اند شما نیز خواهید کرد مانند و تائیدی گفتش که با هم موافق اند و مانند پرمای تیر که با هم برابرند که هیچ تفاوتی نداشته باشد و هر چه در آن امتها شده باشد نظیر آن البته در این امت من از شما با صاف خواهد شد بدون زیاد و کم شبر بشارت بذر عذایع و باغ بیاع حتی آنکه از آن امتها هرگاه کسی داخل سوراخ سوسماری شده باشد شما نیز می شوید پس بدان ای برادر مقتضای این کلام بلاغت نظام صدق انجام نظیر آنکه حضرت موسی از میان قوم خود انتخاب شد و هارون را خلیفه و جانشین خود گردانید پس سامری پیدا شده و کوسا که ترتیب داده بنی اسرائیل را که ساله پیرست گرد و ایشان دست از هارون برداشتند و خلافت هارون را فراموش کردند و آنچه فساد و عناد و کفر و ارتداد روی نمود بعد از او ازین امر گردید نظیر آن نیست که جناب رسول خدا ص که در حجة الوداع در غدیر خم امیر المؤمنین را خلیفه و جانشین خود نمود و در حق او فرمود انت منی بمنزله هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی و غایب گردید پس شیخ ثانی پیدا شد و شیخ اول را ترتیب داد و در سقیفه بنی ساعده و غصب خلافت نمود و مردم دست از هرون که علی باشد برداشتند و شیخ اول چسبیدند و نقل غدیر خم را فراموش کردند و آنچه از عناد و زندگه دارند او که بعد از حضرت رسول روی نمود حتی کشتن حسین ابن علی او اسیری اهل بیت عصمت و شجاعت شدن سایر محصوران همه بر این امر مرتب گردید پس غصب خلافت فی الحقیقت شکل اولی بود که شهادت امام معصوم مظلوم نتیجه اش شد و درختی بود که این میوه اش گردید و باین جمع کرده اند بعضی از علماء میان اخبار مختلفه که وارد شده است در روز قتل آن حضرت که بعضی اشعار وارد که آن روز جمعه بود که آن حضرت بستر ملعون فرمود که امروز روز جمعه است و این ساعت وقت نماز جمعه است و در این وقت خطیبان آن جدم بر بالای منبر میخوانند و نعت جد بزرگوارم بر زبان میرانند و تو باین معامله میکنی و بعضی اشعار وارد که روز دوشنبه بوده است که المقتول یوم الاثنین و جمع میان این دو حدیث را باین طور کرده اند که اصح آن است که در روز جمعه بوده باشد و اما یوم الاثنین محمول بر این است که چون روز دوشنبه شیخ ثانی در سقیفه غصب خلافت کرد و آن باعث شهادت آن حضرت شد پس گویا که آن حضرت در آن روز شهید گردیده است و الاکن شیخ عارف را اعتقاد این است که آن حضرت در روز دوشنبه شهید شدند در روز جمعه میفرمود که در میان مشایخ چنین مشهور بود و با بجمعه حضرت سید الشهدا بهر تقدیر در روز دوشنبه یا جمعه جان شریف خود را داد و تدارک آنچه شیخ ثانی کرده بودند و یاری دین خدا کرد چنانچه محصورین در بعضی از زیارت آن حضرت نام مبارک او را صردین الله گفته اند و آنجا بر چنین زیارت کرده اند که السلام علیک یا ناصر دین الله و در خون خود غلطیده و بندگان خدا را از جهالت و ضلالت بیرون آورد چنانچه در زیارت اربعین اشاره باین دارد که بذل مهتج فیک لیستغف عبادک من اجماله و خیرة الضلالة و آوازه شهادت آن حضرت صور اسرافیل بود که زنده شد بان بطلان امامت معاریه و خلافت مشایخ و حق بودن نقل غدیر خم و بطلان سقیفه و ولی بودن آن جناب بدون شک و شبهه و تحقیق حال و انکشاف این اجمالین است که چون آفتاب عالم تاب محمدی غروب کرد مشایخ در سقیفه بنی ساعده بر سر حیفه دنیا همه یکجا جمع شدند و هر یک بر دگر میفرمودند

و بقولهم لما امیر و لکلم امیرا کسری سختی میگفت و رانی میرد و از پی آرزوی خود همی تا آنکه از آن غلظت و خشونت می که بر طبیعت داشت
کوی سبقت از میدان رانیده مالک و متصرف شد که شیخ اول خلیفه رسول خداست این مدتی طول کشید و حق مغلوب گردید و در چشمها
و گوشها پر شد که بعد از پیغمبر شیخ اول خلیفه است و آن پدران رفتند و فرزندان ایشان بسرا آمدند و با این عقیده بزرگ شدند
و محاسن خود را باین سفید کردند که شیخ اول خلیفه است و می نوشتند بر لوحها و تخته ها و میدادند باطفال که در کتب خانه ها
بخوانند و برین عقیده نشو و نما کنند و حکایت غدیر خم و قصه سقیفه کم مذکور میشد یا آنکه از ترس اصلا مذکور نمی شد و چنین بود تا زمان
بنی امیه و در آن زمان بسیاری از شیعیان را دستها و پاها بریدند و بر درختهای خرمابلق کشتیدند و چشم برکنند و تقیه برتبه
رسید که کسی نام علی و فاطمه حسن و حسین صلوات الله علیهم جمعین را نمی برد و هرگاه نام ایشان می بردند کشته میشدند و اگر کسی را
می گفتند که کافرون ندیق و ملحد است بهتر بود از اینکه بگویند شیعه علی بن ابیطالب است یا دوست اهل بیت پیغمبر است و اگر کسی میخواست
نام مبارک امیر المومنین را نزد کسی بر میرفتند در آن روزون خانه بلکه در سردابهای خانه و در سردابهای خانه می نشستند و قرآن
در میان میکشادند و اسم مبارک علی و فاطمه حسن و حسین را میبردند حضرت امام حسن مجتبی به امر خدا اصلاح دین را درین داشت
که با معاویه صلح کند و آن شبهه قوی تر و محکم تر گردید پس هرگاه سید الشهدا نیز با یزید بیعت و صلح میکرد حق از میان کم میشد کسی
بعد از مرگ او سعه سال چه میداشت که حق با امیر المومنین است یا دیگری پس چون حضرت امام حسن با یزید صلح نکرد و آن لعین
در صد قتل آن حضرت برآمد و آنحضرت برای دین خدا غیرت کرد و جوان مردی نمود تا آنکه جان اشرف خود را در راه خدا
صرف نمود که دین خدا از میان کم نشود و چون آن حضرت شهید شد مردم گویا در خواب بودند بیدار شدند و مست بودند و میخواب
شدند بجهت آنکه یهود و مجوس و نصاری و سایر مل و نحل از چهار طرف اسلام را آوردند و اهل بدعت و طعن و لعن کردند و میکشیدند
دین شما باطل است و اصلی ندارد این مردی که او را شهید کردید خود میکوشید که او فرزند پیغمبر است و مع ذلک او را بدست
خود پاره پاره کردید یهود میکشیدند که اگر موسی را پسری بود ما او را در دیده خود می نشانیدیم و نصارا می گفتند که ما گروه
نصارا اسم الاغنی را که میکشیدیم اسم الاغ عیسی بن مریم است ما او را می بوسیم و بر چشمهای خود میمالیم و بر دور آن طوائف می کنیم
و از برکت آن از قاضی الحاکمات مسئلت مینمائیم و مجوس حزدیکری میگفتند و بعلاوه در روز شهادت آن حضرت تا چند روز
احوال آسمان و زمین منقلب بود و آثار قیامت نمایان شد زمین سحرکت در آمد و آفتاب گرفت و تا سه روز گرفته بود که در میان
که در میان روزگار می نمود و در شب ماه گرفت و از آسمان خون بارید مردم نوحه خنیاں با و از بلند صدای ملائکه را می شنیدند
و از زیر هر سنگی خون تازه می چوکید و چون مردم این تغییر را در تمام موجودات دیدند و آثار غضب الهی را معاینه مشاهده
کردند و طعن و لعن کفار را شنیدند بفکر خود افتادند که واقعا چه معنی دارد فرزند پیغمبر خود را کشتن و سر او را بر نیزه کردند
و جسد مبارک او را پامال گشتن ستوران نمودند و حرم محترم او را با سیری بدون و پرده گیان سردق عصمت را در شهر با کثرت
پس تفاوت یزد پدید ایشان معلوم شد و از شقاوت او فساد احوال معاویه معلوم شد که در هر معنی بد را دوست و از فساد
احوال شیخ چهارم حال سیم و دوم را نیز بر خوردند که او خویش دوست نشاندن ایشان است و بلکه می گفتند
منسیدیم مطلب را به سیم که شیخ دوم چه کار بود است چون تحقیق کردند شنیدند که شیخ دوم را شیخ اول صحر کرده

مقدمه در بیان آنچه در امام سالفه وقوع یافته باید در این امت نیز واقع شود

پرسیدند که شیخ اول چکاره بود گفتند که مردم در سقیفه جمع شدند و او را خلیفه کردند پرسیدند که آیا شیخ اول را خدا و رسول تعیین فرمودند گفتند نه در این وقت یافتند که این اساس بنای او بر جائی نیست بی ماخذ و بی اصل است و یقین غیر ختم و بطلان سقیفه که بسبب مرور دهور از یاد الناس و ذکر رفته بود بسبب این واقعه عظمی و نفی کبر از زنده گردید و ایشان از شب ضلالت و تاریکی حیرت سرون آمدند و اصل صحیح صادق هدایت و فجر بانور سعادت گردیدند و شیخ عارف فرموده که ملا از فخر و رقبه خدایتعالی که در قرآن میفرماید و الفجر لیال عشر بحسب تاویل حضرت امام حسین است آن قرآن الفجر کان مشهور و بدستیکه فجر میباشد شهید گشته و در اخبار آمده که سوره و الفجر سوره امام حسین است هر که از او نماز بسیار بخواند با حسین محشور خواهد شد و با کجمله این قلیلی از مؤمنان و شیعیان که بر دین حق تا امروز باقی مانده اند از برکت شهادت آن سرور جویندگان است و آن جفی که آنجناب بر اسلام و اهل اسلام دارد احدی از اولین و آخرین نداشته و نخواهد داشت و این معنی ناصر الدین است و از نگاه بابرکات خود آن حضرت است که در معنی جویندی فرموده هر آینه اگر دنیای دلی نیکو و نفس شمرده میشود پس آخرت که بهشت است بسیار ازین دنیا نفیست و نیکوتر است و اگر روز با بقیمت و تقدیر الهی است و بتدبیر زیاد و کم نمیشود پس حرص نورزیدن مرد از برای او جمیل تر و شادتر است و اگر مالها از برای گذاردن است پس جویندگی چیر و گذاردنی بخل کند و اگر بهنها از برای مرک نشود نما کند پس کشته شدن در راه خدا شمشیر از مردن در رخت خواب بهتر است پس مردم از شهادت آن حضرت شگفتا یزید را فهمیدند و رفته رفته دست از پی بردند و حال مشایخ اربعه را فهمیدند و از همه تری هستند و جنگ زنده و عروه الکوفه انمولائی که در غدیر ختم خدا و رسول او را وصی و مولی گفتمند و در حق او اکاهمی افتاد و لیکم الله و کاهمی من گنت مولا فمذا علی مولا فرموده اند ای بانی که خدا و رسول معماراوست و خواطر جمع است که هرگز خراب نمیشود و مأخذ آن متین است و بنائی که علاف و بقال و سبزی فروش باعث و بانید از تار عنکبوت سست تر است و بران اعتمادی توان نمود و ملا سعد نفیازا در شرح مقاصد باین مقصد که مایان کردیم بر خورده اند لعن یزید را منع نموده و گفته است که اگر ما عوام را جرئت داریم در لعن یزید هر آینه رفته رفته بیالاتر است می کند لعن یزید را در اصل شریعت جایز می دانند چنانچه قاضی عضد صاحب کتاب مواقف در این معنی توقف نگرفته صریح یزید لعن فرموده پس فرقنا جیه شیعیان که در راه محرم از شهادت انسر و جویندگان عالم دیوانه می شوند محض اند که مبادا فرق ضاله مخالفان حدیث شهادت آن حضرت را مانند حکایت غدیر ختم پامال کنند و اختفاء نمایند با کجمله هر چه دران امتهما شده نظیران باید شود دران امتهما که ساله سامری بود در این امت شیخ اول و دوم بود از ان جمله صفیر زن موسی بروسی او یوشع بن نون خروج کرد و لشکر کشید و با او محاربه نمود و نظیر آن در این امت حمیراء که حضرت شیخ اول بود بروسی پیغمبر خروج کرد و در عبره و برشته سوار شد و لشکر کشید و با حضرت امیر محاربه نمود و قریب بسی هزار کس کشتن داد و شیخ عارف میگوید که یکی از علمای نواصب دران بلاد بر سر من آمد که شما را فضیلتان میگوید که حمیراء خلیفه چهارم نظم و طغیان محاربه نمود و چنین نه بود بلکه او مادر مؤمنان بود آمد که میان فرزندان خود را اصلاح کند پس در جواب گفتیم که شیخ آیا قبول داری ابولیس و اقدی را که یکی از علمای شماست گفت بی کفتم قبول داری این حدیث را که زینب کرده که تکرین سنن من کان قبلکم خدا النعل بالنعل و القذة بالقذة هر چه دران امتهما شده در این امت نیز میشود و الله اعلم بالصواب

قبول داری که صفیر زن موسی بروی او یوشع بن نون ظالمه باغی جنگ کرد یعنی برای اصلاح نیامده بود گفت بلی کشم نظیرش
 در این امت بهتر ازین میخواهی که حمیراء بر علی و صی پیغمبر ظالمه باغی خراج کرد و آن زرد بود و این سرخ و سرخ اشک است از زرد
 فبت الذی کفر پس آن ناصبی در جواب عاجز شد و مبهوت گردید از آنجمله در آن امتها اهل حضور و پیغمبر خود را کشتند و گوشت او را
 پختند و خوردند نظیر آن در این امت هند ملعون زانیه است که جگر حمزه سید الشهدا پیغمبر را میزد و جاوید و خورد و نظم
 داستان سپهر هند که نشیدی که از دوسه کس و پیغمبر چسبید پدر او لب دندان پیمر شکست ما در او جگر غم پیمر ملبس
 او بنا حق حق داماد پیمر استاد سپهر و سر فرزند پیمر برید بر چنین قوم تو لغت کنی شربت با لعن الله یزید و علی آل یزید
 از آنجمله در آن امتها چند زن بد در تحت نیکان بودند مثل زن نوح و زن لوط نظیر آن در این امت عایشه و حفصه بود که در
 تحت پیغمبر بودند حکما قال الله ضرب الله مثلا للذین کفروا امراه نوح وامراه لوط کانتا تحت عبدين من عبادنا صالحین فجائتاها
 صاحب کشف در اینجا نیکو انصاف داده و گفته است که این آیه کنایه است بد و مادر مؤمنان عایشه و حفصه از آنجمله در امتها چند
 زن خوب در تحت مردان کاف و شریر بودند مثل آسیه زن فرعون نظیر آن در این امت رقیه و ام کلثوم بود که در تحت شیخ سیم بود
 و سکنه خاتون دختر امام حسین در تحت مصعب بن زهر و بعد از ملاک اوزید بن عمرو بن عثمان بن عفان او را تزویج نمود از آنجمله
 حضرت عیسی بن مریم در آن امتها در کهوره سخن گفت چنانکه حق تعالی از آن حضرت در قرآن خبر داده است که قل انی عبد الله اتنی
 الکتاب و جعلنی نبیا نظیر آن در این امت نیز حضرت موسی بن جعفر است که در کهوره سخن گفت بلکه خبر غیبی فرمود و آن نیست که یکی
 از صحابه امام جعفر صادق خدمت آن حضرت رسید در وقتیکه حضرت امام موسی در کهوره بود و روی مبارک او مانند
 شب چهارده میزد حشید الشیخ را خوش آمد اذن از معصوم طلبید که آن حضرت را بوسد او را اذن دادند چون روی او
 نزدیک روی مبارک آنحضرت رسید حضرت در گوش او فرمودند که حق تعالی دختری به برادر تو داده است که نام بدترین
 زمانها بر او گذارده اند و حق نام آن را ناخوش میدارد و او اصلا از تولد آن دختر خبری نه بود چون بخانه آمد تحقیق کرد
 برو گفتند آری و شب دختری از برای برادر تو متولد شده پرسید که نام او را چه گذارده اند گفت حمیراء از آنجمله در آن امتها چند نفر
 بجاء بودند که گریه بسیار میکردند و بعضی از آنها انقدر میگریستند که از اشک ایشان گیاه سبز میشد و اهی چند آتشبار میکشیدند
 که آن گیاهها میسوخت نظیر آن در این امت حضرت سید الساجدین و خاتون قیامت است چنانچه وارد شده که البکاؤن حشر
 گریه کنند کان یحیون بودند آدم و یعقوب و یوسف و فاطمه و خمر پیغمبر و علی بن حسین اما آدم از جهت ترک و فراق بهشت و سبب
 سال گریست و ربنا طمنا انفسنا گفت حضرت یعقوب مدت چهل سال در فراق یکدیگر گریستند و فاطمه از فراق پدر بزرگوار
 و جفای منافقان چندان گریست که اهل مدینه از گریستن آن محدثه به تنگ آمدند و پیغام دادند باحضرت که یا شب گریه کن
 روز آرام گیر یا روز گریه کن شب پارام چون حضرت ایضا شنید بمقام بر شد امیرفت و در زیر درخت آرا که از آفتاب محفوظ باشد
 و میگریست آنچه میخواست بدین میگشت و منقولست که شجین چون این را شنیدند شب فرستادند و درخت آرا که را بریدند و لهند
 آن لواطع آرا که سبب لقطع الفکار و از اینجه گفته اند که بریدن درخت آرا که سبب شد از برای بریدن سر فرزند فاطمه و اما حضرت
 سید الساجدین چهل سال بر پدر بزرگوار خود گریست و هر وقت که آب حضور بر آن حضرت حاضر کردند واقعه کربلا را بخواند

میآورد و چندان کس نیست که آب از دیدن بای آنحضرت مخلوط باب وضو میکرد و یکی از غلامان گفت فدای تو شوم یا بن رسول الله
 میترسم خود را هلاک کنی و گناه کار شوی فرمود انما اشکوا شی و حزنی الی الله و اعلم من الله العلمون شکایت نمیکنم در دوا ندود خود
 مگر بخدا پس فرمود که بوقت بخاطر نمی آورم گشته شدن فرزندان فاطمه را مگر آنکه گریه در کلوی من کرده میشود و در حدیث دیگر فرمود
 که نمیتوانم خود را از گریه نگاه دارم و اگر بگذرانم و می که در دل من است بگویم احدی را طاقت مشاهده آن نباشد و در آن امتها
 حضرت یوسف صدیق را چند سال بیکناه برندان کردند نظیران حضرت موسی بن جعفر است که آنحضرت را چند سال بیکناه برندان
 و آخر آن حضرت را در زندان زهر دادند و سنجید کردند و در حق یوسف گفتند که سارق و در ذات است و در حق حضرت موسی بن جعفر
 آنچه که نباید بگویند گفتند در آن امتها حضرت یوسف و دانیال از روی اکراه و اضطرار قبول ولایت پادشاه طاغی کردند که در آن
 ایشان بود و نظیران در این امت حضرت امام رضا است که آنحضرت از روی اکراه و اضطرار از جانب مأمون ملعون قبول
 ولایت کردند در آن امتها کسانی که اتباع پیغمبران و اوصیای ایشان بودند و ترک بت پرستی و دین باطل کرده بودند ایشان را
 رافضی می نامیدند نظیران در این امت شیعیان را رافضی میخوانند که اتباع پیغمبر اند و اوصیاء پیغمبر و ترک جبت و طاغوت و دین
 باطل کردند و نعم باقیل کان رضا حب آل محمد فلیشهد الثقلان انی رافضی از آنجمله در آن امتها فرزندان هر دو وصی امیر
 بودند و بشر و شیر میامیدند نظیران در این امت فرزندان مرتضی علی که وصی پیغمبر است حسن و حسین مینامند در آن امتها
 سیده زنان ایشان را مریم و بتول عذراء نامیدند نظیران در این امت سیده زنان این امت را مریم کبری و سیده النساء نسبت
 و سحرگاه نامیدند که چون در محراب عبادت می ایستاد هفتاد هزار ملک با وی گفتند ای فاطمه ان الله لاصطفک و طهرک و اصطفک
 علی نساء العالمین یا فاطمه اقصی لربک و سجدی و ارکعی مع الراکعین و حضرت مریم سیده زنان عصر خودش بود و مریم کبری
 یعنی خاتون قامت سیده زنان عصر خود و سیده زنان دنیا و آخرت بود از اولین و آخرین و اگر چه بر مریم مائده
 آسمانی می آمد و زکریا از او می پرسید که از کجا آویی میگفت از حق تعالی بر مریم کبری نیز مکرر از آسمان مائده آمده
 که علی مرتضی از او می پرسید یا فاطمه انی لک هذا قالت هو من عند الله ان الله یرزق من یشاء بغير حساب میگفت که این نزد
 خدا تعالی بدرستی که خدا روزی میدهد هر که را که میخواهد بحساب و صاحب کشف و نبیابوری و سایر مفسران سنی
 با آن تعصب در تفاسیر خود این کرامت را از حق تعالی نسبت بحضرت فاطمه روایت کرده اند بلکه در روایات وارد شده است
 که مائده آسمانی بر فضا گنیز آن حضرت آمده و جناب پیغمبر فرمود که منزله دختر عمر از بکبیر عشر من داده اند و حدیث آن مشهور است
 در آن امت حضرت مریم را نسبت برتا دادند و حضرت عیسی را نسبت بغیر طلال چنانچه وارد شده که حضرت عیسی کبری
 از یهود که نشأت از اعیانان بزبان بریدند گفتند که ساحر سپردن ساحره آمد چون حضرت عیسی این سخن شنید از آن
 اشتیاق شنید گفت خداوند لعنت کن هر که ناسزا بمریم و مادر من میدهد و تو غی پروردگار من و تو را خلق کردی بی پدر
 و این سبب مرا فرزند نامیکویند پس دهان ساعت ایشان خوک شدند نظیران در این امت مریم کبری معصومه مطهره
 خاتون قیامت است که شیخ اول علیه السلام آنحضرت را شبیه بام طحال نمود و ام طحال زنا کار بود که در عرب از امثال منزه
 و سببش آن بود که در محراب عبادت کرد و حضرت فاطمه را ایشان حجت فرمود بر آنکه نزد یک بود مردم بر او مشهورند

مضطرب شد و بر منبر برآمد و گفت چیست شما که حرفهای ام طحال را گوش میکنید و اگر نخواهید سم میتوانم گفت مثل اینها
 نیز از شیخ چهارم نقل کرده اند که معصومه هر دو جهان رسید و زنان عالمیان گفته اند از آنجمله در آن امتها در خصوص عیسی
 نزاع کردند و طایفه شدند بعضی گفتند خداست برخی گفتند پیغمبر خداست فوجی گفتند فرزند زناست و اول و آخر ملا
 شدند و میانی نجات یافتند نظیر آن حضرت امیر است که بعضی غالی شدند و آنحضرت را خدا دانستند و بعضی ناصبی
 گردیدند و عداوت آنحضرت و اهل عصمت او را در دل گرفتند و اشرار و خباثت را بهتر از آن معصوم طیب و طاهر دانستند
 و هلاک شدند و فوجی شیعیان شدند و آن حضرت را بنده شایسته ندانیدند و بعد از پیغمبر او را بهترین جمیع موجودات دانستند
 و ایشان یافته اند در آن امتها قارون حضرت موسی را نسبت بر نداد و نظیر آن در این امت شیخ ثانی در ایام خلافت
 خود بر حضرت امیر غضب کرد و در مسجد آمده در مجمع عام بان مناققان گفت که ایها الناس هرگاه بر خلیفه ثابت
 مشو که شخصی زنا کرده کسی غیر از خلیفه او را ندیده است آیا دیگر احتیاج بشهادت و بینه هست همه گفتند و این گناه را
 حضرت امیر داشت ای برادر تامل کن که چنین میشود بر چنان معصومی چگونه دروغی گفته و چه سخنانی بسته و نعم باقیل
 شنیدی که کردی خدایت را طاعتی که علی رضایت دارند فرنگ فار قلیطاسیاس میکنند بدین توانو شیطانی میکنند
 و اندر من قال کم من شک فی خلافت و من قبل ان الله از آنجمله در آن امتها بعضی از نیکان عمر طولانی داشتند
 مثل حضرت نوح و حضرت خضر نظیر آن در این امت آقای صاحب الامر است و هم چنین از بدان عملی
 طولانی داشتند مثل عیون بن عقیق نظیر آن در این امت و جال ملعونست در آن امتها بعضی از اشتقیا بصورت سگ و خوک
 مسخ شدند نظیر آن در این امت خطیب و شقی است که سب حضرت امیر المؤمنین میکرد که در عهد برون الرشید ملعون بود
 و بصورت سگ مسخ و شافعی از اهل علمای سنت شهادت و مسخ شدن آن ملعون را دیده و هم چنین آن ملحدی که مؤدب
 بنی امیه لعنهم الله بود هر روز میان اذان و اقامه حضرت امیر را هزار مرتبه سب میکرد و در روز جمعه چهار هزار مرتبه و او نیز
 بصورت خوک مسخ شد و هم چنین خود بنی امیه بصورت چلپا و اینها مشهور است از آنجمله بعضی از انبیاء و اوصیا غایب
 میشوند و از میان قوم پنهان میکرد دیدند تا چند وقت بعد ظاهر می شدند نظیر آن در این امت باز حضرت صاحب الامر است
 و در اخبار اهل بیت که آنحضرت سنت چهار پیغمبر حارمیت دو تا از آنها این است که مذکور شد و تائیدی دیگر این است که مانند
 حضرت موسی کسی به اهل و مطلع نشد تا متولد گردید و مانند حضرت عیسی و یحیی در کودکی منصب امامت فایز شد و حق تعالی
 در حق حضرت یحیی فرمود که و اتبناه حکم صبیان و خانمان لذناب و زکوة و کان تقیاً و نظیر آن در این امت حضرت امام محمد تقی است
 که در سن هفت سالگی باینه سالکی علی خلاف منصب جلیل الشان امامت فایز شد و در سلسله صید نمودن محرم کج که یحیی ابن
 اکثم قاضی که در الوقت قاضی القضاة و اعلم علماء بود و در سبیل امتحان از آن امام زمان سؤال نمود چنانچه آنحضرت
 او را مجاب فرمود که بر دوست و دشمن معلوم شد که چه مرتبه است علم و حکمت او چه مقدار است مرتبه جلالت شان او
 و احق در شان امام لیمقام صادق است این کلام که نه فیض تجری من تحت جیل الازل و همون محال مشیت الله الذی لا یرذل
 و لم یزل و همچنین آقای صاحب در سن پنج سالگی منصب امامت فایز شد از آنجمله در آن امتها صید کردن

مقدمه در بیان آنچه در اتم ساله وقوع یافته نظیر آن در این امت باید شود

ماهی در یوم السبت یعنی روز شنبه که روز عید ایشان بود حرام بود پس بعضی از اشقیاء معصیت خدا نموده در آن روز صید کردند و خود را
نیز بر ایشان غضب کرد و ایشان را بصورت میمون نسخ نمود نظیر آن بنظر اهل عرفان شهادت سید الشهداست که صید حرم است
در روز جمعه عید مسلمانان که آن فی الحقیقه یوم السبت ایشانست آنحضرت را صید کردند و کشتند و اذیت به اهل بیت او رسانیدند
نظم از صاحب حرم چه توقع کنند باز آن ناکسان که تیر بصید حرم زدند و این است معنی المقتول یوم السبت که در بعضی اخبار
وارد است که آنحضرت را در روز شنبه شهید کردند و در آن امتها اطفال و کودکان حضرت یحیی را تکلیف بازی کردند در جواب
فرمود که آه والله للعب خلقناهم سجد که ما را از برای بازی خلق نکردند و از برای امر عظیمی خلق کرده اند در این امت و اطفال اهل
صحت مثل آن و بهتر از آن مکرر واقع شده از آن جمله از بهلول عاقل مشغولست که در کوچه چند طفل دیدم که بازی میکنند مگر یک طفل
خوشروئی را که بازی نمی کند و پیوسته نظر بر ایشان می کرد و میگریست خواستم کفقه احوال او کرده باشم پرسیدم که ای جان من چرا
گریه میکنی اگر اسباب بازی نداری من از برای تو خریداری می نمایم چون این را شنید روغن کرده گفت یا قلیل العقل واللعب خلقنا
ای کم عقل ما را از برای بازی آفریده اند کفتم پس از برای چه آفریده اند گفت للعلم والعمل کفتم از کجا میگوئی فرمود ازین آیه نخست
انما خلقناکم عبداً واکم الینا لا ترجعون یا فتم که کودک صاحب هوشی است کفتم ای کودک مرا مرعظه کن این بیات بخواند نظم
ادی الدنيا سنوون بالطلاق * مسموع علی قدام و ساق * فلا الدنيا بیا قیة لچی * ولا حیتی علی الدنيا بیا ق
کانت الموت و لکد ثان فیها * الی النفس الفتی فیا سباق * یعنی می بینم دنیا را که دامن برگزیده و همیای رفتن است پس دنیا
از برای کسی باقیست و نه کسی در دنیا ثابت و زنده خواهد ماند که یا مرک و حوادث روزگار و اسباب اند که هر یک بر
جان آدمی دیگری سبقت میگیرند پس رو بخود را بسوی آسمان بلند کرد و زار زار گریست که آب از دیده او بر زمین رسید و در
نهایت گریه و پشیمانی این دو بیت را خواند یا من علیه المسکل یا من الیه المبتل یا من اذا ما امل رجوه لم یخل الا لعل یعنی ای خداوند
که توکل و اعتماد بندگان بر تست و ایچنانکه ابتهال و تصرع بندگان بسوی تست و ای آنکسی که هر که آرزوئی از تو داشت
او را به آرزویش رسانیدی پس آن کودک بعد از خولین این دو بیت بر زمین افتاد و غشش کرد و بیوشش شد پس من
بر زمین نشستم و سر او را از خاک برگرفتم و بدان خود گذاشتم و میگریستم تا آنکه بخود باز آمد کفتم ای نور دیده تو هنوز که چکی مصیبت
خدا نگرفته چرا این همه از خدا میترسی گفت تنج حتی یا بهلول اتی رایت الله فی توفد النار بالخطب الکبار فلا توفد الا بالقصفا و ریشه
از من ای بهلول من روزی بمطبخ رفتم مادر من همیه درشت داشت و میگریفت پس نیزهای خور و پید کرد و در زیر میته درشت گذاشت
اول همیه نور و سوخت و بعد همیه درشت پس ما اطفال تیرسیم که اول ما را بسوزانند و بعد مردان را این را گفت و رفت
پرسیدم که این کل از کدام بوستان و این ثمره عطیه از کدام شجره است گفتند که این را شناختی این فرزند زاده ابی خبیه اقد حضرت
امام حسین است در آن امتاسنگ و ریک صحرای حضرت ابراهیم خلیل ماکول و خوردنی شد چنانکه واروده که وقتی
شد که در نزد حضرت ابراهیم چیزی نبود از برای برگرفت و رفت بصحرای دور که گفت نماز کرده حق تعالی خیر ثل ما فرمود که از موضع نماز
او سنگ و ریک چند کپرد و از آنرا او گند زد و در خانه او تسلیم ساره نماید و ساره از آنرا در دیگی کرد و بقدرت خدا ریکها کاوش
مقتشر شد و سنگهای کوه شلغم شد و سنگهای دیوار زردک شد و عتلف کوه نظیر آن در این امت است و آنکه زنان اهل

مقدمه در بیان آنچه در اتم سال فیه وقوع یافته نظیر آن در این امت باشد

عصمت و کدوگان اهل بیت رسالت بعد از شهادت سید الشهدا و در روز یاسه روز خمر نخوردند و چون در میان ما کسی بود
 کسی بغیر از ایشان نه پرداخت و ایشان بسیار گرسنه بودند که علامت گرسنه بودن از چهره آن ظاهر بود و چون
 ایشان زرد شد و چون حضرت سید الساجدین این چهره را نمود و دل مبارکش بحال ایشان بسخت از راه اعجاز به یکی از
 خواتین معظمه فرمود که دیکه بر بار گذارد و چند از سنگ و ریک صحرادران بریزد و شش در زیر آن مشتعل گردان بدست
 و به اعجاز فرزند سید الشهدا هر چه از آن مدور بود بخود شد و بعضی که دراز بود و لوپا شد و بعضی که کوچک بود گندم گردید و بعضی
 که سبب بود حدس و اهل بیت از آن طعام تناول کردند و این است که شیعیان از آن روز بحال در جمیع امصار و عیصا
 در ایام عاشورا چنین طعامی می پزند و نام او را آتش امام زین العابدین میگذارند و از دست نمیدهند در آن
 اُمتهای مبارک حضرت یحیی را از برای زنا کاری و پادشاه جباری بدهد و بداند نظیر آن در این امت چندین سر از خاک
 سرور عالم از برای چند حرامزاده و ولد الزنا و چند پادشاه بجایای ستمکار به بدهد و بداند از آنجمله ملعونی که او را حاکم
 ابن عروه سکونی کوفی میکشید سرهای اطفال مسلم بن عقیل را از برای ملعون عبید الله زیاد بدهد و بداند عمر سعد لعین چه
 سر از سرهای سرور عالم و فخر و دمان زمره بنی ادم که یکی از آنها سر مبارک سید الشهدا بود و از برای بیزید لپی زد
 عذاب فرستاد در آن اُمتهای مبارک حضرت ابراهیم را خواستند که در آتش اندازند مرغان و وحوش به امداد آمدند نظیر آن در این امت
 حضرت سید الشهدا است که چون خواستند که او را در صحرای کربلا با تشرع بکشد از جن و انس و ملک و وحوش و طيور بلکه
 جمیع ذرات وجود بتیایانه آمدند و نصرت خود را بر آنحضرت عرض نمودند و آنجناب قبول فرمود در آن اُمتهای مبارک حضرت
 خلیل الرحمن فرزندان اسماعیل را خواستند که در راه رضای خدا و اقربانی کنند نظیر آن در این امت حضرت سید الشهدا
 که فرزندی مانند علی اکبر را کفن پوشید و او را بجای دشمنان خدا فرستاد و در راه رضای دوست او را قتل نمود
 از آنجمله سر بریده یحیی را در طشت طلا نزد پادشاه جبار که بان زن زنا کار زنا میکرد و کذا کردند و تکلم نمود و گفت
 ای پادشاه از خدا به ترس و زنا کن نظیر آن در این امت سر مبارک شاه کربلا است که آن سر مبارک در چند موضع
 تلاوت قرآن فرمود و کرمی گفت لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و در شب لا اله الا الله میگفت و بر سر نمره
 این آیه را از سوره کهف میخواند که ام حسب ان اصحاب الکهف و الرقيم کا نومن آیاتنا عجبا و دیگر سخن گفتن سر آنحضرت
 در دیر راه و در نزدیکی عسقلان بعد از آنکه راهب از آنحضرت احوال خیر مال را پرسید که فدای تو گردم میخوام
 بدانم که تو کیستی سر آنحضرت بتکلم آمد فرمود انا المظلوم انا المقتول انا المغموم انا الذی بسيف العدو ان
 قتلت انا الذی بحرب اهل البنی طلمت گفت فدای تو گردم اینها از حال تو معلوم است واضح تر میخوام که کیستی
 فرمود که انا بن محمد المصطفی انا بن علی المرتضی انا بن فاطمة الزهراء انا بن عروة الله الوثقی انا شهید کربلا انا مظلوم
 کربلا ای راهب اگر از اصل و نسب من می پرسی منم پسر پیغمبر برگزیده منم پسر دای پسندیده منم پسر دستگیر محکم خدا
 منم پسر فاطمه زهرا و شهید کربلا و مظلوم کربلا و دیگر سخن گفتن آن حضرت حدیث جمال است که میگوید دیدم حضرت
 رسول و امیر المؤمنین و فاطمه و امام حسن آمدند بصحرای کربلا در شب یازدهم محرم نزد آن شهید و قائمی از ایشان

مقدمه در بیان نحوه درامم سالغه واقع شده نظیران و این است

و قیامه
نسخه

میگفت و ابنا و مقتولا و ذبیحاه و احسینا و اغریبا و قتلوک و ما عرفوک و من شرب الماء منعول کشته شود
و نشاء ختمه تورا و از آب فرات منع کردند تورا پس پیغمبر او را خطاب کرد که یا حسین چون خطاب یا حسین از انجناب
به آن حسد پاره پاره رسید بکرت آمد و درخواست نشست و سر او به بدن او قرار گرفت و سلام کرد و گریست و گفت قتلوا
و الله و جالنا باجده ذبحوا الله اطفالنا باجده سبوا و الله نسائنا باجده نهبوا و الله و لنا
ایکد بزرگوار بخدا قسم مردان ما را کشته و بخدا قسم که اطفال ما را سر بریدند و اسیر کردند زنمان ما را و بخدا قسم غارت کردند
اموال ما را خدا شما را صبر دهد که ما را با نیال می بید پس آن بزرگواران دو کحضرت نشستند و میگریستند و نوحه میکردند
پس خاتون قیامت از آن خون مبارک گرفت و بر پیشانی نورانی خود مالید و گفت خدا ما ملاقات کنم در حالتیکه بچون
فرزندم خضاب کرده باشم و آن بزرگواران دیگر نیز از آن خون مطهر گرفتند و بر کلو و سینه و دستها تارقی مالیدند و آن
امتها یکی شش ماه در رحم بود نظیران در این امت حضرت سید الشهدا شش ماه در رحم بود و در آن امتهای کافران پوست سر و رو
حضرت اسماعیل صادق الوعد را کنند و خون بر صورت مبارک او جاری شد و اصلا ایشا از الفزین نکر و بلکه میفرمود
خداوند قوم را بگیری که ایشان نادانی چندند اللهم اهک لقوی فایم لا تمکون در آن امتهای حضرت نوح را بعد از
اکله کافران کحضرت اسبک و چوب زدند و استخوانهای پهلوی مبارک او را بضرب سنگ و چوب مجروح کردند و خون بر صورت
او جاری شد و چون اذیت بسیار به آن حضرت رسانیدند حضرت از ایمان ایشان مایوس شد ایشا از الفزین کرد که
و قبل لا تذرو علی الکافرین دبارا ای پروردگار من مگذار بر روی زمین از این کافران طغیان را نظیر
آن در این امت حضرت سید الشهدا است بعد از آن که کافران او را در صحرائی کربلا تیر باران کردند و با کتوف ملعون
تیری بر پیشانی نورانی آن امام مظلوم زد و چون کحضرت آن تیر را کشید خون بر روی مبارکش ریخت کحضرت
آن ملعون را الفزین کرد و این قسم که خدا یا می بینی و میدانی که در راه رضای تو از دشمنان چه میکشم تو در دنیا
و آخرت آن را بسزای خود برسان جگر را بر داشت که خون از جبین سپین خود پاک کند ناگاه تیر زهر آلودی که در شجره
داشت آمد و بر سینه می کیند که صندوق علوم ربانی بود نشست در آن حال گفت بسم الله و بالله و علی ملت رسول الله
چون تیر را کشید خون مانند ناودان روان شد و هم چنین مالک بن بشیر را الفزین کرد و در وقتی که از پشت دیوار
بر زمین افتاد و از بسیاری زخم تیر همیشه و نیزه گاهی می نشست گاهی می افتاد و گاهی می پوش می شد و گاهی
پوش می آمد که ناگاه آن ملعون آمد و چنان غمودی بفرق مبارک آن حضرت زد که غماشش پرازد خون شد آن مظلوم
او را الفزین کرد که باین دست کخزری و نیا شامی تا بجهنم روی و با ظالمین محشور شوی پس آن ملعون به نظیران
برگزیده حضرت سبحانی به بدترین احوال هر دو دست او خشک شد و در وقت تابستان مانند چوب می شد و در
زمستان خون از آنها میریخت و باین حال خسران مال بود تا بجهنم اصل گردید در آن امتهای حضرت دانیال
خبر داد از خواب بخت النصر در وقتیکه از آن حضرت پرسید که من چه در خواب دیده ام دانیال گفت چنین چنین
بخت النصر گفت راست گفتی تعبیر او را بگو حضرت تعبیر از این گفت نظیران در این امت حضرت امام جعفر صادق

نفسه

نفسه

که خبر دادند از خواب ابوسید بصیر فی در آن امتها بخت النصر لعنة الله چند سیر از سغمران و سغمر از اوکان اسیر کرد و از
بسوی بابل که از جمله ایشان دانیال علیه السلام بودند و بخت النصر کبری بود و ختنه کرده گوشت او بشیر خوک پرورش یافته
بود نظیر آن در این امت یزید پلید ابراست که چند سیر از آل محمد اسیر کرد از کربلای شام که از جمله ایشان حضرت سید الشهدا
و امام محمد مجتهد السلام بودند و یزید پلید کبری بود و ختنه کرده گوشت او بشیر خوک بود پرورش یافته بود و آن
امتها بخت النصر لعنة الله بیت المقدس را حراب کرد و نظیر آن در این امت حجاج ابن یوسف بود که کعبه معظمه را دبا و الله شرفاً
خراب کرد و با جمل آنچه در آن امتها شده باید در این امت بشود و مردن نشده خواهد شد در آن امتها تابوتی که در بنی اسرائیل مغرور
و مکرم و مقدس و محترم که آثار پیغمبران همه در آن بود و بقیه آنچه جامی گذاردند آل موسی و آل هرون نیز در آن بود و در مرقانه
که بود علامت بزرگی آن صاحب خانه بود چنانچه حق تعالی میفرماید **كَلِمَاتٍ اِنَّ اٰيَةً مِّنْ لِّكُنَّ اِنَّ يٰۤاَيُّهَا التَّابُوتُ فِيْهِ سَكِينَةٌ**
مِّنْ رَبِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ مِّمَّا تَرَكَ آلُ مُوسٰى وَآلُ هٰرُونَ تَحْمِلُهَا الْمَلَائِكَةُ و حال این تابوت ملئ بود و اولاد پیغمبران که در اخلاق
حمیده مانند ملئ بودند و تا این تابوت در میان ایشان بود و از اغریز میباشید ایشان در عزت و شرف بودند تا آنکه خورده
استحقاق بان نمودند و عزت او را کم کردند تا آنکه کار بجائی رسید که آن تابوت کذا فی را در میان کوچها انداختند
و اطفال با سنگ همراه آن بازی میکردند چون شد حق تعالی بر ایشان غضب کرد و آن تابوت را به آسمان بالا
رؤف مصائب گوید که نظیر آن تابوت در این امت بنظر حقیر اکثر روضه خوانینائی است که در این عصر در شهرها نباشد
که آن بقیه نیست از آنچه جای گذاردند آل موسی و آل هرون یعنی آل محمد و آل علی که در نایل موسی محمد است و نایل هرون
و حال این عصیان بودند و بعد از ایشان عالمان و عارفان و بعد از آن صالحان و مؤمنان و احوال خورده خورده استحقاق
بان شده و عزت او کم گردیده و تابست اطفال و جهال و زنان و سفیان افتاده و کار بجائی رسیده که کدایان
بر در خانه میخوانند و همه چیز در تعزیه دارند امت از کنا بان صغیر و کبیر و مانند غنا و ریا و خواننده کی و حکایت منقول
بی اصل و خفت ابل بیت خواندن و اجاره و او باش را شبیه مردان و زنان ایشان در آوردن و طفلها
ساده بر منبر بر آمدن و زوجه را بطریق تصنیف خواندن و زنهار مردان دیدن و مردها را زنهار دیدن و وقت نماز مردم
معتقل کردن و خود را مردم نیز در بند نماز نمودن و صاحب تعزیه را بسمه نمودن و خود را نمائی کردن و مجلس را بسیار
طول دادن و خلق را از بسیار کشیدن از تعزیه روی گردانیدن یکجور است و در هر جا مکرر خواندن و بعد از فراغ دعا را بطریق
نفیسان خواندن و آن کلمه طیبه را صد در کلوانداختن و تحریف دادن و بعضی مردم را درین دعاستایش بموقع
و مدح بجا نمودن چنین دعائی چگونه مستجاب شدن و علما ایشان را منع نکردن و با جمل همه چیز هست غیر از تعزیه و این
امر کذا فی را شیطان ملعون دست و پا می کرده و آن را از وضع شرعی آن مردن برده کم جائز است که تعزیه شرعی خوان
شود و آنچه از برای خدا نیست بسیار آن اندکست و هر چه از برای خداست اندک آن بسیار است میرتسم که حق تعالی
بر شما غضب کند و این امنیت را از شما بگیرد که مانند سایر شیعیان که در شهرهای مخالف اند و دیگر نتوانید که تعزیه
خواطر خواه بپسند و داد دل خود را از گریه و فریاد و محیبت و ماتم و غم و الم بدهید محلاً آنچه در این امتها شده در این

اسب آن لعین رم کرده او را در آتش انداخت و از آتش بد و زخ تاخت و این مشاء معجزه هود است که دعا کرد و عصا
 سوخت قوم او را که فاخته تم الصاعقه بطایفه معجزه پنجم آنکه حسین بن میرزا کرد که بحسین این آب فرات که
 چون شکم ماهی سفید نماید به تو و اصحاب تو می چشایند تا جرعه مرکب بچشید حضرت عرض کرد خدا یا بچشان حرارت
 تشنگی را فی الفور آتش عطش بل آن لعین فروخته شد و تشنه آب بود تا آتش شد و گفته اند که عبد الله بن حسین نیز چنین
 سخنی گفت و آنحضرت او را همان نفرین کرد فی الفور تشنگی بر آن لعین عارض شد هر قدر آب میخورد میسرود و همچنان
 تا راه جهنم را پیود و این مشابه دعائیت که یونس در حق قوم خود کرد و حق تمام منع باران از ایشان فرمود تا تشنه آب اکثر
 از آنها به آتش قهر الهی سوختند معجزه ششم مرکب سواری آنحضرت که ذوالجناح بود و اسب خواصه حضرت رسول
 بود و انگشته و درع آن بزرگوار در دست و در بر او و شمشیرش که ذوالفقار بود همه معجزه بود زیرا که بعیز از آنحضرت در آن زمان
 کسی نبود و کسی را قدرت بر انداختن بود چنانچه صحت رسیده که در زمان خلافت ابی بکر اعرابی داخل مسجد شد و گفت ای
 المسلمین من رسول الله کیست و صی و جانشین رسول خدا مردم او را نشان دادند بنزد ابی بکر آمد و گفت حاجت من
 حضرت رسول و زینت ده انگشت خود را بان و سلاح آن بزرگوار را به پوش و بر مرکب آن سالار دوجان سوار شو
 هرگاه چنین کنی به تو بیعت میکنم ابو بکر گفت به اصحاب خود که بروید نزد ابی بکر و بگویند تا بیاورد و انگشته و زره و اسب
 آنحضرت را تا در برابر اعرابی آنچه خواسته عمل نمایم بچاره نمیدانست که خاتم خاتم مخصوص و صی بحق اوست
 و درع آن منیع و درع سزاوار قامت و قابلیت آنکه مانند آن سردار است و باد پای سلیمان به اهرمن مناسبت ندارد
 پس چون پیغام او را بشاه ولایت بردند آنحضرت مرکب و درع و انگشته آن حضرت را آورد ابو بکر خواست انگشته
 را بدست کند دست نیافت و درع را نتوانست پوشد و مرکب را در زیر پانته نتوانست کشید اعرابی خندید و
 از وی کردانه بر شاه ولایت لازم آمد که آن انگشته را بدست نماید و بغل به پوشیدن درع کشاید و بر مرکب سوار
 شود چون چنین کرد و دست اعرابی که وصی رسول خدا اوست پس به بیعت آنحضرت درآمد شاه ولایت با امام
 حسن علیه السلام فرمود چنانچه من کردم عمل نمایم فرموده پدر بزرگوار عمل کرد آنحضرت با امام حسین فرمود که چنان
 کن که من کردم نیز چنان کرد ائمه این انگشته همان انگشته است که زینت داد دست سلیمان را و زینت یافت
 از دست خاتم پیغمبران و آب داد و صحابی که فرزند زاده ساقی کوثر علی اکبر را در وقتی که نکایت کرد از تشنگی
 بیدر بزرگوار که یا ابتاه العطش قلک فی کل الی شرب من الماء سبیل بودند و یهود و همه سیراب میگید
 خاتم زقط آب سلیمان کربلا پس سواری ذوالجناح معجزه بود این شبیه است بسوار شدن سلیمان با دارا
 این است که حضرت در روز عاشورا بجهت انعام حجت میفرمود با جماعت بدعاقت که مکرر این عمامه جدم رسول خدا است
 که بر سر من است و این دراهم آنحضرت است که در بر من است و این شمشیر ذوالفقار است که بر کمر من است و این
 انگشته آن بزرگوار است که در انگشت من است مؤلف مصائب گوید که این معنی صریحیت بر آنکه بغیر از من کسی
 نیست که لایق امامت داشته باشد که این سباب در نزد او باشد معجزه هفتم آنکه چون علی اصغر را بموی دست

تیر بر حلقوم زدند و در آغوش پدر بزرگوار شهب کردند بدست مبارک خون از حلقوم شریفش می گرفت
و به آسمان می افکند و قطره بر شکمشست و فرمود که این فرزند نرود که از ناله صبح نخواهد بود ز یاد و از سه روز
طول کشید که بلا نازل شد بر کشندگان آنحضرت باین نحو که تن بر روی یکدگر کشیدند و هوا داران امام حسین از شهادت
آنحضرت مطلع شدند و بنای خروج گذاردند و این مثابه ناله صبح است که حق تعالی فرمود **مَتَعَوِّفِي ذَاكَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ**
و بعد از پی کردن آن به سه روز هلاک شدند آن قوم بیلائی که بر آنها نازل شد **مَعْرَاجُهُ** هفتم آنکه از حضرت سید الشهدا
مر و سیت که پدر بزرگوارم را در روز عاشورا در عین معرکه کبر و دار با جهاد کفار و تشنگی اهل بیت و قتل برادران
و فرزندان و اصحاب و تنهایی و یقین شهادت چنان خورسند یا قسم که در هیچ زمان آن امام عالمیقام را بان بهجت را
نیافته بودم و این حال بالاتر است از احوال خلیل الرحمن در وقتی که آنحضرت را به جنیق گذاردند **مَعْرَاجُهُ** هشتم آنکه آنحضرت
هزار پنصد و پنجاه زخم ببدن شریف رسید و همه در پیش روی آن حضرت بود و در روز زم دشمنان نگر و اندید و این نیز
خارق عادت کلی است و در قوه احدی از اهل عالم نیست داین بالاتر است از آنچه سر زد از ذکر تبار در جوف دخت
در وقتی که آره بر فرقهش گذاردند **مَعْرَاجُهُ** نهم آنکه چون پا از رکاب کشید و بر زمین کمر بلا آمد زمین لرزید باد
تندی وزید و اوضاع جهان **مَعْرَاجُهُ** یازدهم آنکه مرغی شهادت آن حضرت را بدیده رسانید و این مثابه هر چه بود
که بقیس اهل سبأ را بسلیمان هدایت نمود و کیفیت انحراف چنانست که میان میشود بیت روز قتل پادشاه انس و جان
نجا، افلاکیان و خاکیان آهوتی نشست در دشتی بکام طایری ناسود اندر آشیان بروایت شیخ فخرالدین
محمد طریخی آنست که چون حضرت امام حسین در رکاب شامید شد و خون او بر زمین کمر بلا جاری شد ناگاه مرغی مسفید
آمد و پرو بال خود را در خون آن حضرت آلود کرد و پرواز نمود و خود را رسانید بر غانی چند که در زیر درختی نشسته
بودند و ذکر آب و علف میکردند آن مرغ در گوشه نشست و خون از بالش میچکید و بنزد و قزیت زلزله در طایر آشیان
ارواح انداخت زبان حالش این بود **بیل کوی فراقم خاغان کم کرده ام** و زحمای تر محنت آیان کم کرده ام
کرده ام پرواز بیاسنک کین بلم شکست می طیم در خون تنی مانم که جان کم کرده ام چون مرغان انوادی حال انزع را
چنان دیدند و ورش گرد آمدند و استفسار احوال او میکردند و میگفتند چرا ای هم زبان بالست شکسته
ز خون گسست جسمت رنگ بسته مگر شاهین چرخ بر سر آمد عقاب ماتمت از دور آمد مگر گشتی دو چار شاهما
ز حلال که زنسان میکدازی که آتش زد به بانخیال خرات که می آید ز دل بوی کبات اندر جواب مرغان
يَا وَيْلَكَ اسْتَقْلُونَ بِالْمَلَاهِي وَ ذِكْرِ الدُّنْيَا وَالْمُنَاهِي وَ حَسْبَنِي اَرْضُ كَرْبَلَا جَبَتْهُ بِلَا سَبِيٍّ وَ غُلَّ
وَلَا الْفَانِ قَدْ سَفَتَ عَلَيْهِ السُّوفِي وَ بَدَنُكَ مَوْضِعٌ قَدْ حَشَمَتْهَا الْجَوْلُ بِجَوْلِهَا اَيُّ غَان وَايُّ بَرِثَا
آیا مشغول شده اید به ولع و ذکر دنیا و حال آنکه حسین سید الشهداء در زمین کربلا افتاده با جبدی بسیر و او غل
نداده اند و کفن نکرده اند و باد جبد او میوزد و خاکها بر او می افشانند و بدن شریفش پامال نم ستوران کرده
وَهُوَ مَدْبُوحٌ مِنْ قَفَا مَسْلُوبٌ رِذَاهُ قَدْ هَنَكَ الْقَوْمُ نَسَاءَهُ وَ سَرْمَاكُ اَوْرَاقُهُ بَرِيدُهُ

از شهادت
خورشید
از شهادت

و عمامه و رداء او را گرفته اند و او را عریان و برهنه کرده اند و قوم بچایک حرمت او نموده اند و زنان او را برهنه نموده اند و زوجه اش التفاد و کتف به جن السهل و الاوعاد و حشایان صخر فوج فوج می آمدند و زیارت غریب مظلوم میکردند و جنیان بادی و هموره بر او گریه و نوحه میکنند قد اضداد الناب من افوار و اظهت الحق من انهاره خاک کربلا از نور جسد او منور شده و هوا از غلظت بدن محترم او حشر شد که دیده پس چون مرغان این را شنیدند بیکدیگر میگویند و فریاد زدند و گریه و ناله کردند و روانه شدند و خود را بر روی جسد مبارک آنحضرت انداختند و باقی بعضی از آن مرغان خود را باب فرات انداختند و آب بر میداشتند و بر کلوی تشنه آنحضرت میپاشیدند نبود برین تشنه آب چه عجا
صلا زدند بر مرغان به عزت دار کی ز تاب عطش با میزدی ز پرش که شاید از قف کرمانگ شود جگرش
یکی به لاله بسی فاده میکرد یکی حراحت چاک دلش رفو میکرد روان شدند و مرغ از فراق ناله
یکی بسوی مینه کی بسوی کف که تا خبر نمایند جد و باب حسین کنند ناله ز سوز دل که باب حسین
و خود را بخون آنحضرت مالیدند و بیکدیگر بستی رفتند که اهل آن ناحیه را خبر کنند که آنحضرت شهید شده از قضا و قدر کی
از آن مرغان قصد مدینه میفرمود و خود را بجرم محترم پیغمبر رسانند و بر دوزمق منور آنحضرت میگردید و خون از بالها
او میچکید و به آواز بلند فریاد برکشید **اَلَا قَدْ قُتِلَ حُسَيْنٌ بَكْرًا لَا دُجَّ حُسَيْنٌ بَكْرًا لَا اِسْلَابٌ حُسَيْنٌ بَكْرًا**
آگاه باشید ای اهل مدینه که کشته شد حسین و سر بریده و عریان و غارت زده شد حسین در کربلا **فَقَدْ**
از دیار کربلا آورده ام یاران خبر دارم از لب تشنگان این ناله از سوز جگر کشته شد در کربلا یاران ساج
آن ذیچ تشنه لب افتاد بر روی زمین شد حسین ابن علی و این سرفسوی هشت ترجمه از خون خود بر بال هر مرغی
پس مرغان دور او جمع شدند و نوحه کردند اهل مدینه از مرغان را با مرغ خون آلود در صیحه و اضطراب دیدند
و ندانستند چه روی داده و این مرغان چرا چنین میکنند تا آنکه خبر شداد آنحضرت رسید که در همان روز واقع
شده بود و چون شب شد مرغ خون آلود آمد و بر درخت یکی از باغها نیک خارج مدینه بود نشست و تمام شب
صیحه میزد و فریاد میکرد و گریه میکرد و این باغ از مردیهودی بود و دختری داشت از هر دو چشم کور و از
هر دو دست شل و مبتلی بخوره و آزارهای دیگر و آن دختر را بجهت تعزب و هوا بان باغ آورده بودند و از قضا
یهود پرادران شب عارضی روی داد که نتوانست نزد دختر علیله خود آید آخر چون دید که پدر نیامد از
خواب بیدار و از جهت تنه بودن و هر شب پدرش با او سخن میگفت و او را تسلی میداد تا آنکه بخواب میرفت دران
شب خواب زلفت چون قدری از شب گذشت صدای مرغی را شنید که از سوز دل ناله میکند انداخته خود را بر زمین
کشید تا زبرد خستی که آن مرغ در آنجا بود که بشنود گریه و ناله او را **اَضَادَتْ كُلُّهَا اَنْ وَحْنٌ وَصَاحٌ وَبَلَى تَجَانٌ**
مَنْ قَلْبٌ مَحْزُونٌ پس به آن مرغ هم زبان شد هر لحظه که مرغ ناله میکرد و آن دختر با او ناله میکرد و در هر دقیقه
که آن مرغ صیحه میزد آن دختر نیز در جواب آن صیحه میزد و چون وقت سحر شد قطره از آن خون مبارک بر چشم دختر
چکید بقدرت خدا و اعجاز آن حضرت چشم او کشوده شد پس قطره دیگر بر چشم دیگر او چکید و نیز مفتوح شد پس

حکایت
دختر کور

قطره دیگر بر دستهای او چکید صحیح شد و قطره دیگر بر پاهای او چکید عافیت یافت پس آن دختر هر قطره خون که از آن
 مرغ نمیکند میگرفت و بر بدن غلیل خود میمالید و عافیت می یافت و میگفت بدیت این هدایت خون سلیمان زبال و
 جاری بود که در دمر اسیر بود یا لطف زحل خلیل خدا بود. کاور و جبرئیل بر ایم که این شفاست و چون صحیح شد مرد
 یهودی آمد بان بوستان دختر می دید مانند سرو خرامان که با حسن زینجائی و طلعت صفورائی در میان باغ گردش
 متعجب شده از او پرسید که ای نیک اختر مرا در این باغ دختر می بود عدیل و نامیا و قدرت بکرت نداشت دختر است
 انا فانی بکنت قسم خدا که من همان دختر علیل تو ام مرا بگذاشتی در باغ و رفتی زار و نالام زلفی از دگر از مرغ سلیمان
 فضا بگذاشت چون جبرئیل اندر آنجا نعلیم به اوج عزتم گردید جای فضل نزد انم یکی پرکنده مرغی بودم اندر این ریاض تا
 کنون فرخنده و در جلوه چون طاوس رضوانم یهودی چون این سخن را شنید افتاد و بهوش شد چون بهوش آمد پرسید
 ای دختر این چه سر است و بچه سبب بزودی شفا یافتی کی تو را شفا داد دختر دست او را گرفت و آورد نزد مرغ و گفت
 هر چه شده ازین شده یهودی مرغی را دید که از غم بر بال خود برده و خون آلودست و گاهی صیحه میزند مانند کسی که
 جگر او سوخته و دل او غمناک باشد مهربانان بدمی غلطیده در خون دید گریان گز پرش خون بمیفت
 چو از دست سلیمانی نکلن قطره ای گامی بر روی خاک از بال او لاله در دم دمید و اخذ از زمین
 مرد یهودی بیای اندرخت آمد و گفت **بَالِدَ خَلْقِهَا الطَّيْرُ اَنْ تَكَلَّمَ بِقَدْرَةِ اللَّهِ** یعنی مرغ تو را قسم میدهم بخدا تو
 که آفریده است تو را که با من سخن بگو بقدرت خدا که غم تو از محبت و این خون کسیت که توبه او آلوده شده میرزا
 ای که پشت نصر طایر کم ز مرغ عیسی **لَنَمُوْا وَادَّبَادْ** امر صغیرت را قرین لا سر بر احوال خود را بازگو با چنین
 آید باشد معجزه می تو را در این به آفرغ از برای هدایت آن مرد یهودی بقدرت خدا زبان آمد در حالتی
 که اشک او جاری بود و گفت ای یهودی بدان که من با فوجی از مرغان در زیر درختی نشسته بودیم که ناگاه مرغی آمد
 آشفته حال و پریشان احوال و گفت **اِنِّهَا الطَّيْرُ نَا كَلُونْ وَتَتَمَوْنْ وَحَسْبُ فِی الْاَخْصَ لَهْلَافِیْ هَذَا الْحَسْرَ**
عَلِی الرِّمَضَاءِ مَطْرُوحٌ وَرُشْدٌ مَقْطُوعٌ وَعَلِی الْقَنَاءِ مَرْفُوعٌ ای مرغان شما با میگرد و متغیم کنید و حسین در این گرفتار
 بر زمین گرم تشنه لب افتاده و سر او را بریده اند و بر نیزه نصب کرده اند و نسائ و سبا یا و نبائه حفا یا عسا یا
 و زانان او را سیر نموده اند و دختران او را پاره پاره و سر برهنه با سیری برده اند چون ما این کلام را از مرغ شنیدیم
 ستان بجانب کربلا پرواز نمودیم دیدیم آن حضرت را دران وادی بر خاک افتاده غسل داده و **نَجَّی الْوَلَدَ الْكَلْبَ**
 غل او از خون اوست و کفن او از ریگ است که با در بدن او افتاده و **الرَّابُّ كَافُوْرٌ وَشَيْبَةُ طُنَّةٌ**
 و خاک کربلا فوراً اوست و محاسن شریف او پنبه اوست میرزا **طَیْآنَ بَخُونِ شَدَّ** دیدیم جسم زارش را بخت
 بخت سینه پارتی خسته زارش را **مَیْنِ سَلَالَةِ اَحْمَدِ شَهْدَةِ لَوْلَاكَ** بخت فاده بود چه نوار آفتاب سجا که پس با هم
 حضرت نوحه کردیم و خود را در خون حضرت غلطانیدیم و هر یک سستی رفتن در این مکان از برای شفای دختر تو
 آدم چون یهودی این را شنید بسیار تعجب کرد و گفت اگر امام حسین صاحب قدر و منزلت رفیع و بلند پایه نزد خدا

بیان معجزاتی که از شهادت و بعد از شهادت ظاهر شده که از هیچیک از اینها ظاهر نشده

بنو و هر آینه خون او شفا می بود و می بودی مسلمانان شد و دختر او سلمان و پانصد نفر از خویشان او که این معجزه را دیدند همه مسلمان شدند و بر ویت دیگر بعد از آن آن مرغ از روی درخت برخواست و داخل مدینه شد و آمد بالای دیوار خانه فاطمه بنی هاشم و صدی حنین بنی النضر فاطمه بدو را خانه نگاه کرد مرغ او در وید که سر در وید و نزدیک دیوار آمد **نَحَبُ الْغُرَابِ فَقُلْتُ مَنْ تَتَعَادَى غُرَابٌ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَوَفَّقَ اللَّهُ عَلَيْهِ** فاطمه گوید غرابی را دیدم که ناله میکرد و صیحه میکشید گفتم وای بر تو ای غراب خبر مرا که نام بزرگوار را آورده گفت خبر مرا که نام را گفتم کدام امام گفت آن امام که توفیق صواب یافت و بروضه رضوان شتافت **الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ** پس لا اله الا الله و الغراب آن امامی که میگویم حسین است که در دشت کربلا در میان نیزه ها و شمشیرها افتاده است فاطمه بنی الحسین بعینه **تَوَجَّاهُ إِلَى مَعَ الصَّوَابِ** پس گریه کن بر حسین و امید ثواب داشته باش از یزید و کار عالمیان آن وقت حسین فقال لی حقا لقد سکن الشراب ثم استقل بالجحاح قلم شق ردو الجواب کفتم آن امامی که میگوئی کشته شد حسین گفت آری حسین است که در خاک کربلا بیسرا افتاده پس پر دبال او سنگین شد و از حرکت افتاد و دیگر نتوانست بماند **تَكْمَلُ كُنْزُ فَبَكَيْتُ مِمَّا حَلَّ بِي بَعْدَ الدَّعَا إِلَى التَّجَابِ** پس من گریتم از آن صیحتی که بر من وارد شده از مرا پدر بزرگوار بعد از استجاب شدن دعائی که میکردم خبری از کربلا بشنوم و خوشنود شوم گریان فاطمه با من نمیکفت **لَقَدْ** که ای رسیده زره تو گفتمت بر بات چه روی داده که این گونه کشته احوال مگر تو هم زرت یار و اقربا نیست مگر تو هم پدرت سوی کربلا رفته **اگر غلط نگفتم قاصد ششمانی** و گرنه از چه سبب خون زبان فشانی بقدرت خدا تعالی فقل از زبان آن مرغ برداشته شد گفت کشته شد بابت چه میگویم زبانم را باد شده سرش بر نیزه ها میزد فاطمه صیحه زد و پیکش شد ام سر و سایر زبان سرش را بدامن گرفتند او را بهوش آوردند ام سلمه گفت نور دیده تو را چه میشود گفت ای مادر من این خبر شهادت پدر مرا آورده بعد از آنکه خبر شهادت آنحضرت را بمدینه آوردند همان روز بود چون این خبر بمناقصان رسید گفتند این دشمنیها بد سحر منی ما شتم تازه کند **لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ** مؤلف گوید که این معجزاتی بود که مشایخ معجزات پیغمبران امم سابقه بودند که از آنحضرت بطور رسید و معجزات بسیار دیگر از آنحضرت ظاهر شد قبل از شهادت و بعد از شهادت که از هیچیک از پیغمبران سابق ظاهر نشده که با و مشایخ باشد معجزه اول نشان دادن آن حضرت زمین کربلا را و موضع دفن خود و اصحاب و قتلگاه را با نام سلمه معجزه ۲ آنکه جادان حضرت باتنها با صد هزار لشکر و بروایتی هزار و صد نفر و بروایتی چهار هزار و بروایتی چنانچه ابی مخنف ذکر نموده ده هزار نفر را به اندک زمان بجهنم واصل کردند و این معجزه اعظم از جمیع معجزات است زیرا که معجزه آن اس که خارق عادت کلی در آن باشد و در قوه احدی از احاد نامس نباشد و از آدم تا خاتم در قوه احدی از خلق عالم این نبرد و دلآوری نبوده و سخنانی که هماد پیغمبری از پیغمبران مانند آن صفحی زمین و زمان نه بود که نشیبه به آن توان نمود معجزه ۳ آنکه در وقتی که ابوحنوفه تیری بر سینه آن حضرت زد فرمود **بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ وَبِاللَّهِ** و آن تیر را کشید و خوشش را گرفت و با آسمان پاشید قطره از آن خون بر زمین نیامد و بر نکردید حمزه شفق از آن روز در آسمان از کدام پیغمبر این معجزه بطور

بیان معجزاتی که قبل از شهادت و بعد از شهادت از آن حضرت ظاهر شد

که مثلاً این باشد معجزه چهارم آنکه شمر میگوید که چون سطر منور آنحضرت را بد و زده ضربت جدا کردم دیدم که لباسی مبارک آنجناب حرکت میکرد و چون فراداشتم شنیدم که طلب آمرزش میکرد و از برای شیعیان و موالیان خود معجزه کشته شدن معجزه اشعت کندی از کزیدن عقرب بنفین آنحضرت معجزه ششم سقایت نمودن اکثری آن حضرت در کربلا فرزند ارجمندش علی اکبر را معجزه هفتم نامردی ناسر اگفت به حضرت سید الشهدا در معرکه کربلا از آسمان دو شهاب آمد و او را از دو دیده کور کرد معجزه هشتم نکل نمودن ذو بحاج باجناب قبل از شهادت معجزه نهم کرستین جبرئیل و غره کشیدن او در میان لشکر کفار معجزه دهم سخن گفتن ذو بحاج فصیح که دای بر کوفه که کشتند سپر غیر خود را معجزه یازدهم حراست کردن شیر بدن آنحضرت را معجزه دوازدهم زربانی که گرفتند قتله آن حضرت از نصرانی راهب و سهل یا عدمی سفاک شد و یک روی او فتن شد و لا تحسبن الله غافلاً عما یعمل الاصلان و بجانب دیگرش نقش شده بود **و سيعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون** معجزه سیزدهم دیدن نصرانی معجزه ستر آنحضرت را و اسلام آوردن و طعن و لعن بریزید کردن معجزه چهاردهم نزول انبیا و ملائکه نزد سطر آنحضرت و هرک کردن جبرئیل جبریل نفر عارثین ستر آنحضرت معجزه پانزدهم کرستین آسمان چهل روز چون معجزه شانزدهم کر فتن آفتاب در وقت شهادت آنحضرت معجزه بیستم نوحه کردن جنیان بر آن حضرت معجزه هجدهم قتله آن حضرت بانکه زمانی یعقوب دنیوی و اخروی گرفتار شدند به اندک زمانی حتی آنکه شخصی از آنها باقی مانده بود آتشی بر او افتاد خود را در آب افکند چون بر آورد همان آتش او را گرفت و در میان آب و آتش بچشم و اصل شد چنانچه بعد از آن ذکر خواهد شد معجزه نوزدهم عمر بطمع عمارت ری بجنک آنحضرت رفت و مطلب خود نرسید و به نفرین آن حضرت در میان رخت خواب کشته شد بدست تابعین مختار معجزه بیستم یزید ملعون شکمش پرازد عقرب شد سبب نهم واصل شد معجزه بیست و یکم بوی خوشی که از آن حضرت غارت کردند همه خون شد معجزه بیست و دوم هر کبایه ای که برده بودند آتش در او افتاد معجزه بیست و سیم عطر بر آن حضرت غارت کرده بودند هر که از آن کفار بویید پس شد معجزه بیست و چهارم در بان ابن زبیا گفت که معاینه دیدم که آتشی که در روی آن ملعون افروخته است معجزه بیست و پنجم از عمار بن عمرو روایت شده که چون سر عبید الله زیاده را با سرهای متابعین او بکوفه آوردند من بتماشای آن سرها رفتم ناگاه دیدم که ماری در میان انرها کردید تا بسرا برین زیاد لعین رسید در یک سوراخ نمی اورفت و از سوراخ دیگر او بیرون آمد و پیوسته چنین میکرد معجزه بیست و ششم ابن شهر آشوب و دیگران از کتب معتبره چنین روایت کرده اند که ابجر بن کعب علیه السلام بعضی از جاهای امام حسین کنده بود دستهای او در تابستان خشک میشد مانند دو چوب خشک و در زمستان خون از آنها میریخت تا بدو واصل شد معجزه بیست و هفتم جابر بن یزید عماره آنحضرت را برداشت و چون بر سر بست در همان ساعت دیوانه شد معجزه بیست و هشتم جعوب بن جریه جامه آنحضرت را پوشید در همان ساعت برض برص گرفتار کردید معجزه نهم و بیست و نهم بحیر بن عمر وزیر جامه آنحضرت را پوشید در ساعت زمین گیر شد معجزه سی ام ملعونی شمری از آنحضرت آورد

و ذبح کرد کار دهر عضو از اعضای او میرسد آتش از آن شعله ور بود چون خواستند که زهر مار کنند از جدار تلخ تر بود معجزه سی و یکم حائر روایت شده که مردی قدری از عفران از آنحضرت آورد چون گوید آتش از آن شعله می کشید زنش بر بدن مالید در ساعت پس شد بخشی و دوم عبدالله بن رباح قاضی روایت کرده که مرد نابینائی را دیدم و از سبب کوری او سؤال کردم گفت من از انهایی بودم که بجنب امام حسین بودم و مانده رفیق بودم نیزه بکارم نبردم و تیری نینداختم شمشیری نزد من چون آنحضرت را شنیدم گریه و زاری نمودم و نماز عشا کردم و خواب دیدم که مردی به نزد من آمد و گفت که حضرت رسول^ص تو را می طلبد بگو مرا به او چه کار است جواب مرا نشید و مرا کشید و بخدمت آن حضرت برد ناگاه دیدم حضرت رسول^ص را که در صحرائی نشسته محزون و غمگین آستینهای خود را بالا زده و حریر بدست مبارک خود گرفته و نطی در پیش روی وی افکنده و ملکی بالای سر او ایستاده و شمشیری از آسمان در دست دارد و آن زنی که رفیق بود و بقتل میرساند من چون آن حالت را دیدم بدو زانو در آمدم و گفتم السلام علیک یا رسول الله جواب سلام مرا فرمود و ساعتی سر در زیر افکند بعد فرمود ای دشمن خدا بهتک حرمت من کردی و عزت مرا کشتی و رعایت حق من نکردی گفتم یا رسول الله شمشیری نزد من نیزه بکار نبردم و تیری نینداختم فرمود راست گفتی و لیکن در میان لشکرا نه بودی و سیاهای لشکرا ایشان زیاد کردی پس فرمود که این خون زخم حسین است نظر کردم طشتی پر از خون دیدم در حضور آن حضرت پس از آن خون دو میل در دیده من کشیده چون پیدار شدم نابینا بودم معجزه سی و سیم ابن شکر آشوب روایت کرده که جدادی در کوفه بود چون لشکر عمر سعد لعین بجنب حضرت سید الشهداء^ع میرفتند آهمن بسیاری برداشت و بالش گرفت و منجیهای خیمه ایشان را می ساخت و شمشیر و خنجر ایشان اصلاح میکرد و حد میگوید نوزده روزه به آن لشکر رفیق بودم و اعانت ایشان مینوادم بعد از شهادت آن حضرت بخانه خود مراجعت کردم یک شبی در خواب دیدم که قیامت برپا شده و برای اهل محشر غلبه نموده و آفتاب نزدیک سر مردم ایستاده و من از غلبه عطش و شدت حرارت مدتهاوش بودم و از شدت عطش راضی بودم که اعضای مرا پاره پاره کنند و خون از بدن پروان آید و بمن دهند که بیا شامم ناگاه دیدم سواری در نهایت حسن و جمال و غایت حمایت و جلال پیداشد و چندین هزار کس در رکاب او می آمدند و تمامی محشر از نور جمال او روشن گردید و بسرعت گذشت و بعد از ساعتی دیگر سواری مانند ماه تابان و آفتاب درخشان پیداشد و عرصه قیامت را به نور جمال خود منور گردانید و چندین هزار کس در رکابش می آمدند و هر حکمی که میکرد اطاعتش مینمودند و هر که او را میدید از جهالتی که داشت لرزه بر اعضای او می افتاد چون نزدیک من رسید عنان مرکب را کشید و فرمود که بگیر بدان شخص را ناگاه دیدم که یکی از آن پیاده گان دوید بازوی مرا بگرفت و چنان کشید که گمان کردم که دستم جدا شد از او پرسیدم که بحق این سوار تو را قسم میدهم که این سوار کسیست گفت این برزکوار علی ابن ابیطالب است گفتم سوار اول که بود گفت محمد مختار گفتم این جماعت که بودند که در رکاب او بودند گفت

حکایت مرد

حکایت مرد
معون

گفت پیغمبر و اوصیاء و صدیقان و شهیدان کثرت انجاعت که در رکاب علی بن ابی طالب چه جا هستند
گفت ملائکه پروردگار کثرت سبب امر مکرر من نبود که حالت تو مثل حال انجاعت است چون نظر کردم عمر سعد
دیدم بالشکری که همراه او بودند و زنجیری از آتش در گردن عمر سعد بود و آتش از چشم و گوش او شعله می کشید و طایفه
دیگر در زنجیر آتش بودند و طایفه دیگر غله های آتش در گردن داشتند و بعضی مانند من ملائکه بر بازوی ایشان چسبیده بودند
چون مرا قدری راه بردند سوار اول را دیدم که بر کرسی از کیدانه یا قوت نشسته بود و دو مرد پیر نورانی در جانب راست
و چپ او ایستاده اند از آن ملک پرسیدم که این دو مرد کیستند گفت نوح نبی الله و دیگری ابراهیم خلیل الله
پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله روی به امیرالمومنین کرد و فرمود که یا علی چه کردی عرض کرد که همه قاتلان حسین را جمع کردم
و بخدمت شما آوردم پس پیغمبر فرمود ایشان را پیش پا و رید پس میاورند آنحضرت از یک یک ایشان سؤال میکرد که
تو با فرزندم حسین چه کردی و میگوید پس اهل محشر از گریه او میگریستند کی جواب می گفت که من آب بروی او شستم و دیگر
میگفت که من تیر بجانب او افکندم کی میگفت فرزند او را کشتی کی میگفت برادر او را شمشیر کردم دیگر می گفت من
فرزند برادر او را بجنب تیغ بر زمین انداختم کی میگفت آتش بنهایی حرم او زدم دیگر می گفت من اهل و عیال
او را غارت کردم کی میگفت من سرا و را از بدن جدا کردم دیگر می گفت من اسب بر بدن او تا ختم حضرت رسالت
فریاد برادر د که و احسیناه و اعیاناه و اقله ناصره ای فرزند غریب بی یاور من وای اهل بیت سجد و انصار من بعد
من با شما چه کردند پس رو به پیغمبر آن کرده فرمود که ای پدر من آوم و ای برادر من نوح و ای پدر من ابراهیم علیه السلام
به بنید که امت من با ذریه من چه نوع سب و ک کردند پس خروش و فغان از انبیا و اوصیاء و جمیع اهل محشر برآمد
پس حضرت امر فرمود که ایشان را به زنجیر کشند پس یک یک آن جماعت را میگریزند و بسوی جهنم می کشند
تا آنکه مردی را آوردند حضرت از او پرسید که تو چه کردی گفت من تیری نینداختم و شمشیری نه آختم و نیزه بکار نبردم
سجاء بودم روزی عمود خیمه حصین بن نمیر را با دشمنان کسب و اصلاح کردم آن حضرت فرمود نه آخر داخل آن
لشکر بودی و سیاهی لشکر ایشان را زیا و کردی و قاتلان فرزند مرا یاری کردی به برید او را بسوی جهنم اهل محشر فریاد
بر آوردند که حکمی نیست امروز که از برای رسول خدا وصی او پس مرا پیش بردند و احوال خود را عرض کردم حضرت فرمود
وای بر تو اصلاح شمشیر و خنجر میگردی از برای بدن فرزندان من برید او را بسوی جهنم چون مرا کشیدند بسوی جهنم
از و هشت از خواب بیدار شدم و نصف بدنم خشک شد و همه کس از من سبزی حبه اند و لعنت می میکنند
به بدترین احوال گذرانید تا بجهنم و اصل شد معجزه سی و پنجم ابن بابویه روایت کرده از قاسم بن اصبح که گفت
مردی از قبیل بنی دارم که بالشکر ابن زیاد لعین که بقتال حسین بن علی بن ابی طالب عارفه بود به نزد ما آمده روی او
سیاه شده بود پیش از آن در نهایت خوشروئی و سفیدی بود که گفت ما او که از پس که روی تو متغیر شده نزدیک بود
که تو را نشناختم گفت من مرد سفیدروئی از اصحاب امام حسین ع السلام شهادت کردم که اکثر کثرت عبادت در پیشانی او ظاهر
بود و سرا و را آوردم راوی گفت که دیدم فلان را که بر کسبی سوار بود و سر آن بزرگوار را در پیش ازین آویخته بود

که بز انوی اسب منجور و کفتم به پدرم که کاش این سر را بلند تری بستی که اینقدر اسب به او خفت نرساند پدرم
گفت ای فرزند لائی که صاحب این سر بر سر او می آورد زیاده از آن خفت است که او به این سر میرساند زیرا
که بمن قتل کرد که از روزیکه او را شهید کرده ام تا حال هر شب در خواب نزد من آید و میگوید بیا و مرا
بجینم میبرد و در جبینم می اندازد و تا صبح عذاب می کشم و از همسایگان او شنیدم که از عذاب می فریاد
او شبها بخواب نمیروم پس به نزد او رفتم و حقیقت حال او را پرسیدم آن خسران مال گفت که خود را رسوا
کرده ام معجزه سی و پنجم شیخ طوسی روایت کرده است که از یحیی بن عبد الحمید حمانی که ابو بکر بن عیاش در
ایام خلافت موسی بن عیسی اشعی در کوفه بمن گفت بیا همراه من و من با او رفتم تا نزد موسی دالی کوفه موسی او را
گرامی داشت و در پهلوی خود جای داد من چون نزد ایوان رسیدم ملازمان گذاشت که نزدیک روم ابو بکر
چون در محل خود قرار گرفت مرا صد زد که پیش پامان نیز به ایوان بالا رفتم مرا نزدیک خود نشاند موسی
به ابی بکر گفت که شفاعت این مرد آمده گفت نه این را آورده ام که گواه بر تو بگیرم گفت در چه چیز ایام ان لعین
فرستاده بود حوالی قبر شریف امام حسین را تخم کرده بودند و تخم پاشیده بودند که اثر قبر آن حضرت را بر طرف
کنند ابو بکر گفت چون دیدم که توجه کرده باین قبر آمده ام که با تو سخن گویم گفت کدام قبر گفت قبر حسین بن علی سپهر فاطمه
دختر رسول خدا ص که چون این سخن را آن ملعون شنید غضب بر او مستولی شد که رکهای کردنش پر شد گفت تو را
به این کار اچکار است گفت بشنوت تا تو را خبر دهم بدانکه من در خواب دیدم که بیرون رفتم بسوی قوم خود بنی
غاضریه چون به پل کوفه رسیدم ده خنزیر رومین نهادند حق تعالی مرا نجات داد ببردی از بنی هاشم گذشتم چون
قدری راه رفتم راه را کم کردم در اینجا پیرزالی را دیدم بمن گفت اراده کجای داری گفتم غاضریه گفت چون با
خزاین وادی رسی راه از برای تو پیدا میشود من چنین کردم و راه را یافتم و چون به نینوا رسیدم در اینجا مردی را
دیدم نشسته بود پرسیدم از مردم کجائی گفت از مردم این قریه گفتم چند سال بر تو گذشته گفت عمر خود را اندام
ولیکن بخاطر می آورم که در این بیابان آب فراوان است بر روی حسین بن علی و اصحاب و اهل بیت او و از حیوانات
و از حیوانات منع نکردند گفتم وای بر تو واقعه ای بخاطر داری گفت آری بحق اخذ او ندی که آسمان را بلند کرده که من
بدیده خود آن واقعه را دیدم و اکنون می بینم امری را که دل و دیدهای مسلمانان را باید مجروح کند از
گریه و زاری اگر در دنیا مسلمانی بوده باشد گفتم آن واقعه کدام است گفت آنچه عالم شاکر ده است و شاکر ده گاه
نگردید که قبر فرزند رسول خدا را شخم کرد و آب بر او بست و زراعت کرد گفتم آن قبر کجاست گفت در همین موضع
که توانستاده و به تو نزدیکست و اثر قبر را بر طرف کرده اند ابو بکر گفت که من بیشتر آن قبر را ندیده بودم
و هرگز در مدت عمر خود بزیارت آن قبر نرفته بودم پس در خواب به آن مرد گفتم که کسی هست که آن
قبر را بمن نشان بدهد آن مرد پیر با من آمد و مرا به نزد حایری آورد که در ی و در بانی داشت گفتم
بدر بان که منجه همسه داخل شوم و زیارت کنم فرزند رسول خدا را گفت در این وقت نمیتوان داخل

معجزات سید الشهدا قبل از شهادت و بعد از شهادت

داخل شد کفتم چه گفت در این وقت زیارت ابراهیم خلیل الله و محمد بن عبد الله و جبرئیل و میکائیل با گروه بسیار
از ملائکه با ایشان زیارت آن حضرت آمده اند من از خواب بیدار شدم و ترس عظیم و حزن و اندوه بسیار بر من
شده بود و چند روز برین گذشت که نزدیک شد که این خواب را فراموش کنم که ناگاه مراضه و رقی عارض شد که بروم
بسوی قبیلہ بنی غاضریہ برای طلبی که از یکی از ایشان داشتم و از آن خواب هیچ در خاطر نداشتم چون به بل کوفه
رسیدم ده نفر از دزدان بن بر خوردند ایشان که دیدم بخاطر آمد از خواب خود دزدان گفتند هر چه داشتی
ببند از جان خود را بیرون بکفتم و ای بر شما من ابو بکر بن عیاشم و بطلب قرض خود میروم مرا از راه خود منع می کنید
مردمی از میان ایشان فریاد که بحق خداوند کعبه که متعرض او نشوید پس یکی از رفقای خود را همراه من کردند که مرا بر
سره رسانید و پیوسته تعجب میکردم در باوایل آن خواب که ساعت بساعت بظهور می آمد بپنینوالعینی بگردا رسیدم
آن مرد پیر را بهمان صورت که در خواب دیده بودم دیدم کفتم لا اله الا الله خواب من بمنزله وحی است پس آنچه در
خواب دیدم از او سؤال کردم مرا بهما خواب گفت که در خواب گفته بود پس گفت بیات من بموضع آن قبر به برم مرا بموضع
آن قبر برد و نشان داد که این موضع قبر آن حضرت است دیدم که اطراف او را تخم کرده بودند و آنچه در خواب دیده
بودم دیدم بغیر از حایر و دربان پس از خدا ترس و موضعی که خلیل الرحمن علی و حبیب الله و جبرئیل و میکائیل و ملائکه
مقربین محمد زیارت نمایند سراوار است که مردم رغبت نمایند در زیارت و تعظیم آن و تخم کن و تخم پاش ابو
حصین را خبر داد که حضرت رسول ص فرمود که هر که در خواب ببیند مرا کائنات مرادیده است و شیطان شبیه
من نمیتواند شد و من عهد کرده ام که زیارت او را ترک نکنم و خواب خود را نقل کنم همیشه موسی گفت ای احمق تو را چه کار است
که میان ما و بنی هاشم حرف میزنی و و من کرد و گفت این سخنان احمقانه او را گوش مده که شیطان بخواب
او آمده و امر کرد تا من و ابو بکر را کشیدند از بارگاه بر روی زمینها با سرو پای برهنه و اذیت بسیار بارسانیدند
و حبس کردند تا آنکه بعد از چندی ما را رها کردند ابو بکر گفت این حکایت را حفظ کن و فراموش کن و از اهلش بپایان
معجزه سید ششم و بسند معتبر روایت کرده اند که متوکل ابراهیم دیزج را بکر لای محلی فرستاد که قبر حضرت امام
حسین را تغییر دهد و نامه نوشت بجعفر بن محمد عمار قاضی که من دیزج را بکر بلا فرستادم که قبر حسین را بشکافد و مطلع باش
که بعمل میاورد یا خیر ابراهیم دیزج گفت چون بکر بلا رفتم و برگشتم قاضی از من پرسید چه کردی کفتم هر چند
کندم چیزی نیافتم کفتم چه اعمیق نگفتم بسیار کندم و چیزی نیافتم قاضی نامه نوشت که دیزج قبر را شکافت
و چیزی نیافت پس امر کردند او را که انزلی را تخم کردند و آب بست که اثر قبر ظاهر نباشد و او میگوید دیزج را در
خلوت دیدم و حقیقت او را پرسیدم کفتم من با غلامان مخصوص خود رفتم و پیکان را همراه خود بردم چون
قبر را شکافتم بوریائی تازه دیدم و جسد تازه و پاکیزه بروی او خوابیده بود و بوئی از بوی مشک خوشبو تر
از آن جسد بمشام میرسید پس دست بر او جسد گذاشتم و قبر را پر کردم و چون کاو بستم که ششم کنم هر چند کاو به
نزدیک قبر میرسید بر میگذاشت نتوانستم که آن موضع را ششم کنم پس غلامان خود را طلبیدم و سوگند یاد کردم

که اگر این خبر را در جائی مذکور کردید شمار اقبال میرسانم معجزه سی و هشتم از ابو عبد الله با قطفانی روایت کرده که گفت هر من متری که یکی از امرای متوکل بود من کتاب او شدم و جمیع بدن او را در نهایت سفیدی دیدم و دستها و پاها و زانو در نهایت سیاهی بود و همیشه چرک بدوئی از روی او می آمد چون نزد او تفرقی بهم رسانیدم روزی از او پرسیدم که سبب سیاهی روی تو چیست مرا خبر داد چون بمرض موت افتاد و باز از او استوال کردم و ضامن شدم برای او که بدیکری نقل نکنم گفت متوکل مرا با دیزج فرستاد که قبر امام حسین را بشکافم و آب بر او بندم چون خواستم که متوجه آن ناحیه شوم رسول خدا را دیدم که فرمود با دیزج مرو بسوی قبر حسین و آنچه گفته عمل میاور چون صبح شد مرا ترغیب رفتن کردند تفاوت بر من غالب شد و رفتم و آنچه متوکل گفته بود بعمل آوردم چون شب شد باز رسول خدا را در خواب دیدم آب دهان بروی من افکند و از آن شب تا بحال روی من سیاه مانده و این چرک متعفن از او می آید معجزه سی و نهم بسند معتبر از فضل بن محمد بن عبد الحمید روایت کرده اند که گفت همایه ابراهیم دیزج بودم چون بمرض موت افتاد و بعبادت او رفتم و او را در حال بدی دیدم و مدهوش بود و طبعش نزد او نشسته بود و میان من و دیزج دوستی بود و اسرار خود را بمن می گفت که من چه حال داری چه میشود تو را مرا جواب گفت و اشاره کرد بسوی طبیب اشاره او را فهمید برخواست چون خلوت شد بار دیگر حال او را پرسیدم گفت خبر میدهم تو را و از خدا طلب آمرزش مینمایم بدرستی که متوکل مرا مامور ساخت که بروم بکربلا چون رسیدم شام شده بود و فعله و کارکنان بسیار برده بودند با من و کلک کارکنان خود را گفتم که عمل را کار بدارید که قبر را خراب کنند خواب بر من ستولی شده بود و بخواب رفتم ناگاه غوغا و صدائی بلند شد ترسناک و خشم و گفتم چه میشود شمار گفتند امر عجیبی روی نمود جماعتی در میان قبرها پیدا شده اند و تیر بجانب ما می اندازند و نمیکند به نزدیک قبر رویم چون نزدیک رفتم صدق گفتار ایشان بر من ظاهر شد و این در اول شب بود از شبهای سالانه پس غلامان خود را گفتم که شما هم تیر بندازید هر که تیر انداخت بر کشت و بجا حبش خورد و او را کشت و کشت عظیم عارض شد در همان ساعت تب و لرز مرا گرفت فریادی کردم و از قبر دور شدم و مخالفت امر متوکل گشته شدن را بدست او خود قرار دادم راوی گوید که من به او گفتم که آنچه از متوکل می شنیدید از شران امین شدی و شب منتصر متوکل را گفتم و لیکن در بدن خود حالتی می یابم که امید زندگانی بخود ندارم این حکایت در اول روز بود و پیش از شام آن روز بیستم و اصل شد معجزه سی و نهم از ابی فضل شیبانی روایت است که منتصر پیر متوکل بود و روزی از پدرش بشنید که حضرت فاطمه را و ششام داد و سگی از علماء نقل کرد و فتوی طلبید از برای قتل او و العالم گفت که قتل او و است و لیکن کسی که پدر خود را بکشد عمرش طولانی نمی شود منتصر گفت من طاعت خدا بکنم از مرگ پروا ندارم پس او را کشت و حیات جاودانی یافت مؤلف گوید که میتواند بود که کوتهای عمر او سبب سعادت او باشد معجزه سی و دهم به متوکل خبر رسید که اهل عراق جمع میشوند و زیارت قبر حسین در بنیو میروند یکی از امرای خود را فرستاد با لشکر بسیار که قبر آنحضرت را هموار کنند مردم شورش کردند و گفتند اگر ما را پایا ره کنید نمیکذاریم این خبر را شنید متوکل کرد و انفل را تا سال

دویست و چهل و هفت از هجرت باز خبر دادند که اهل کوفه و اطراف و نواحی زیارت آنحضرت میروند و از کثرت تبت
 بازاری بر سر قبر آن حضرت شده که مردم معامله می کنند بازاری که از راه ایشان خود را فرستاد و گشت که در میان
 مردم ندانند که از عهد و امان ما بیرون نیست کسی که زیارت حسین برود و او را بگوید که اطراف قبر آنحضرت را زیارت کنند
 و مردم از ترس کمتر زیارت می رفتند اندک زمانی که از این مقدمه گذشت بجهنم واصل شد بدست منقرض شدنش معجزه
 چهل و یکم روایت شده است از عبدالله طوری که گفت حج کردم و متوجه عراق شدم و حضرت امیر مومنان را با نیت
 پیم و ترس زیارت کردم بسبب آنکه متوکل ملعون خلق را منع کرده بود از زیارت آن حضرت پس متوجه زیارت حضرت امام حسین
 علیه السلام شدم چون بکر بلا رسیدم دیدم که آبی انداخته اند بر حوالی قبر آن حضرت و کاوا با بسته بودند و از زمین را شخم
 می کردند و چشم خود دیدم که چون کاوا با به نزد قبر آن حضرت می رسیدند هر چند چوب میزدند و بقیع می رفتند و
 و بجانب چپ و راست قبر می رفتند پس زیارت می کردند و دور زیارت کردم و برگشتم به بغداد و با خود گفتم اگر نبی امیه
 آن حضرت را شهید کردند اینها نیز با آنکه دعوی غرابت و خویشی او میکنند به آسف آنکه در وقت کشته شدن او حاضر
 نه بودند انتقام از قبراوی کشند چون به بغداد رسیدم اضطرابی در مردم دیدم گفتم چه واقع شده گفتند خبر رسید
 متوکل را بجهنم واصل کردند و دانستم که از اعجاز آنحضرت است و خدا را شکر کردم که این روز را بدل آن روز دیدم
 معجزه چهل و دوم از یحیی بن مخیره روایت شده که گفت من در نزد جبرین عبد الحمید بودم که مردی از اهل عراق نزد
 او در آمد جبریر از او پرسید چه خبر داری گفت بدان که فرستادند قبر حسین را بمواریه کنند و درخت سد رمی که نزدیک
 قبر آنحضرت و علامت قبر بود و آنرا قطع کنند چون جبریر این را شنید دست به آسمان برداشت و گفت الله اکبر امروز
 فهمیدم معنی حدیث رسول خدا که هر چه آنحضرت فرمود خدا گفت کند قطع کنند و درخت سد را امروز معلوم شد که
 غرض آنحضرت آنجا بود که درخت سد را قطع کرد و برای آنکه مردم را قطع کند از زیارت آن حضرت
 معجزه چهل و سیم بسند معتبر روایت شده از جعفر بن محمد الفرج که گفت خبر داد مرا غم من خبر من فرج که متوکل مرا فرستاد
 برای آنکه قبر امام حسین را خراب کنم چون بکر بلا رسیدم و کاوا با بستم که قبر آن حضرت را شخم کنم هر چند نزدیک
 قبر آنحضرت می ایستادم و پیش می رفتم تا آنکه عصا بدست خود گرفتم و آنقدر بران کاوا زدم که عصا ریزه ریزه شد
 و کاوا با قدم از قدم بر نداشتند و غم من با نهایت عذوقی که داشت با اهل بیت این حکایت را نقل می کرد معجزه چهل و چهارم
 ابن شهر آشوب روایت کرده که مستر شد عباسی مالهای خزان حضرت امام حسین را گرفت و گفت قبر احتیاج بخزاین
 ندارد و بشکر خود قسمت کرد چون از کربلا بیرون رفت او و پسرش کشته شدند معجزه چهل و پنجم از همش روایت
 کرده اند که مردی نزدیک قبر آن حضرت حدیثی کرد و او اهل بیت او دیوانه شدند و تا امروز اولاد او بخوره مبتلایند
 معجزه چهل و ششم روایت کرده اند که چون در روز عاشورا قریب بشهادت آنحضرت قیس مندی را که پادشاه بود
 از چکال شیرانی بخشد در جائی که یکسال راه مسافت داشت تا بکر بلا چنانچه مشهور است معجزه چهل و هفتم
 در کتاب اصحاب مسطور است که چون جسد آن حضرت را اهل بیت در قتلگاه دیدند آن تن بی غیر نشود و سبکند

سید

سید

سید

در اغوش گرفت و هر چه خواستند آن مظلوم را از غش پدر جدا کنند نتوانستند تا آنکه آنحضرت خود او را رها کرد
معجزه چهل و هشتم از این غمش روایت شده که من در کوفه نازل شده بودم و همسایه داشتم و شبها به نزد او میرفتم
و با او صحبت میداشتم تا سحر آنگاه بخانه می آمدم شب جمعه نزد او رفتم و گفتم چه میکنی در زیارت
امام حسین گفت بدعت است و هر بدعتی ضلالت و هیر ضلالتی بازگشت او بآتش جهنم است پس من بانهایت ختم از
پیش روی او برخاستم و بخانه برگشتم و باتو قرار دادم که سحر میروم به نزد او و بعضی از فضایل آنحضرت و ثواب
زیارت را برای او ذکر میکنم اگر بر همان معانده اصرار کرد او را بقتل میرسانم چون وقت سحر شد رفتم بدرب
خانه او و دق الباب کردم و او را صد اذم زد و جواب داد و گفت در اؤل شب بقصد زیارت امام حسین
بکر بلا رفت غمش گفت من نیز از عقب او روان شدم چون برفقه متور آنحضرت رسیدم دیدم که در سجده است و کمر
و دعا می کند و از حق تقی طلب آمرزش می کند و توبه مینماید چون سر از سجده برداشت گفتم تو دیروز می گفتی که زیارت
امام حسین بدعت است و امروز خود به زیارت آمده گفت ای غمش مرا ملامت کن که من پیشتر اعتقاد به امامت او نداشتم
و دیشب خواب غریبی دیدم مردی حلیل و قدری را در خواب دیدم میزد بالا در غایت عظمت و جلالت و مهات
و حسن و جمال و گروهی عظیم بر در او آمده بودند در پیش روی او سواری دیدم تاجی بر سر داشت که چهار کن داشت
و هر کس مکتل بجواهری چند بود که مسافتی از راه روشن می کرد پرسیدم که این بزرگوار کیست که این گروه بسیار بر او احاطه
کرده اند مردی گفت که او محمد مصطفی است گفتم آن سروری که در پیش روی او میرود کیست گفت آن علی مرتضی است
ناگاه ناگاه از نور دیدم که هودجی از نور بر او بسته بودند و دوزن در نهایت نور و جمال و عظمت و جلال در آن
هودج نشسته بودند و آن ناگاه در میان زمین و آسمان پرواز میکرد پرسیدم که این زنان کیستند گفت فاطمه زهرا و خدیجه
کبری پس جوان دیگر سواره دیدم مانند ماه فیر پرسیدم این جوان کیست گفت حسن مجتبی پرسیدم که اینها بچی میروند
گفت به زیارت حسین علیه السلام شعب کربلا پس به نزدیک هودج فاطمه رفتم دیدم که برات ما و رقو ما نوشته
از آسمان نزد هودج آنحضرت میریزند پرسیدم که اینها چیست گفت اینها برات میریزی از آتش جهنم است
برای استخفای من که به زیارت امام حسین میروم و زیارت می کنند در شب جمعه من انماس کردم که یکی از آن رقو
از برای من بگیر گفت تو میکنی زیارت آنحضرت بدعت است تا ازین اعتقادی که داری برنگردی و ازین سخن که
گفته توبه کنی و به زیارت آنحضرت نروی ازین براتنا چیزی به تو نخواهد رسید پس غائف و مهولناک از خواب
بیدار شدم و ثابت کردیم از گفته خود ای غمش سجد قسم تا روح در بدن دارم از زیارت آنحضرت مفارقت
نخواهم کرد معجزه چهل و نهم پسند معتبر از عیال خزاعی مداح امام زمان علیه السلام روایت کرده اند که گفت هدیخه در
خدمت امام رضا علیه السلام خواندم و جوایز عظیمه از آنحضرت گرفتم و در کشته شهری رسیدم و در آنجا شبی نشسته
بودم در منزل خود و قفیده در مدح اهل بیت انشا میکردم در زد و گفتم کیست گفت از برادران توام چون
در را کشودم شخصی داخل شد و او را نمی شناختم و از دیدن او خوف عظیم بر من ستولی شد چون داخل شد گفتم

منکر زیارت

حکایت عیسی

خانه نشست و گفت من برادر توام از جن پرون آدم از برای اضلال مردم پس بگو و می رسیدم که زیارت امام حسین
 عازم بودند در میان شب چون خواستم آسیمی به ایشان برسانم دیدم که گروهی از مثل ادا آسمان و زمین ایشان
 احاطه کرده اند و نمی گذارند که ما نزدیک ایشان رویم و رفع ینمانند از ایشان شر جانوران زمین را پس برین بزرگوار
 اهل بیت معلوم شد تا شب شدم با ایشان متوجه زیارت آن حضرت شدم و سه راه ایشان بچرخ رفتم و زیارت
 قبر حضرت رسالت کردم در اینجا مرد متوری رسیدم که جماعت بسیار نورانی بر دور او جمع بودند و مسائل این خود را
 از او می پرسیدند پرسیدم که این مرد کیست گفتند این فرزند رسول خداست امام جعفر صادق است پس نزدیک
 او رفتم و سلام کردم و جواب شنیدم فرمود خوش آمدی ای اهل عراق آیا بخاطر داری آن ششی را که متعرض دوستان
 ما میشدی و کرامت ایشان نزد حق تعالی بر تو ظاهر شد و تو به کردی و خدا تو را آمرزید گفتیم حمد میکنم خداوند را
 که منت گذاشت بر من بمعرفت شما و روشن گردانید دل مرا بنور هدایت شما پس حدیثی بمن روایت فرما که به آن شرف
 شوم و با اهل خود برگردم فرمود خبر داد مرا پدرم محمد بن علی الباقرا از پدر خود علی بن الحسین و از پدرش حسین بن علی و
 از علی بن ابیطالب که حضرت رسول فرمود که یا علی بشت حرام است بر پیغمبر تا من داخل نشوم و حرمت بر او صیانت
 داخل نشوی و حرمت بر امت پیغمبر تا امت من شوند که اعتقاد کنند به امامت تو و اقرار کنند به ولایت تو باشد یا
 سوگند یاد می کنم خداوندی که مرا برستی فرستاده که داخل بشت نمیشود احدی مگر با تو نسبتی یا سببی یا وسیله درستی
 او باشد پس آن حضرت فرمود که بگیر این حدیث را ای عراقی از مثل من کسی که هرگز این حدیث را از مثل کسی نخواهی شنید این بگفت
 و ناپدید شد دیگر او را ندیدم معجزه پنجاهم روایت شده که چون متوکل لعین یکی از ملازمان خود را فرستاد
 که قبر امام حسین را محو کنند و از نهر علقمه آب بر و بندند و هر که به زیارت او رود او را بقتل رسانند این طبع
 به زید مجنون رسید که شیعه بود و برای مصلحت وقت اضدادیو الکی می نمود که هر سخن حقی که خواهد بگوید و کسی متعرض
 نکند و از استماع این خبر بیا صدق کل عاقل منموم و کل عارف محموم بسیار محموم و منموم گردید در آن وقت
 مصر بود و از اینجا متوجه زیارت آنحضرت شد با دیده گریان و دل بریان چون بکوفه رسید بهلول عاقل و
 نارا در اینجا دید او را سلام کرد و بهلول گفت تو کجا میاشی و حال آنکه هرگز مرا ندیده زید گفت که لا اله الا الله
 جنود مجتده و ما تعارف منها ائتلف و ما تناكر منها اختلف یعنی ارواح را با یکدیگر ربط است
 و آنها که در عالم یکدیگر مربوط بوده اند در این عالم هم یکدیگر را بان آشنائی و تعارف مثلاً سند بهلول گفت
 راست گفتی بگو از برای چه از بلاد خود پرون آمدی بی توشه و مرکوب و تعب بسیار کشیده تا به این موضع رسیده زید
 گفت که چون شنیدم که این ملعون بجای باقر مقدس سید الشهدا این جور و جهنما کرده است بیتاب شدم و در میان
 پاسی بر سنگ زدم و با دیده گریان و سینه بریان را اینجا رسیدم بهلول گفت من نیز با تو اینحال را رفتم بیا با یک
 دیگر رفیق شویم و زیارت آن حضرت برویم پس دست یکدیگر را گرفتند متوجه زیارت قبر مقدس آنحضرت شدند
 چون به آن موضع شریف رسیدند دیدند که عمارت قبر مقدس را خراب کرده اند و کلماتی را که در آنجا

مؤلف گوید که شاید برانید تا حدی است که از حلیمه خاتون مروست و آن این است که حلیمه خاتون میگوید روزی بخانه
 فرزند برادرم امام حسن عسکری رفته چون عصر نزدیک شد جاریه خود را کفتم جامه های مرا بپاورد که بروم آنحضرت فرمود
 ای عمه حزن آلوده خیرا امشب نزد ما باش که متولد میشود فرزندی که حق تعالی از او برمی کند و زنده میگرداند و این
 از عدل و داد و علم و ایمان و هدایت بعد از آنکه مرده باشد بشیر و کفر و ضلالت کفتم از کی فرمود از نزد حسن خاتون
 من تعجب کردم زیرا که در او هیچ اثر حمل ندیدم پس بر جستم شکم و پشت ز جسد را ملاحظه کردم بچگونه اش حمل نیافتم
 عرض کردم که من اثر حملی در او نمی یابم حضرت تبسم فرمود که چون صبح داخل میشود اثر حمل در او ظاهر میشود پس حضرت فرمود
 که حمل او صیای پیغمبران در شکم نمیشد و در پهلوی پدید میآمد از رحم فرو نمی آید بلکه از ران مادران فرو می آید که خدا چنان
 و کسافت را از ما دور کرده پس معلوم شد که حمل سید شهید در شکم نبوده و ولادت آن حضرت معجزه بود و وجهی که ششماه
 متولد شد و هیچ طفلی بنیامانده متولد نشود مگر آن حضرت و یکی و آن حضرت در راه که بلا مکرر میفرمود که مثل من
 مثل یحیی است و بعضی گفته اند که تولد عیسی بن مریم نیز ششماه بود و شیر خوردن آن حضرت نیز معجزه بود و بعثت آنکه
 در ایام رضاع قوت الضاحب قصر یا قوتی از زبان و انگشت ابهام حضرت خیر الانام بود و خواب آن حضرت در عهد
 معجزه بود زیرا که عهد جنبانی او جبرئیل میکرد و نموان حضرت معجزه بود و بجهت آنکه در یکماه نوزد مت یکسال مینمود و مؤلف
 گوید که مؤید این حدیثی است که از حلیمه خاتون مروست و آن این است که حلیمه خاتون میگوید بعد از تولد حضرت
 بچهل روز نزد برادر زاده خود در قلم حلی را دیدم که در میان خانه راه میرود و دو دو ساله مینمود و غیرت ماه شش چنان
 بود که سؤال کردم از آن حضرت فرمود که اولاد پیغمبران و وصیای ایشان که امام باشند بر خلاف سایر اطفال نشو نمایند
 یکماه ایشان چون یکسال دیگر است حلیمه خاتون می گوید که هر چهل روز یک مرتبه بخدمت امام میرسیم و آن بزرگوار را
 می دیدیم تا آنکه چند روز قبل از وفات امام حسن عسکری صاحب الامر را بصورت کاملی دیدم و او را نشناختم از امام حسن
 پرسیدم که ای برادر این کیست فرمود که فرزند زهر حسن خاتونست و خایف من است بعد از من پس از این حدیث مدعا ثابت شد
 سینه آن حضرت معجزه بود که محل علم و حکمت و معرفت بود و بر چه خواطر اشرف داشت هرگز فراموش نمیکرد دل آنحضرت
 معجزه بود که حرم کبریا فی بود که جز عشق معشوق ازلی در آن چیزی نبود و قوی بود بکف چنانچه مروست که در
 که برای پر بلا آنحضرت را در اطمینانی دیدند که قوه بشر نبوده و کلام آنحضرت معجزه بود که اجای قلوب مرده
 و لان مینمود چنانچه بسیاری از یهود و نصاری را با سلام آورد چشم آنحضرت معجزه بود که بنگاهای کرامی را آگاه
 کرد چنانچه در نظر افکندن بچنان لغزنی مشهور است کوشان حضرت معجزه بود که چنانچه کسی شنید و آن
 آواز جبرئیل بود چنانچه حدیث است در میان جواد صدیقی با حضرت از غیب رسید و دست از جفا کشید و باغ آنحضرت
 معجزه بود که بوی مشک بهشت به آن میرسد و آن سیسی بود که در کربلا در دست آن حضرت بود و چون شهید شد ناپدید گردید
 حجت آنحضرت معجزه بود که بعد از شهادت آن حضرت سه روز و برای سی و ده روز در برابر آفتاب افتاده بود
 و بوی مشک و غیر از او ساطع بود و سیر آنحضرت معجزه بود که بجهت آنکه مدت ها بر نیزه جفا بود و کسی تغیر و تبدل

آنحضرت ولادت

آنحضرت شیر خوردن

آنحضرت خواب

آنحضرت نمودن

آنحضرت معجزه

آنحضرت بر زبان

آنحضرت معجزه

آنحضرت معجزه

بیان معجزات اعضا و جوارح سید الشهدا علیه السلام

معجزه حضرت
سید الشهدا علیه السلام

در آن مشاهد نمودند بلکه از آن سر معجزات فراوان دیدند از آیات قرآن و کلمات معجزه بیان چنانچه گذشت که حضرت
 معجزه بود بجهت آنکه بتلاوت دعائی چهل سب را زنده کرد و کلوئی آنحضرت معجزه بود بجهت آن که بوسه گاه پیغمبر بود و نور و بوی
 موسی از کلوئی مبارک او میدیدند و خنجر قاتل آنحضرت بکلوئی مبارکش کارگر نیامد و هُوَ مَذْبُوحٌ مِنَ الْقَفَاءِ عِنْدَ
 الْخَمِصَةِ دست آنحضرت معجزه بود بجهت آنکه بعد از شهادت آن بزرگوار ساربان لعین قصدند شلوار آنحضرت
 کرد زیرا که منتظم بر وارید بود آنحضرت دست مبارک آوردند و مانع شدند بقدای او با دجانیهای ماسحیان مگر
 این معجزه نیست که هزار و سیصد سال از شهادت آنحضرت گذشته با اینکه پدر آن اذوفات پیران و مادر آن از
 مرک فرزندان فراموش نمینماید هنوز آثار تعزیه داری در جهان پیش از پیش است این است منی حدیث اَقَابِیْلُ الْعَرَقِ مَا
 ذَکَرْتُ عَنْهُ مَوْتَهُ وَ مَوْتَهُ الْاَلْبَنَیْ وَ خَدَّوْنَهُ جَزَاءُ اَهْلِ سُنَّتِ رَاکَ طَعْنُ مَرِیْضٍ بِتَعْرِیْهِ دَارِ اَنْ وَ یَکُونُ کَ شَعِیْبَانَ در ماه
 دیوان میشوند و این دیوانگی فخری است و چه نیکو گفته حسینه بانیشان و آن کنیزی بوده که ده سال در خوازه واده امام حجاز
 صادق علیه السلام خدمت کرده و بیکت اهل عصمت چنان از علم و هنر بهره یافته بود که هر و ن الرشید او را در مجلس خود
 با علمای اهل سنت مانند ابراهیم بن نظام و ابو یوسف و شافعی و دیگران در خصوص دین و مذهب مباحثه اذاخت و اذقت
 خدا بر مجموع ایشان فایق آمده همه علماء را عاجز گردانید از آنکه سخن او را در مجلس این بود که ای ابراهیم شما دشمنان
 اهل بیت رسول و آل اوئید و پیلتوان شما قاتلان اهل بیت بودند و شما دعوی اسلام میکنید و میگوئید که ما بر دین
 محمد ص و ائمه که حج از شما بیزار است بگوئید گفتند که ما بیزاریم از دشمنان اهل بیت و هر کس که به ایشان عداوت کند
 حسینه گفت بخدا که دروغ میگوئید و بر شما ثابت میکنم که چنین است ای ابراهیم روز عید قربان مشایخ و خواص و عوام در
 منبر حاضر میشوند خطیب شما بالا می نهد و میگوید و وقت که میشنوید که ابراهیم کار در بر خلق اسماعیل نهاد عاها از سر بریدارید
 و بر زمین میزنید و حال آنکه هیچ اثر جراحی با اسماعیل نرسید و عاقبت کوفته شد که هر روز صد هزار راه طرا
 و اکثاف عالم میکشند و پاک ندارند این همه گریه و نوحه و بیقراری میکنید برای کوفته شدنی که چهار هزار سال بر او گذشته
 اما اگر در شهری و دیاری به بنیاد شیشه یا مؤمنی را که از برای نور دیده رسول خدا و چکر گوشه بتول و فرزندان جنت
 علی مرتضی و سرور سینه فاطمه زهرا و برادر حسن مجتبی سید الشهداء شهید دشت کرد بلا در روز عاشورا بر غریبی او
 بگریید و بر سطل و سبت او بنالد که او را نه جدی بود چون جد هم کس و پدری و نه مادری و نه برادری چون پدر و مادر و برادر
 هر کس بلکه بر گزیدگان حضرت عنت بودند شما جمعی از سکان پیروان و ظالمان و منافقان امت وی را بظلم شهید کردید
 و لکریان شما سر مبارک او را بر نیزه کردند و در محترم او را غارت کردند و هفتاد و دو تن از فرزندان و برادران و
 خویشان و اصحاب و احباب او را بکشتند پس اگر مؤمنی آن روز را بخواطر پیاورد و بگریه برای ایشان محرم و منموم گردد
 گویند که این راقضی است و اهل بدعت چه معنی دارد که چیزی که قبل ازین بدویت یا سیصد سال گذشته باشد یاد
 آورده و هشتم و نهم داشتن ای پیر نظام چگونه شاید که برای کوفته شدنی که بعد از سه هزار سال یا چهار هزار سال توان

حسینه

بیان وقایع کربلا و شهادت شهید

۵۳

از آن جبهه می گفتند که مردم همراه مسافران درخت شجره الوداع می آمدند و برمی گشتند و چون یوسف را بردند خواهری داشت
که از مادر او بود و بسیار محبت و علاقه به او داشت در خواب دید که کرک یوسف را در رود بی تابانه از خواب جست و او را
یوسف را پرسید چگونه را به او گفتند قیام شد چادر عفت بر سر کرد و از شهر بیرون آمد دید که از شجره الوداع نیز گذشته اند
دوان دوان می افتاد و برمیخواست و از دیده اشک می بارد و میگفت ای برادر صبر کن تا یکبار دیگر تو را به منم و بار دیگر تو را
به بوسم و چنان به اضطراب میزد که چند جا بر زمین افتاد و دست و پای او مجروح شد تا خود را به یوسف رسانید و دست
در کردن او کرد و انقدر گریست که بیوش شد پس خدا بفریاد دل زینب بگوشید در وقتی که حضرت سید الشهدا ذوالجناح
پیش طلبید آن محصور مظلوم به اضطرابها نمود چه بی تابیا کرد چه قدر ناله کرد چه قدر دست بگردان او کرد و چیت در
درب گرفت و چه قدر گفت ای برادر ای فرزندان در صبر کن که یکبار دیگر تو را ببینم عزیز خواهر تا تل کن که یکمرتبه روی تو را
به بوسم یقین دارم که دیگر تو را نخواهم دید پس طاقت اوطاق شد مقنعه از سر کشید و فریاد و محمده و و علیاه از جگر برآید
و حضرت او را تسلی داد و فرمود و انچه میداد و او را محبت بخیم نمود در هیچ کت بی دیده نشده و از هیچ
عالمی شنیده نشده که زینب خاتون از خیمهای حرم بیرون آمده باشد حتی از شنیدن شهادت و نور دیده اش محمد و عون
خدا را بفدای آن محذره بگرداند که از برای خدا صبر کرده است و حق صبر کردن اری آنچه از احادیث دیده شده است
که زینب خاتون دو مرتبه بی تاب شده و خود را از خیمهای حرم بیرون انداخته یکی وقتی که آنحضرت نعش پاره پاره علی اکبر را
بد رخمیه های حرم آورد و آن محذره بی تاب شد از خیمه بیرون دوید و فریاد و ابشوراه و وایلاه بر کشید و آمد نعش
آن امام زاده مظلوم را در بغل کشید و میگفت و احببنا و المنة فوا ذاه و النور علیناه ای نور دیده ای خیار وای میوه دل فکار
وای صیب دل برادر بزرگوار راوی گوید زنی دیدم مانند آفتاب تابان آمد و نعش علی اکبر را در گرفت پرسیدم که این
خاتون کیست گفتند زینب خاتون دختر امیر المؤمنین است ناگاه امام حسین آمد و دست او را گرفت و بچشمه بر کرد و دست
و مرتبه دوم وقتی که سید الشهدا ذوالجناح بر زمین افتاد و آن اشقیا دور او را احاطه کردند یکی شمشیر کمی
خنجر دیگری نیزه و حواله می نمودند زینب خاتون چون این حالت را مشاهده نمود و برق برق شمشیر و شمشان را بر نعش پاره پاره
ملاحظه نمود قیام شد سر و پای برهنه فریاد کنه نغمه زنان و آخاه کوبان خود را از خیمه بیرون انداخت و همه جا
دوان دوان می آمد می افتاد و برمیخواست تا آنکه به نزد عمر سعد آمد و گفت یا بن سعد تو ایستاده و نظری چینیتم که بشند
در آنوقت آب از دیده آن سنگین دل روان شد و روی نحس خود را گردانید پس آن مظلوم دست بر سر گذاشت و فریاد
کرد و میخداه هذا حسینک منبرج بالمرأه منزل بالاناء مقطوع الاعضاء مملوک التمامه والبراءه این حسین تست که پرورش
در کنار تو یافته و بحال بخون خود آغشته شد این ریحانه باغ تست که اعضای او را پاره پاره کرده اند و این مژده شجره
تست بی غمازه و ردا در این زمین انداخته اند و از کلمات او دوست و دشمن همه بگریه در آمدند بیای برادر قاعده
چنین است که آدمی از گریه دیگران بگریه می آید خصوص از گریه زن مانم دار مصیبت زده جگر سوخته و انیکه شایعین
چنین گریه و پشتمای شایعین از آنست بنظر عارفان از غره الیت که زینب خاتون در آن روز در قتل گاه کشیده

خاتون
زینب

رحمت
خاتون

رحمت
خاتون

در بیان وقایع کربلا و اسیری اهل بیت

که گفت هجرت حسین آیا این حسین من است که تا ایران بعد از هزار و دویست سال بر شما شیعیان که از شعاع
 او میزد غلامان و کنیزان او شید باقی مانده و از کربسیده خود و خواتون خود چنین گریانید و چون آن حضرت را
 شهید کردند آفتاب گرفت و تا سه روز آفتاب تیره و گرفته پیرون می آمد و ستارها در روز پدید بودند و با سیاه تندی
 وزید که خلق بسیار از بهیبت آن باد در آن روز مردند و از همان روز در آسمان شفق سرخ بهم رسید و در شب ماه گرفت
 و هنگامه دید آمد که مردم کمان کردند که قیامت برپا شده و چهل روز آسمان خون و خاک سرخ بارید و در بیت المقدس
 و حوالی آن تا یکسال هر سنگ و کلوخی بر می داشتند در زیران خون تازه بود و عرش عظیم الهی بلرزید و کرسی رفیع
 بطمین آمد و چون روح مقدس او را از هر آسمانی که بالا بردند هفتاد و هزار ملک از بهیبت و عظمت و جلال او بر پا
 ایستادند و مفاصل ایشان بلرزید و در آمد چنین لرزان است تا روز قیامت و وحوش و درندگان از بیابانها میزدند
 و سر از چاربرداشتند و مرغان از آشیانها افتادند و دران روز جعد از آدمیان گریزان شد و در ویرانها جا گرفت
 و دریا با موج و تلاطم درآمد و ماهیان با حلما افتادند و حاملان عرش و روح القدس و ساکنان عالم ملکوت و آلات
 و جبروت و جبرئیل امین و کرام الکاتبین و رضوان جنان و مالک نیران همه بخروش آمدند و گریستند و این امت را غیر
 کردند که یک نماز عید اضحی و فطر با امام زمان نیابند و حق تعالی بر این امت غضب کرد و قیام قائم آل محمد را طولانی مبدل فرمود
 و فرشتگان از آدمیان ترسیدند که سخت جراتی بر خدا دارند و چنین کاری میکنند و جهنم بخروشید و شیاطین همه غمناک
 شدند از آدمیان گریزان شدند و دران روز بریزید پلید علیه العنه هفتاد مرتبه لعنت کردند که ان ملعون غضب
 خلافت کرد و باعث این عمل شد ای شیعیان با ظهور این علاهت و غضب الهی باز ان ملاعین دست از پیمانی بر نداشته
 بلکه مشقات ایشان زیاد می کردید و آرمیبتان اشقیای می بیدین چون از شادان فرزند خیر المرسلین فارغ شدند و
 آوردند بغارت و اسیری اهل بیت خدا رحمت کشید شیخ عارف در ان مقام چنین گفته و ما لوالی التیون بالتی عنوة
 و کمر سبکواران از سر و نیای یعنی بعد از شهید کردن حضرت انظار ان بحرم محترم و زمان و طفلان ان فرزند سید محم
 روی آوردند شروع کردند بغارت کردن و اسیر نمودن و چه اسباب و اساس و چه قدر چادر و مقنعه و لباسی که از
 اهل بیت برده اند و کمر خرم و امن اذن حور و بختل و کمر لطمه امن خد عیناء عاق و چه کوشا که بجهت کوشواره در
 و کوشواره از ابر داشتند و چه سبیلها که بجهت گرفتن مقنعه در و بنده که روی آن حور العیسا گریه جمیده زدند و طفل
 مصحح بالسفاهم فظامه و ذبح غلام بالعیسای مرق چه بسیار اطفال شیرخواره که پیر حفا انهارا از شیر باز گرفتند
 و چه بسیار این نزدیک به بلوغ که ایشان را با شمشیر بریدند و قادی و علیتایشه العبد مؤسرا بقتل دید
 فی حقیه غیر لا ینقی و شتوا علی الابیات ناما و حملوا سبایا علی الاجمال من غیر ذی فیه و جناب علی بن محمد
 مانند غلامان دستهای او را غل نموده اسیر واری کشیدند و خیمهای حرم را آتش زدند و ایشان را لعنف بر سره ان بوار
 کردند و من فک یهیم کید احمد و کل ینادیه لفظا الا فاق و از ناله و ندب ایشان که حکم ستمگران پاره پا
 شد و هر یک از ایشان پیغمبر را ندانید و فریاد و یا جدا بر کشیدند از بسیاری بلاها و مصیبت با که ایشان رسیده بود

تغییر

تبصر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حالنا و من اکل العز الکرام بخانی قهزی تنادی رب عجل مماتنا و یبنا دی الغرث من عظم
 کی میگفت ای رسول خدا چشم بگشا و شدت حال ما را درین صحرا بین و اهل بیت طاهرین خود را در خطه فرما که در شدت
 اسیری گرفتارند کی می گفت ای پروردگار تو ما را زود بمیران و مرگ ما را نزدیک گردان و تهدی علی الاقطاب النوح
 زادنا و ضرب العیدی بالسوط فوق العوائق یا جدایه بین زنان اهل بیت خود را که بر پالان شتران نشانیده اند و بشهر ما بیا
 میزند و توشه و زاد راه ایشان نوحه کردن و دشمنان به تازیانه زدن ایشان است اذ امضا ما ضرب السیاط بر اسهام و کم
 یک وافی تنقی بالرافق یا جدایه چون بتیاب کند ایشان زدن آن تازیانه ها آه سپری ندارند به بالا آوردن و گزاف خود را
 در برابر خود که از آن تازیانه ها پیرنگند و لیس نیامین اسهام تنقی و کشتی الا الطهر من اهل یا جدایت در میان
 زنان کسیکه سرش پوشیده باشد و نمانده از برای ما مکر این جامه کهنه فاین محبوبنا بیکون رز شتا و یجرون من اهل
 العین کوا دق پس کی بیند دوستان ما که بگریند مصیبت ما و اشک از دید ما مانند باران جاری نمایند و قل لا یسیر
 ینشی ماتنا علینا و یجری من شئون کمالی و بگویند بدل شکستای از شیعیان ما که ایشان ما تم را بر پا کنند و عزای
 ما را بگیرند در آن شکستگی ما را یاد کنند و جاری نمایند اشک خود را از ملکهای چشم خود فیا سا ذنی انا نعیم
 یحزبکم الی کحشر فی حزن لکم متناسق مؤلفه میگوید ای آقایان وی آقا زادگان ما خدا ما را بقدری اهل بیت بگردان
 ما شیعیان و دوستان از امروز تا امروز بلکه تا محشر دست بدست ما تم شمارا بر پا داشته ایم و محزون بشویم
 و بعد ازین نیز بر پا می داریم و محزون بشویم و پدران ما کرده اند و ما نیز میکنیم و اولاد ما تا روز قیامت خواهند کرد و قهزی
 بناؤنا و الرجال تجتمعونما یکم بیکون فی کل غاسق اینک در این مجلس زنان ما مردان ما جمع شده اند از برای ما تم
 داری شما بلکه در شبهای تار و دلهای شب مجلس عزای شمارا بر پا میکنند و بر شما میگریزند و نمیشد نایبکم
 متفتحاً که کبد خوی علی لطق ضائق و خواننده ما میگردانند مردم را بر شما با جگر سوخته و دل پر درد بصدای رسالت
 سلامی علیکم نا احر مصابکم و احرقة و عذ الحبت الموفی سلام من بر شما باد که چه بسیار میوزاند ما شیعیان را مصیبت
 شما و چه بسیار میکند سینه ما را بلبه شما و زانکم مر و عیشی منعق بدینا قد ناکم متضاتی و حال لکم کید و بال
 مشیت و قلب اذا اهل الحرم خافی و نوشد و غمهای ما از بهت شما تلخ است و زندگانی ما بجهت آنچه بشمار رسیده ناکار
 و درین پنج روزه غم حال ما از برای شما در کمر نیست و دل ما از برای شما مشوش است و قلب ما با اضطراب و طیش می افتد
 چون هلال محرم در آسمان پیدا میشود مر ویت از ابوبصیر که کودکی از فرزندان حضرت امام حسین علیه السلام داخل
 شد بر حضرت صادق علیه السلام بخت بخت و او را در نعل گرفت و روی او را بوسید فرمود مرحبا حق الله من حقکم و اقم
 یمین و ترکم و لعن الله قتلکم خوش آمدی خدا ذلیل کند کسی را که شما را ذلیل کرد و انتقام کشد از کشندگان شما و لعنت
 کند بر قاتلان شما فقد طال بکاء النساء و بکاء الانبیاء و الصدیقین و الشهداء و ملائکه السماء علیکم ای ابوبصیر
 همین که یکی از فرزندان امام حسین را می بینم حالتی بر من عارض میشود که خود را از کرب و مصیبت منتوالم کرد

مجلس اول در حرمت قتال در اشهر حرم

قال الله تعالى إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ ثَلَاثَ أَشْهُرٍ ۖ فِي كِتَابِ اللَّهِ الْفَتْحُ ۚ بَرَسَتْ وَتَحْقِيقُ كَشْفِ
 ماهها نزد خدا دوازده است در کتاب خدا روزی که خلق کرده است آسمانها و زمینها را یعنی پیش از آنکه آسمانها
 و زمینها را و افلاک و حرکت آنها را خلق کند به علم او چنین گذشته بوده که بعد از خلقت آنها عدد آنها را دوازده کردند
 چهار ماه از آنها محترمند و محترمند که باید حرمت آنها را عظیم شمرد و در آنها با یکدیگر منازعه و مقاتله نکرد و ثلاثه شرف
 و واحد فرد سه ماه از آنها مجتمع و از عقب یکدیگرند و آنها ذو القعدة و ذو الحجة و محرم است و یکی طاق افتاده است
 و آن ماه رجب است و حضرت امام محمد باقر در تاول این آیه کریمه فرمود که مراد از دوازده ماه دوازده امام است
 و شیخ عارف میفرمود که مراد از سه تا ثانی که عقب یکدیگرند امیر المؤمنین و امام حسن و امام حسین است و مراد از ماهی که
 فرد افتاده حضرت قائم است و مردم ما منور شدند باین نشینند در این ماهها از قتال پس امتثال نکردند در این ماهها
 بدوستان خدا و مقر بان بارگاه حضرت کبریا قتال کردند اول این چهار ماه ذی القعدة است و در اینجا است و حواله کعبه و آن
 امیر المؤمنین است و ذی الحجة امام حسن است و محرم و آن امام حسین است و آن محبت است یعنی حضرت
 صاحب الامر و این است مراد از قول امیر المؤمنین که میفرمود الْعَجَبُ كُلُّ الْعَجَبِ بَيْنَ جُمَادَى وَ رَجَبٍ یعنی تحت
 میکنم و همه تعجبها میان ماه جمادی و ثانی و ماه رجب است کسی گفت یا امیر المؤمنین ما هذا العجب الذي لا توال
 تعجب من خبیت ان تعجبی که تو همیشه از آن میمانی فرمود تكلتك امد و اى عجب يكون العجب
 من اموات يضرئون هاهم الاحياء ما درت بعزایت بنشیند چه عجب ازین بالاتر است که مردها از قبرها
 بیرون آیند و بشیر برزند و از زندان الك الدین القيم حرمت داشتن این ماهها طریقه مستقیم است فلا تظلموا
 فیهم انفسکم پس ستم کنید بر نفسهای خود باینکه حرمت این چهار ماه را نداری و معاقب گردیدی و اقلوا
 المشركين كافة و اعلموا ان الله مع المتقين ادی هرگاه مشرکان در این ماههای محترم اول
 ایشان نبای قتال را بگذارند با شهادت مبنی که همه شما مؤمنان را بکشند پس شما نیز از جانب خدا نصیب
 که در این ماهها جدا کنید و بکشید ایشان را و بدانید که خدا با پر مهری کار است چنانچه در اخبار بسیار وارد
 شده که در صحرائی که بلا و بعضی از اصحاب انجذاب میخواهند که بعضی از منافقین را که بدتر از مشرکین بودند
 قتل آورند یا با ایشان قتال کنند آن سرور مؤمنان منع مینمود بعضی از آن موضع وقتی بود که آن حضرت
 بر زمین گردید رسید و آنحال سواری از دور پیدا شد و به تعجیل بجانب ایشان می تاخت چون به نزدیک
 رسید بر حرم سلام کرد و بر حضرت سلام نکرد پس نامه از عبیدز یا دسیلم حر کرد که در آن نوشته بود
 که ما بعد هر جانان من به تو رسد حسین را فرود آور و کار را بر او تنگ گردان و نازل کن ایشان را مگر در
 بیابانی بی آب و بی بنای و تحقیق امر کرده ام رسول خود را که از تو مفارقت نکند تا آنکه تو این فرموده را بجا
 بیاوری و السلام پس حر گفت بایده شما در این موضع یعنی در گردن و آید که آب و پناه نیست حضرت
 فرمود وای بر تو بگذار که نزول کنیم باین قریه یا بان قریه یعنی بنیو یا غاضیه گفت نه و الله قدرت

حرمت اشهر حرم

ندارم و نعم و جاسوس من است اینوقت ز پیرن بین بجلی بعرض مقدس رسانید که یابن رسول الله قتال بن جماعت است
تراست از قتال انهائی که بعد می آیند جناب سید الشهدا فرمود من ابتداء لقتال نمیکنم میخواهم که حجت خدا بر ایشان تمام
کنم و همچنین شمر ملعون بکنار خدقی آمد که حضرت بر دور سر پرهای عصمت گنده بودند و از همیزم پر کرده بود در آن روز آن
همیزم بار آتش زدند که جنگ از یکطرف باشد آن ملعون آتش و نیا را پیش از آتش عقبا اختیار کردی حضرت فرمود
ای فرزند شبان بزودی معلوم خواهد شد که توئی سزاوار آتش جهنم یا من مسلم بن عوسجه گفت یا بن رسول الله دستور
ده که تیری را آن ملعون بنیازم که از همه شقی تراست و برتر آمده حضرت فرمود که من ابتداء لقتال نمیکنم و حجت خدا بر ایشان
نیخواهم تمام کنم تا آنکه شنیده اید که آن اشقیاء اول بنای قتال گذارند و آنحضرت لا علاج از خود دفاع کرد و جهاد کرد
تا آنکه در ساعت زوال جمعه دهم محرم شهید گردید پس ازین معلوم شد که محرم ماهی بود محترم حسین بن علی شاهی بود ششم
در روز جمعه بهترین اخیار است و ساعت زوال اینوقت صلوة و استجاب دعوات و چنین ساعتی و چنین روزی و چنین
شاهی را **مجلس دوم در بیان سبب هجرت اهل بیت از مکه بسوی کربلا** شنبه کردند

اما بعد جناب اقدس الهی در کلام مجید خود میفرماید اِذْ يُلَاقِيكَ الْمَلَأُونَ بِهٖ اَنَّهُمْ ظَالِمُونَ وَاِنَّ اِلٰهَكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ لَّخَبِيرٌ
الَّذِينَ اَخْرَجُوْا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ اِلَّا اَنْ يَقُوْلُوْا رَبُّنَا اللّٰهُ وَلَوْلَا دَفْعُ اللّٰهِ النَّاسَ بَعْضُہُمْ لِبَعْضٍ لَّفَسَتْ صَوَابُہُمْ وَبِخ
وَصَلَوَاتٍ وَّمَا جَدُّكَ فِيْہَا اَسْمَ اللّٰهِ كَثِيْرًا وَاَوْفَعُ اللّٰهِ مِنْ بَعْضِہٖ اِنَّ اللّٰهَ لَقَوِيٌّ عَزِيْزٌ الَّذِيْنَ اِنْ مَّكَّنَّاہُمْ فِي الْاَرْضِ
اَقَامُوا الصَّلَاةَ وَاَتَوْا الزَّكَاةَ وَاَمَرُوْا بِالْمَعْرُوْفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَاَبَدْتَ خَاقِبَةُ الْاُمُوْر خَلَاَصَةً مِّنْہُمْ اِنْ يَقُوْلُ مَغْسِرَان
آن است که اذن داده شد از برای مغربان و دوستان خدا اینکه با دشمنان خدا قتال کنند بسبب آنکه مظلوم شدند
و در اول مرتبه ایشان را منع کردیم و بحال ایشان امر خص نمودیم و بد رستیکه خدا بر نصرت و یاری ایشان قادر است
و ایشان را ظالمان و ستمکاران از خوانهای ایشان پیرون کردند بناحق و تقصیری نداشتند نزد ایشان مگر آنکه
میکفتند رَبُّنَا اللّٰهُ پروردگار ما خداست و بغیر از خدا پروردگاری از برای خود نمیدانیم و بتار ترک کرده بودند
و اگر حق تعالی بلا را دفع نمیکرد از بعضی به برکت بعضی آینه خدا عذاب یا صاعقه میفرستاد که میسوخت و خراب میکرد و همعابد
یهود و نصاری و مساجد مسلمانان را بد رستیکه خدا یاری می کند کسی را که دین او را یاری کند و آن کسانی را که جلا
و ظن نمودند کسانی که اگر دشمنان خدا ایشان را اخراج بلد نمیکردند و در خانهای خود میماندند و هر آینه نماز میکردند
و زکوة میدادند و امر بمعروف و نهی از منکر نمیدادند و عواقب همه امور بسوی خداست و در کتاب مناقب از حضرت الشهدا
منقول است که آن حضرت فرمود ہَذِهِ فِیْنَا اَهْلُ الْبَيْتِ اِنْ اَبْرَئِیْہِمْ دَرِّشَانِ مَا لِهْلِ بَيْتٍ نَّازِلٌ شَدَّہُ و در کتاب
کافی از حضرت امام محمد باقر ع منقول است که این آیه نازل شد در شان رسول خدا و علی مرتضی و حمزه و جعفر و جابر شد
این آیه در شان امام حسین و علی بن ابرهیم روایت کرده است که مراد ازین آیه امام حسین است در وقتیکه طلب کرد
او را یزید زاده عدو ابی که به بردان حضرت را بشام پس آن حضرت بکوفه و در میان غیو اشبید شدند و در تفسیر
مجمع البیان از حضرت امام محمد باقر ع روایت کرده است که ما مورد شد رسول خدا لقتال شرکان و اذن داشت

مجلس دوم در بیان سبب هجرت اهل بیت از مکه بسوی کربلا

تا آنکه جبرئیل این آیه را آورد و شمیری بر کمر او بست و بودند مشرکان که اذیت میرساندند مسلمانان را و پیوسته یکی را میزدند و دیگری را سری شکستند و مانند اینها و ایشان بشکوه نزد رسول خدای آمدند و حضرت میفرمود که صبر کنید که من مأمور بقتال نیستم تا هجرت فرمود از مکه معظمه بسوی مدینه طیبه پس حق تعالی او را مرخص فرمود که جهاد کند با ایشان و این آیه را بر او فرمود چار شل این آیه کریمه در حضرت امام حسین ع که اول مأمور بود و پیوسته میفرمود که من اول جنگ نیستم خصوص در ماه محرم پس چون آن کافران و بنای جنگ گذاردند آن حضرت از جانب خدا مرخص شد که با آن اشقیایا جهاد کند سبب آنکه مظلوم شد و او را بناحق از شهر و دیار خود بیرون کردند و گناهی نداشت که مستحق کشتن باشد مگر آنکه می گفت ربنا الله پروردگار ما خداست پس در صحری کربلا در روز عاشورا از جمله مکالمات آن حضرت به اشقیایا یکی این بود که یا قوم

من انا سیّدکم جمیعاً الیجمع الیجمع لیس الیجمعین لایذنب کان منی سابقاً غیر فخری بضیاء الفرقین بعلی الطاهر من عبد البی بی ثم اُمّی فان ابن النخیرین وای بر این منافقان که میخواهند مرا از یاد راورند و من هر چه فکر میکنم گناهی نموده ام که مستحق کشته شدن باشم مگر آنکه فخر کرده ام که پدر من علی و مادرم فاطمه زهرا است و هر طاعت و عبادت باطلی را ترک کرده ام و آن حضرت یاری دین خدا نمود و خدا نیز او را یاری کرد که نام شریف آن حضرت را و قبر شریف او را و نسل پاک او را و علمای و حاجات و شیعیان و دوستان او را مشهور عالم گردانید و نام و نشان قاتلان و دشمنان او از صفحہ روزگار کم گردانید و بعد ازین نیز او را یاری خواهد کرد که فرزند سعادت مند مهدی قائم آل محمد را بر دشمنان او مسلط و منصور خواهد فرمود که دمار از روزگار شرار بر او رد قال الله و من قتل مظلوماً فقد جعلنا لولیه سلطاناً فلا یُسرف فی القتل ان کان منصوراً و همچنین در رحمت خود از ایشان انتقام خواهد کشید و هم چنین در روز محشر تا آنکه محله دوزخ هم بماند و اگر آن حضرت را جلاء وطن نمیکردند و بحال خود میکزاردند هر آینه مکه یا مدینه عبادت حق تقام میزد و نماز میکرد و زکوة میداد و امر معروف و نهی از منکر می نمود لکن ملجأ ساختند او را که هجرت فرمود از مدینه طیبه بکه معظمه و از مکه بکربلا می رفت تا آنکه بظلم و ستم او را در بیابان بینوا شهید کردند چنانچه خود آن حضرت اکیاء و اضطراب خود را فرمود زیرا که چون بمنزل ثعلبیه رسید اباهمه به آن حضرت عرض کرد که یا بن رسول الله مالذی اخرجک عن حرم الله و حرم جدک ایفرزند رسول خدا چه باعث شد از حرم جدت بیرون آیدی حضرت فرمود و یحک ان بنی امیه اخذوا مالی فصبرت و ستمو عرضی فصبرت فطلبو منی فربت وایم الله لیقتلنی الله البی بی و لیبیتهم الله ذللاً شاکلاً و سیفاً قاطعاً حتی یکنوا اذل من قوم سبا ایروید بدانکه بنی امیه مال مرا گرفتند صبر کردم و عرض مرا بخش دادند صبر کردم و خواستند که خونم را بریزند پس کریم و سجا قسم که این کرده یا غی و طاعی مرا خواهند کشت و حق تعالی لباس ذلت بر ایشان خواهد پوشانید که شمشیر بروی یکدیگر کشند و پراکنده شوند بدتر از پراکنده کی قوم سبا و چون بمنزل خرمیه رسیدند یک روز و یکشب در آنجا ماندند و چون صبح شد زینب خاتون به آن حضرت عرض کرد ای برادر آیا خبر ندی هم تو را به چیزی که شب گذشته شنیده ام فرمود چیست ان گفت بیرون آدم در دل شب از برای قضای حاجتی مانند تشریف یا نافه شب شنیدم آواز ما تفتی را که این چند شعر را میخواند الایامین و امین و امین و امین

و من یکی علی شهادت بعد علی قوم تسوقم المنايا بمقدار الی اتجا ز فوعید یعنی ای چشم من که کن و گوش کن
در آب ریختن کی گریه خواهد کرد و بر این شهیدان بعد از من که مرگ میراند ایشان را بموضع کورسجا و فاکند بوعده
که با خدا کرده اند و شیخ عارف میفرمود که ان وعده که حضرت امام حسین با خدا کرده بود این بود که در عالم
ضامن کنایان شیعیان خود شده بود بلکه در راه خدا کشته شود و اهل بیت او اسیر شود و این مضمون را در
مرثیه خود نیز اشاره فرموده اینجا که حکایت میکند از آنحضرت بمقتاد و دوتن که به ایشان فرمود فدیتونی
و انا انما حثت لکی افدیکم من لفظ بمجهتی اشتیتم قادیان کیف سبتم بالشری و القاد یعنی میخواهم خود را فدای من
کنید و حال آنکه من آمده ام که خود را فدای شما شیعیان کنم و در راه خدا جان دهم و شما را از آتش جهنم از خدا
سجزم پس شما پیشی میکنید که خود را فدای من کنید ای برادر مہیوم و مغموم شدی غلیشو و مومن مصیبت آن حضرت را
بشنود و ملول شود و چنانچه شیخ عارف میفرمود که هر که مصیبت امام حسین نزد او مذکور شود چشم او گریان
نشود یا پشت او و پوست او و لرزد یا دل او محزون نشود در مصیبت آنحضرت پس او در تحت این آیه داخل است
فاذتیل لهم لا اله الا الله یستکبرون یعنی هرگاه گفته شود به ایشان که بگوئید لا اله الا الله تکبر میکنند پس تکبر
کنند بجهت آنکه آن حضرت از همایکل توحید و ارکان توحید است و گریستن بر او از محبت اوست و اقرار داشتن به
امامت او پس سیکه دل او قنوت بهم رسانید چشم او گریان نمیشود و موحّد نیست لاحول ولا قوّة الا بالله

مجلس سیم در یاری کردن خدا در هر زمان بنوعی

اما بعد گفت قال الله تعالی یا ایها الذین آمنوا کما قال عیسی بن مریم للحواریین من انصاری الی الله
قال الحواریون نحن انصار الله فامنت طائفة من بنی اسرائیل فکفرت طائفة فایدنا الذین آمنوا علی عدوهم فاصبحوا یومئذ
جناب مقدس الهی جل و علا وقت قدس و تعا در کلام حمید مجید خود میفرماید ای جماعت مؤمنان باشید شما انصار خدا و یاران
کننده دین خدا هم چنانکه گفت عیسی بن مریم بجواریین خود که نسبت انصار من و یاری دین خدا حواریون گفتند
انصار خدا پس گروهی از بنی اسرائیل ایمان آوردند و گروهی کافر شدند پس دادیم مؤمنان را بر دشمنان
ایشان پس گردیدند برایشان غالب آمده شده بدان ای برادر که همه دوستان خدا نصرت و یاری دین
خدا و یاری خدا کرده اند و راعی از دین الله و اعلاء کلمات الله کوشش نموده اند بلکه با دست و زبان جهاد
کرده اند و امر معروف و نهی از منکر نموده اند و دشمنان خدا را کاهی کشته اند و کاهی لعنت کرده اند و بدست
و بدست خود ایشان را زده اند و خورده اند و کشته اند و کشته شده اند و زبان امر معروف و نهی از منکر کرده اند
و در راه خدا از طاعت گسسته و ترسیده اند تا آنکه دین خدا عزیز کرده اند و کلمه حق را بلند کرده اند و حق را
سمی ایشان را قبول فرموده و کنایان ایشان را آمرزیده و سیئات ایشان را مقرر فرموده و در کتاب مجید خود گواهی
ایشان را بجهت الله نام برده و کاهی حزب الله و کاهی انصار الله نامزد فرموده است بدانکه ای کسی که نصرت
دین خدا کرد و سجد کمال و جهاد نمود و جناب رسول خدا بود و در زیارت آن حضرت مذکور است که اشهد انک فی

لاستیک و جایدت فی سبیل ربک و عتبت مخلصاً حتی انکال یقین و بعد از آن از آنحضرت امیرالمؤمنین که در حق
 آن حضرت بامشربکان و بت پرستان جدا نمود و سعی بلیغ فرمود و در محامات آن حضرت بامنافقان و خدا
 مثل اصحاب حمل و صغیر و نهروان و اما نصرت امام حسن علیه السلام دین خدا را آن صلیح بود که با معاویه نمود
 خدا را از شر او محافظت فرمود و آن صلیح از دنیا و مافیها بهتر بود اگر چه منافقین بران حضرت اعتراض کردند
 و نفهمیدن حکمت آن را و نصرت امام حسین علیه السلام دین خدا را همان شهادت او بود و ختم نمود نصرت را که بهتر از آن
 ممکن نمیشود و در زیارت آن حضرت مذکور است اشک اندک قدانت الصلوة و آیت الکره و امرت بالمعروف
 و نهیت عن المنکر و الضمما در زیارت آن حضرت السلام علیک یا ناصر دین الله و اما نصرت مضاف و دو تن شهادت
 که بلا دین خدا همان نصرت و یاری نمودن ایشان بود آن حضرت را تا کشته شدند و معصوم آن سعادتمندان را
 در زیارت ایشان خطاب نمود السلام علیکم یا انصار دین الله السلام علیکم یا انصار رسول الله السلام علیکم
 یا انصار امیرالمؤمنین السلام علیکم یا انصار فاطمة الزهراء سیده العالمین السلام علیکم یا انصار ائمه
 المحسنین علیهم السلام یا انصار فی عهد الله با فی اثم و احمی و علما و صلحا و شهداء و صدیقان نیز یاری کرده اند و بحکم
 همه دوستان خدا کرده اند این عمل را و بحال نوبت ما و شماست که خود را داخل گردانیم و بقدر مقدور مرتبه از این شرف
 را برای خود تحصیل کنیم و از حبه الله و حزب الله و انصار الله بهره داشته باشیم و در اعزاز دین الله و اعلاء
 کلمه الله فی الجمله کوشیده باشیم و در حدیث معتبر از حضرت صادق مرویست که حواریین علی شیهه آنحضرت بودند
 و شیعیان ما حواریین ما اهل بیت اند و حواریین عیسی اطاعت آنحضرت نکردند و بالقدری که حواریین ما اطاعت ما
 میکنند زیرا که عیسی سجده بر ما کرد من انصاری الی الله قال الحواریون نحن انصار الله کیست یاوران من بسوی خدا
 در اقامه دین خدا حواریون گفتند که ما یاوران خدایم بخدا قسم که یاری او نکردند و رفع شریب بود را از او نمودند
 و با یهودان از جانب او جنگ نکردند و شیعیان و الله از وقتی که پیغمبر خدا از دنیا رفت تا حال باری میکنند
 و با دشمنان ما جنگ می کنند و هرگاه دشمنان ما ایشان را بسوزانند و آزار دهند و از شرهای خود بیرون کنند
 دست از محبت ما اهل بیت بر نمی دارند خدا از جانب ما ایشان را جزای خیر و ما د فی الزیارة الجامعة و جعل
 صلواتنا علیکم و ما خصتنا به من ولا یتکم طیباً لخلقنا و طهاره لافسینا و تزکیه لنا و کفارة لذنوبنا فلما عند
 مسلمین بفضلکم و معروفین به تصدیقنا ایاکم و معصوم فرموده رحم الله شیعیاناً اثم اؤذو فینا و لم یؤذو فیم شیعیاناً
 ما قد خلقوا من فضل طینتنا و عجزوا بنور ولایتنا یعنی خدا رحمت کند شیعیان ما را بدرستی که اذیت رسیده اند
 بسبب ما و ما اذیت رسیده نشدیم بسبب ایشان پس ای برادر هرگاه اهل عصمت را غیبتی که بدست یاری کنی
 پس به زبان ایشان را یاری کن و مدح و ثنای ایشان بگو و بدل دوست دار و آرزوی نصرت و یاری ایشان
 نما و در مصائب ایشان مهموم و غمخوار شو و هرگاه دشمنان ایشان را غیبتی که بقتل آوری پس به زبان برایشان
 زخم بزنی و روحهای پلید ایشان را بشمیر و لعن و نیر طعن و خنجر نفرین مجروح گردان و در کس آن را روا نمیدارد

نسخه
بامرو

از اجسام ایشان بشیر لعن جدا کن و به نیزه طعن آنها را پاره پاره نما و بنحیف نقرین ایشان را بیکبار کی بکشد و در
جراحات السنان لها التیام ولا یلتام ما جرح اللسان آنچه زخم زبان کند با من زخم شمشیر جان سستمان بکند
چون چنین کنی یاری دین خدا کرده و از جمله الضار بعد خواهی بود و در سبک جند الله و حرب الله است و خواهم
چنانچه روایت کرده شیخ فخر الدین طبرسی در مقتل خود از علی بن عاصم کوفی که گفت بخدمت امام حسن عسکری عرض کردم
یا سیدی اتی عاجز ان نصرکم بیدی و لست املک غیر موالکم و البرایه من اعدائکم واللحن علیهم فی خلواتی فکیف حالی
یا سیدی ای قای من بد رستیکه من عاجز شدم از یاری شما بدست خود کار دیگر نمیتوانم کرد مگر آنکه شما را دوست
دارم و از دشمنان شما یاری جویم و لعنت کنم ایشان را در خلوتهای خود پس چگونه است حال من ای قای من
حضرت که رسول خدا فرمود من ضعف عن نصرتنا اهل البیت و لعن فی خلواتی اعدائنا بلغ الله صوته الى جميع الملائک
پس هر زمان که لعنت کنی از شما دشمنان ما را مساعدت و یاری کند و از جمیع ملائکه و لعنت می کند کسی را که
لعنت نکند ایشان را و چون ملائکه صدای او را بشنوند استغفار کنند او و ثنا کنند بر او و گویند خداوند صلوات
بفرست بر روح این بنده خود که نهایت سعی کرده در یاری دوستان خدا و اگر بیشتر ازین قادر بود بیشتر
می کرد پس از جانب حق تعالی آید که ای ملائکه من به تحقیق که مستجاب کردم دعای شما در خصوص این بنده خود
شنیده ام ندای شما را و صلوات فرستادم بر روح او و ارواح نیکوکاران و جعلته من المصطفین الاخیار و کروانید
او را بهرگز یدکان و خوبان و قریب باین در پنج البلاده مسطور است که حضرت امیر المؤمنین فرمود لا تستعملوا ما لم یعمل
لکم فای من مات منکم علی فراشه و هو علی معرفیه حق ربّه و حق نبیه و ال نبیه کان کرم مات شهیداً و رفع أجره علمی الله و استوجب
ثواب تری من صالح عیله و قامت النیة مقام اصلا ته بسیفه فان لکل شیئی مدّة و اجلا یعنی تمجیل کنید چیزی را که خدا از
برای شما تعجیل فرموده پس بد رستیکه هر که ببرد درخت خواب خود و حال آنکه او عارف باشد حق پروردگار خود و غیر
وال غیر خود پیا شد مثل کسی که شهید مرده باشد و اجرا بر خدا باشد و مستوجب میشود ثواب آنچه را که قصد دارد
از عمل صالح و باشد نیت جدا کردن او بجای شمشیر از نیام کشیدن او پس بد رستیکه از برای هر چیزی مدتی
و وقتیت پس از انجیث شریف رسید که از برای امثال ما شیعیان و محبتان که از سعادت خدمت
منعمه و امام که دوریم و دستی باین نداریم و امام زمان ما نیز غایب است و خواهیم که ثواب شهیدان را دریابیم
حق بما فرجی عطا فرموده است و چیزی خدا با شفتت کرده است تا آنکه ما نیز مانند شهیدان از غیر تیر
و از این ثواب نیز محروم نباشیم هرگاه آن چیز ما را عمل کنیم یا برا واقع شود چنانچه در احادیث صحیح
و معتبره وارد شده است که هر کاسی بطاعون بمیرد شهید مرده است و هر که به آزار شکم بمیرد شهید
مرده است و هر که خانه بر سر او خراب شود شهید مرده است و هر که در غریبی بمیرد شهید مرده است
و هر که در طلب علم بمیرد شهید مرده است و هر که بنشیند در میان اذان و اقامه نماز مغرب ثواب کسی دارد
که بخون خود غلطیده باشد در راه خدا و هر که سوره انا انزلنا فی لیلة القدر در وقت سحر و اظفار

در ماه رمضان بخواند چنانست که در راه خدا شهید شده باشد و در خون خود غلطیده باشد و هر زنی که در
ولادت بمیرد ثواب شهید دارد و هر زنی که ادب شوهر را نگاه دارد و زحمت خانه او بسیار بکشد و چون شوهر را غمناک
بیند او را تسلی دهد و امر بصبر نماید نصف ثواب شهید دارد و خدا کارکنان دارد و آن زن یکی از کارکنان خداست
فی السجده بیت جبار و المرء حسن التغفل و هر که بر سر اهل و مال خود گشته شود با شهید شریک خواهد بود هر که در روز عید غدیر
حضرت امیر المؤمنین را زیارت کند و دو رکعت نماز کند مانند کسی است که با حضرت امیر المؤمنین و امام حسین و امام حسین
شهید شده باشد و هر که در شب عاشورا نزد قبر امام حسین باشد و آن حضرت را زیارت کند در روز قیامت محشور شود
بچون آلوده بیت شهید گردد در میان ایشان محشور گردد و هر که در شب یا در روز عاشورا زیارت کند آن حضرت را
پنهان باشد که در پیش روی او شهید شده باشد و نشناسد او را اگر از آنها که با آن حضرت شهید شده باشند و یاری کرده باشند
و هر که به زیارت قبر امام حسین رود و عرض دهد بمیرد شهید مروا است و از جمله آن چیزهایی که ثواب شهید شدن دارد آرزو
کردن است چنانچه در کتاب غیون اخبار الرضا مذکور است که هر که را در خاطر گذرد که کاشکی من آن روز بودم تا در پیش
سید الشهدا جان خود را فدا می کردم ثواب مثل کسی باشد که با آن حضرت شهید شده باشد و چنانکه در کتاب نهج البلاغه
مذکور است بدانکه کتاب کتابی است عجیب و علما و عارفان می یابند آن چه چیز است و قدر و قیمت آن را میدانند
بدانکه آن کلام خداست که بر زبان مبارک امیر المؤمنین جاری شده است هم چنانکه قرآن کلام خداست که بر زبان
پیغمبر جاری شده است و با کجمله مسطور است در آن که حضرت امیر المؤمنین بعد از آنکه خدا او را بر اصحاب جمل طهر داد
بعضی از اصحاب بعرض آن جناب رسانیدند که و دوست این اخوی فلانا کان شایدا لیری ما نصرک الله به
علی عداؤک دوست میدارم که فلان برادر من در این جهاد با ما بود حاضر تا آنکه ببیند خدا چگونه تو را بر دشمنان تو نصرت
و یاری داد یعنی ثواب جهاد را در می یافت حضرت فرمود امیر اخیک معنا آیا خواهمش برادر تو با ما بود گفت بلی حضرت فرمود
فقد شهدنا والله پس او با ما در این جهاد بود و حاضر بخدمت تقدس شد تا فی عسکرا هذا قوم فی اصحاب الرجال و از حاکم
سیر عفو هم الزمان و تقوی هم الایمان هرینه به تحقیق که حاضر بودند ما را در این لشکر با جماعتی که
هنوز در پشت پدر ما در ما پیدا و زود باشد که پروان آورد ایشان را زمانه بزودی چون پروان آمدن خون
بینی و ایمان بسبب ایشان قوی شود و در غزوه صفتین که با معاویه اتفاق افتاد آن حضرت را موافق بعضی از روایات ثواب
هزار لشکر بود که اکثر ایشان سیزده ساله بودند و چون پای مبارک در رکاب گذارد بر گشت و بلشکر خطاب نمود که کجا
رفتند انانی که میگفتند سپه ابوطالب شجاع نیست و الله من از همه فرزندان آدم شجاع ترم اگر یدران ایشان را بکشیم
اینها از کی بهم میرسیدند و این آیه کریمه را تلاوت فرمود که یخرج الکفی من المیت و یخرج المیت من رحم
و با کجمله هر که آن حضرت و اولاد امجاد او را نصرت کند و یاری نماید یا بشیر یا یسنان یا کفار و زبان یابی
از اینها پس او از انصار الله و از اهل نجات و سعادت و بهشت خواهد بود چنانچه شیخ صدوق رحمه الله در کتاب
خصال از حضرت صادق عاکر پدرش از جدش امیر المؤمنین عاکر فرمود ان للجنة ثمانية ابواب به تحقیق که بهشت هشت

مجلس سیم در یاری کردن دین خدا در هر زمان و هر

یکه از آن داخل میشوند بخیر و از یکدور داخل میشوند و صالحان از پنج در و یک داخل میشوند شیعیان و دوستان پسر
ایستاده باشند بر صراط و دعا کنیم و بگوئیم که زبنت سلم شیعنی و محبتی و انصاری و اولیائی و من تولائی فی الدار الدنیا
پس ندائی از میان عرش آید که قد احیت و غوثک و شفقت فی شیعیک به تحقیق که دعای تو مستجابست و شفقت
تو در شیعیان مقبولست و شفقت کل رحل من شیعنی و من تولائی و نصرنی و عارب من عاربنی لفعلی او قول فی سبعین الف
من جبرائله و اقربائه و شفاعت می کند هر یک از شیعیان من و دوستان من و یاری کنندگان که با دشمنان من محاربه
کرده اند لفعلی یا قول در حق هفتاد هزار کس از همسایه کان خود و خویشان خود و یک در داخل میشوند از آن سایر مسلمانان
که بوحدا نیست خدا شهادت داده اند و کلمه طیبه لا اله الا الله گفته اند و در دل ایشان بمقدار ذره از بغض با اهل بیت نبوده است
و حکایت عمر ولایت الصفار مشهور است که از روی نصرت و یاری امام حسین نمود و باین سبب سچ مراتب عالی رسید
این است حکایت که عمر ولایت در روزی عرض لشکر خود را میدید مقرر داشت که هر میری و سرداری که با هزار مرد و کل و متاع
بر او عرض کنند و کز طلائی با و دهند چون از عرض لشکر فارغ شد صد و بیست مرد با کز طلا ایستاده بودند که علامت صد
بیست هزار کس بود چون عدد لشکر خود را باین مرتبه دید خود را از اسب بر زمین انداخت و سر بسجده گذارد و روی بر خاک
مالید و گریست بعد از مدت مدیدی که سر از سجده برداشت ندیدی از نداء که در خدمت او دلیر و کساح بود در راه
سخن داشت پیش آمده گفت ایها الایمر کسی را که این لشکر و چشم باشد کار بائی ساخته و مهتات او برانته است باید بخند
و بخند اند نه آنکه بگریه و بگریه بیازد این نه وقت گریه و فریاد است وقت شادی و مبارکباد است این گریه و زاری چیست
سلطان گفت که چون دیدم که عدد لشکر من بصد و بیست هزار رسیده واقعه بایده که بلا بجا طرم رسید و حسرت بردم از
کردم که کاش در آن روز با این لشکر در آن صحرا بودم تا دمار از کفار برمی آوردم تا من نیز جان را فدا میکردم تا موجب
درجات من میشد و چون سلطان را وفات رسید در خواش دیدند که تاج مکتل بر سر و کمر بند مرصع بر میان و حوران
در پیش و غلمان در حپ و راست از او پرسیدند که این قرب و منزلت و این شان و شوکت از چه باقی گفت خداوند تبارک و تعالی
دشمنان مرا از من رخصی کرد و انید و مرا بیا مرزید بسبب آرزویی که در آن روز کردم و نسبت معا و نمتی که بشا کرد و بلا در آن روز
سخنوا طرم آو این روز دستگیر و فریاد من شد و حضرت امام رضا در حق و عمل خراعی که ذکر مصیبت میکرد و می کردست
و میکرد بانی فرموده او که مرحبا یا و عجل بما و حنا و محبتنا مرحبا بنا صیرنا بیده و لسانه و این سبب این عمل از جمله تبارک
کنندگان دین خدا و انصار و اهل بیت محسوب نموده و از جمله اشخاص که یاری دین میسر کردند هفتاد و دو تن
علیهم بودند و تسبیح ما قیل بعد قصه و اطفاء نور محمد صلی الله علیه و آله و سلم و احمیا فاعوانه قوم کرام مطهر من الرجز و الاک
فی السرم و الملاء و فاز و بفرز لا یفار بیده و ذالک فضل الله یوتیه من یشاء و فضیلت این بزرگواران همین پس که معصوم
مانند امام جعفر صادق در وقت زیارت کردن این هفتاد و دو تن بفرماید که پدر و مادر من فدای شما باد و پدران حضرت
امام محمد باقر و معصوم است یعنی معصومان فدای شما باد اگر تو مرد عاقلی هرینه میفهمی از کلامی که بر افی التم و امی که معصوم
بفرماید چه فضیلت است ایشان را که تقریر نمیتوان کرد و نیز در احیای آمده که جبرئیل خبر داد رسول که چون انکروه سبعت منک و

مجلس چهارم در تولد سید محمد و بعضی از فضایل آنحضرت و محبوب بودن او

عادت شهادت شتابند حق بعد بدست رحمت خود قبض روح ایشان نماید عجب رتبه است بتهیه ایشان در راه خدا
 جدا کردن ای برادران آرزو کنید و پیوسته بگوئید یا لکنی کنت معهم فافوز فوزا عظیما تا از ثواب ایشان بهره داشته باشید
 نبی البلاغه اکببا و باب من ابواب الجنة ففتح الله لنا لخاصته اولیائهم و هو لباس التقوی انتهى رزقنا الله ثم الله حملا من جن
 فان جنک هم الغالبون و احملنا من خربک فان خربک هم المغلجون و احملنا من اولیائک فان اولیائک لا خوف علیهم
 و لا هم یخزنون **مجلس چهارم در تولد امام حسین و بعضی از فضایل آنحضرت و محبوب بودن او**
 اما بعد قال الله تبارک و تعالی و حنینا الانسان بالذی احسانا حمله امه کرما و وضعته کرما و حملناه و فیما لا یحسبون ثم
 حتی اذا بلغ اشده و بلغ الاربعین سنه قال رب اوزعنی ان اشکر نعمتک الّتی انعمت علی و علی والدی و ان اشکر صلی
 ترضه و اصلح لی فی ذریتی الّتی ثبت الیک و اتی من المسلمین جناب اقدس الهی در کتاب مجید خود میفرماید که وصیت کرده
 است علیه پدر و مادرش احسان کند بجهت آنکه مادر او را بکرامت و ناخوشی برداشته و به آن حامله شده و بکرامت و ناخوشی
 وضع حمل نموده و وقت حمل او با شیر باز گرفتن سی ماه شده که شش ماه زمان حمل و بیست و چهار ماه زمان شیر دادن تا آنکه
 چون رسید بزمان اشده و عقل و رسید بچهل سال گفت ای پروردگار من السلام کن مرا با نیک شکر کنم ان نعمت عظیمی که انعام
 فرموده بر من و بر پدر و مادر من و اینکه عمل شایسته بکنم که تو به پسندی از او صاحب و شایسته گردان بعضی از ذریت مرا بزرگ
 من از جمله مطیعان و متقوا و اتوام در کتاب مستطاب کافی از حضرت امام جعفر صادق منقول است که آنحضرت فرمود که
 فی احسین نزلت هذه الایة یعنی در حق حسین نازل شده است این آیه که می پس نباین حدیث شریف معنی تا ویلی این آیه مبارکه
 چنین بنماید که شاید مراد این باشد که اراده فرموده است حق تعالی ازین انسان انسان کامل را که یعنی فاطمه او را بکرامت
 برداشت و حامله شد و بکرامت و ناخوشی او را وضع حمل نمود از این جهت که خبر شهادت گشته شدن او را شنید و حدیث
 او را مذکور خواهیم نمود و حمل او شش ماه بود و چنانچه وارد شده که حق تعالی تجی را بحضرت ذکر یا جمعه کرامت فرمود
 مانند حضرت امام حسین نیز شش ماه بود و مراد از نعمت عظیمی که به آنحضرت و والدین او داده است عصمت باشد
 و ان عمل صاحب کسند خدا باشد شهادت باشد و مراد از قول و اصلح لی فی ذریتی آن و معصومی که از نسل پاک او پرورانند
 و مراد از توبه و بازگشتن بسوی خدا آنست که توبه می کنی از اینکه یک طرفه العین از عمر شریف خود را یا کلام خود را یا دست و پا
 و زبان خود را یا خطورات قلبیه خود را در غیر محبت او صرف نمایی و مراد از اسلام و انقیاد و مرتبه رضا و تسلیم
 و مرتبه بالاتر مرتبه رضا و تسلیم نمی باشد و در اخبار آمده از اهل بیت عصمت پسندای معجز از حضرت صادق که چون حامل
 شد حضرت فاطمه آنحضرت امام حسین روزی جبرئیل بر حضرت رسول ص نازل شد و گفت السلام علیک ایها محمد
 آیا میخواهی که بشارت دهم تو را به پسری که اُمت تو بعد از تو او را خواهند گشت حضرت فرمود که مرا حاجتی نیست
 به چنین پسری پس جبرئیل به آسمان رفت و بازگشت و این بشارت را آورد و حضرت همان جواب فرمود باز به آسمان
 عروج کرد و برگشت و در مرتبه سیم همان بشارت را آورد چون حضرت فرمود که مرا به آن حاجتی نیست جبرئیل
 گفت که پروردگار تو میفرماید که وصیتت و امامت در فرزندان او قرار داده ام حضرت رسول ص که اینچنین شنید فرمود

در تولد
 امام حسین

مجلس چهارم در تولد سید محمد و بعضی از فضایل آنحضرت

که راضی شدم پس حضرت بخانه فاطمه آمد و فرمود که جبرئیل امین بشارت چنین از جانب رب العالمین آورده حضرت گفت من چنین فرزند را میخواهم اسم حضرت رسول ۱۲ فرمود ای فاطمه پروردگار من امامت و وصیت را در فرزند ان او قرار داده پس حق آنکه این آیه را قسر ستاد که گذشت پس حضرت فرمود که هرگز دیده ای زنی به سپری حامله شود از روی کراهت او را بر زمین گذارد از روی کراهت و لکن فاطمه زهر چنین بود و در بعضی از روایات است که حضرت رسول ۱۴ فرمودند بغاطمه در وقتیکه خبر شهادت امام حسین را شنید و طول شد و گریان و نالان شد حضرت دست مبارک بر دل فاطمه گذاشت و اشک از چشمهای او پاک می کرد المعرض من قتلک ان الائمة من بعدک و الشفاء فی تربتک و اجابت دعا بخت قیمة و عدم احتساب ایام زائره جاثیا و رجاء من عمره فاطمه عرض کرد یا رسول الله ۱۵ چون نفع شهادت او از برای من است راضی شدم آیا شهادت او در زمان شما خواهد بود حضرت فرمودند که نه من با شتم به تونه پدرش علی ۱۶ فاطمه نعره کشید و گفت آه پس که بر فرزندم حسین خواهد گریست فرمود در آفرین آخر الزمان زمان امت من در آنه و مردان ایشان پدرانه گریستند یا فاطمه که او باش که زمان او از روزیکه شنیدند که سر زینب بی چادر است آرام ندارند منقول است از حضرت فاطمه ۱۷ که فرمود چون شش ماه از حمل فرزندم حسین گذشت در شب های تار احتیاج بچراغ نداشتم و چون بخت می نشستم در جای نماز خود صدای تسبیح و تقدیر حق تعالی از شکم خود می شنیدم و ارد شده که آن حضرت شیر بخورد نه از فاطمه نه از زن دیگر برای آنکه شیر آنحضرت خشک شده بود و جناب رسول الله ۱۸ مرضه طلبیدند دنیا فتنه پی او را بخدمت حضرت رسول می آوردند حضرت انکشت ابهام خود را در دهان او می گذارد و می یکید انقدری که کافی باشد او را دو روز سه روز و روایت دیگر زبان شریف خود را در دهان مبارک او میکشید و غذا میداد او را و همچنانکه غذای مخرج جوده خود را فتنه

لحم الحسین من لحم رسول الله ۱۹ و دهنه من دهنه رسول الله پس روئید گوشت امام حسین ۲۰ از گوشت پیغمبر و خون او از خون پیغمبر و از اجزای آنحضرت شبیه ترین مردم بود به پیغمبر و بعضی از مردم که رسول خدا را دیده بودند چون سر مبارک آنحضرت را در شام یا در عرض راه میدیدند گمان می کردند که این سر رسول خداست که بر نیزه کرده اند و روایت ابن عباس ۲۱ عن حضرت امام حسین ۲۲ متولد شد و جمیع ذرات وجود از نور ان برگزیده معبود منوره و صاحب ضیاء گردیدند خدای تبارک امر کرد بمالک حنبل که آتش جهنم را فرو نشان و وحی فرمود به رضوان خازن بهشت که بهشت را زینت کن و او را بیا را می و بجز این وحی کرد که خود را زینت دهی و زیارت بکند که روید و ملائکه را امر فرمود که صفها را بپارائید و صد تسبیح و تقدیر بگویند بلند کنید برای کرامت فرزندی که برای حبیب من محمد بهر سیده است و وحی کرد بجبرئیل که هزار قبیل از ملائکه هر قبیلی هزار هزار ملک باشد بر سببان اینج که بر پشت آنها زینتهای درو یا قوت است سوار شوید و به تنیت و مبارک باد پیغمبر و امامی جبرئیل حبیب مرا خبر ده که این مولود را حسین نام کردم پس جبرئیل با ان قابل ملک از آسمان به زمین نازل نموده و ولادت با سعادت آن حضرت ریزیم ماه شعبان است و علماء گفته اند که غل و زیارت آن حضرت سنت است در از روز و همچنین مستحب است که این دعا نیز در این روز خوانده شود که اللهم انی استشکک بحق المولود فی هذا اليوم الموعود بهما و تبه قبل استعلا الیه و ولایته بکتاب السماء و من فیها و الارض و من علیها قیتل العبرة و سید الأسرة یعنی خدا یا از تو

مجلس چهارم در تولد سید محمد و بعضی از فضایل آن حضرت

در می گفتم بچنان کسی که امروز متولد شده و وعده بشنیدن او را دادند پیش از آنکه دنیا آید و گریستند بر او آسمانها و هر که در آنها بود زمین با و هر که در آنها بود کشته شده گریه و اشک است که نام مبارک او نزد هیچ مؤمنی مذکور نمیشود و مگر آنکه گریان می کرد و اشکش جاری میشود و در آخر این دعاست و عاز فطرس بمهد فحن عا ندون بقبره من بعد یعنی خدا فطرس پناه برد بکعبه ابره آنحضرت پس ما پناه می بریم به صریح مقدس آنحضرت بعد از اوحیت فطرس را اگر بخوای بشنوی این است چنانچه شیخ طبرسی و شیخ فخرالدین طریحی و علامه مجلسی رحمه الله در کتاب بحار از ابن عباس روایت کرده اند که چون حضرت امام حسین ع متولد شد حق تعالی امر فرمود جبرئیل را با هزار قبیل از ملائکه که بر زمین روند بجهت تنبیه و مبارکباد حبیب خدا از جانب پروردگار در عرض راه عبور جبرئیل امین با ملائکه مقتدرین بر جزیره از جزایر افتاد که فطرس در آنجا معذب لعذاب خدا بود و فطرس از ظلمان عرش الهی بود و حق تعالی او را به امری مامور فرمود و او تاخیر نمود و حق تعالی بر او غضب کرد و مخیر گردانید میان عذاب دنیا و عذاب آخرت پس او اختیار کرد عذاب دنیا را پس برق غیرت الهی در رسید و پر دبال وی را بسوخت و در تبه نشیست گردید و از صفوف ملائکه اخراج شده در آن جزیره افتاد و هفتصد سال بر شاخ چشمتش معلق آویخته بود و حیوانی به او نمیکشید مگر آنکه از دور او میسوخت پس چونکه احساس جبرئیل و ملائکه که از آسمان به زمین می آمدند نمود فطرس ای برادر یکی میروی گفت حق تعالی بسبب خود مولودی انعام فرموده میروم که آنحضرت از جانب حق تعالی مبارکباد و تنبیه گویم فطرس ای جبرئیل هفتصد سال است که من درین جزیره معذبم و سینه من شده و طاقت من طاق گردیده و صبر از من برخاسته آیا بشود که مرا همراه خود به برید به نزد پیغمبر که شاید شفاعت مرا نزد حق تعالی کند پس جبرئیل او را در کنار ریشی از پرهای خود گرفت و همراه آورد بخدمت پیغمبر و تنبیه نمود آنحضرت را از جانب خدا و از جانب خود پس حال فطرس را بموقف عرض رسانید پس چون حضرت شنید فعل فطرس را فرمودند یا جبرئیل قل لا یقوم و میسج جناحه بمهد هذا المولود بکوامی جبرئیل فطرس را که برخیز و خود را بر کعبه احسنم بمال پس فطرس برخواست و خود را بر کعبه امام حسین ع مالید پس قدرت حق تعالی همان ساعت پر دبال شکسته و سوخته او بازگشت و معلوم شد که حق تعالی او را امرزید و غفور فرمود این است معنی دعا و فطرس بمهد فحن عا ندون بقبره من بعد خداوند عالم نصیب فرمود که به زیارت قبر مطهر آنحضرت شرف کردیم بجنوم روز عرفه و شب عاشورا با بجمعه چون فطرس از برکت آنحضرت یافت و امرزیده شد عرض کرد یا رسول الله بدان که اُمّت تو همین فرزند تو شهید می کنند و از برای او برین مکافات است یا محمد زیارت نمی کند او را از اثری مگر آنکه زیارت او را به آنحضرت میرسانم و سلام نمی کند او را سلام گفته مگر آنکه سلام او را به آنحضرت میرسانم و صلوات نمی فرستد صلوات فرستنده مگر آنکه صلوات او را به آنحضرت میرسانم پس به آسمان پرواز کرد و بر سید الشهداء آدمی گفت مثل من من آزاد کرده حینم و آزاد کرده جد بزرگوار اویم در حدیث است که بعد از شهادت آنحضرت چون فطرس بر آن قضیه مطلع شد عرض کرد الهی چه بودی که مرا نادون فرموده بودی که بار نقای خود را از شهادت آن بزرگوار بر زمین رفتم و با دشمنان او حرب کرده بودم خطاب رسید که اگر آن صورت وقوع نیافت حال با همفقا و هزار فرشته که تابع تو اند برو و بر سر قبر وی لازم شود و شام بر او گریه کن و ثواب آید و خدا را بانها

عصمت مذکور شود کرام الکاتبین میروند و ملائکه گردین می آیند و کعبه کرام الکاتبین مزد را بقدر شغل می نویسند و لکن دانه قیمتی را بهاء ان را نمیدانند مگر آنکه جوهر شناس آید و قیمت آن جوهر را بداند و از طایوس میانی منقول است که چون حضرت امام حسین علیه السلام در مکان تاریک می نشست مردم راه می یافتند بان حضرت بسبب روشنائی و نوری که در جبین بین و کلوی مبارک او بود و از این جهت بود که رسول خدا بسیار می بوسید حسین و کلوی او را خدا دمیدم لعنت کند انهارا که آن حسین را مخرج و خون آلود کردند و آن کلوی را بچهره ظلم و ستم بریدند و در شد که روزی جبرئیل به نزد حضرت رسول آمد و در وقتیکه آن حضرت امام حسین را در کنار داشت و حلق و روی او را می بوسید و گاهی او را بر پیشانی خود مینهاد و در آن وقت امام حسین چهار ساله بود جبرئیل گفت یا رسول الله او را دوست میداری فرمود چگونه دوست ندارم و حال آنکه نور دیده است و تعویذی بر شیشه بسته در گردن امام حسین و اثر آن رشته مانند خطی در گردن مبارکش دیده آمد و جبرئیل در آن خط میگوید و سری جنبانید سید عالم حضرت روح الامین گفت ای برادر بر اثر آن میگری و گری می کنی جبرئیل گریان گریان گفت یا رسول الله روزی باشد که در زمین گرد حلق او را بر اثر این رشته بچهره آید و بریده باشد و جند نازنین او را غرق خون ساخته باشند و جانهای اهل بیت را مخرج کرده باشند حضرت رسول زار زار گریست چنانچه حدیث دارد که در وقتی که آن حضرت غش کرد و از آن زخمهای شیار شیار بکار بکارد بکشته عمر سعد را پایدار که میگفت عجلو عجلو اشتاب کنید در کشتن او آمد بر بالای سینه که صندوق علوم ربانی بودند حضرت بهوش آمد فرمودی ملعون تو کستی که مکان بندی بالا رفتی ان ملعون گفت منم ثم حضرت فرمود تعزنی ان ملعون گفت خوب تو را میشناسم امگ الزهراء و ابوک علی المرتضی و جدک امک حضرت فرمود وای بر تو اگر مرا میشناس پس چرا مرا قبل میآوری گفت بجهت جایزه یزید حضرت فرمود جایزه جدم که شفاعت است یا جایزه یزید ملعون گفت یکدنگ جایزه یزید نزد من بهتر است از تو و پدر تو و مادر تو و جد تو در آن ساعت تشنگی آنحضرت به نهایت رسیده بود و زبان شریفش از غایت عطش منجاشد حضرت فرمود هر گاه چاره نیست بچرخش پس شربتی آب من بده ان ملعون همیسات مہیات و الله قطرهانی به تو نمیدهم تا تو را شنیدم و در آنچه کرد کاش ان زمان برادق گردون کون شد

تنی گزرت جبرئیل امین چندانیش	میان او جل خون شمر ملعون که غلطانش	تنی گزرت زهر ابا سحر و داند
روز انداختند اندر بیا بان عیاش	تنی را گزرت بر سینه شمر مکان و ادش	بزرگم کرب ساختند با خاک یکانش
ندادند آب اندر خمیه اش فروختندش	نداشتند کویا کوفی و شامی مسلمانش	سرش را از حجاز پستان کردندش
بشر و کویچه و بازار با و دادند جولاش	و از فضایل آن حضرت آن است که در طغولیت آنحضرت فاطمه بیای کوهاره	سجواب بود همین که بیدار شد و دید کوهاره متحرک است و قائمی ذکر خواب می کند و پیدائیت عرض کرد سجدت حضرت رسول
	حضرت فرمود یا فاطمه ان جبرئیل سل کان نیاغی احب من جبرئیل بود که ذکر خواب بجهت حسین میگوید و وارد شد و است	که روزی آن حضرت در این حضرت رسول بول کرد و خواستند که در اشائی بول او را بر دارند فرمود بول فرزند مرا قطع کنید
	پس آن بی طلبیدند و ان وضع شستند منقول است که روزی حضرت رسول صبا نماز میکردند چون سجده رفتند امام حسین	بر پشت او سوار شد حضرت صبر کرد تا او بر آید و سراز سجده برداشت پس آن حضرت را در بر گرفت و نماز کرد تا غایب شد

شد از لیت بن سعد منقول است که جناب بنویس از روزی با گروهی از اصحاب نماز می کرد و امام حسین صغیر و کوهل بود
 و در پهلوی پنجمین نشسته بود چون حضرت رسول سجد رفت او برخواست و بر پشت پنجمین سوار شد پس حضرت سجد را
 طول دادند چون خواست که سربارک از سجده بردارد حضرت امام حسین را بر فرق همواری گرفت و بر پهلوی خود بزرگ
 گذارد پس سجده دویم رفتند امام حسین مرتبه دیگر بر پشت آنحضرت سوار شد و پیوسته چنین میکرد حضرت به او خنان
 میکرد تا از نماز فارغ شدند مردیهودی را بجانب او و نظر میکرد که امام حسین با قدش چه میکند حضرت با او چه میکند گفت
 ای محمد بدرستی که شما با کوهلان خود مهربانی میکنید ما معاشر یهود با کوهلان خود نمیکشیم حضرت فرمود و لوانکم تو منون الیه
 و رسولکم لرحمتکم القبطیان انصهار یهودی گفت من حسن بختیک و ما حسن خلقک چه بسیار نیکوست طبیعت تو چه بسیار نیکوست
 خلق تو پس یهودی سلمان شد بجهت اخلاق کریمه که از آنحضرت مشاهده نمود و از طرق ستیان منقول است که امام حسین
 را می شد بر پشت جد بزرگوار خود در بعضی نمازها و حضرت به این طریق ذکر سجده را طول میدادند که امام حسین از پشت
 آن حضرت اختیار خود پایش آید و چون حضرت از نماز فارغ میشد او را بر زانوی خود می نشاند و دامن او را می پوشید
 و بسینه خود می چسبانید می فرمود که زود بیا به ابی ادمی من بختی فلیحبت من بکذا ید این دو نور دیده مرا که پدرم
 و مادرم فدای ایشان باد هر که مرا دوست دارد باید ایشان را دوست دارد پس یکی از انصار گفت یا رسول الله
 ان لی ابنا قد نشا و کبر و ما قبلته بدرستی که مرا فرزندی است که نشوکرده است و بزرگ شده بکرته او را نبوسیدم حضرت
 فرمود اگر خدا رحم را از دل تو برداشت باشد من چه میتوانم کرد با تو من لم یرحم صغیرا علم بوقر کیر فلیس منافی شیء هر که رحم
 کند صغیر را و تعظیم نماید کبر را پس او از اهل بیت غیبت و آشنائی بمباندار پس فرمود لا یرحم لا یرحم و در حدیث دیگر است
 که حضرت رسول ص را کسی بطعامی دعوت نمود پس آن حضرت در که چه حضرت امام حسین را ملاقات نمود که با اطفال باز
 میکرد پس حضرت از مردم پیش افتادند و دوست را پهن کردند و امام حسین از اینطرف و آنطرف میدوید و حضرت
 تعاقب او میکرد و او را میخنداند تا که فرستاد و یکدست در زیر زنج او گذارد و دست دیگر در عقب سر او و دامن
 شریف او را میبوسید و فرمود حسین منی و امام حسین و وارد شده که حضرت رسول اکذ شتمز بر در حجره طاهره خان
 محشر شنیدند که امام حسین گریه می کند ایستادند و فرمودند ای فاطمه ساکن کردان و آریا ندانسته که گریه او به رومی آورد
 دل مرا پس گرفتند او را و پاک کردند اشکهای او را و بوسیدند او را و بر سینه خود چسبانیدند و ثقات روایت کرده اند که بعضی
 از اصحاب امام حسن و امام حسین نزد جد بزرگوار آمدند و گفتند یا جداه امروز روز عید است و اطفال لباس نو دارند
 و ما خدمت تو آمده ایم و عیدی میخواهیم و آن نیست مگر لباس نوی در آنوقت نزد ایشان چیزی که لایق آنها باشد
 نه بود متفکر گردید پس در آنحال جبرئیل نازل شد و دو حلقه سفید از پشت آورد آن حضرت بسیار مسرور شد فرمود
 ای دوستید جوانان بهشت بیانش که خیاط قدرت بدست خود برای شما جامه دوخته از عالم شیب فرستاد
 حسین چون دیدند که آنها سفید است گفتند یا جداه اطفال عرب جامه رنگین دارند و ما نیز جامه رنگین میخواهیم
 حضرت ساعتی تفکر فرود رفت جبرئیل گفت و این نعمتی حاضر کردند پس جبرئیل آب بر بخت و پنجمین دست مبارک

مروده که بر طغش کریم کند که کریم بسیار است و صد داراست و از پرده جگر است و در حدیث است که المؤمن المکمل کلک لک
 و در مکنوم الغرق و کما و کما بالنکله مؤمن خوراک او مانند خوراک مرخص است یعنی بسیار کم است و خواب او مانند خواب کسی است
 که در دریا غرق شده یعنی بجهت بیدار شدن از برای مناجات نافله شب آرام ندارد و کریم او مانند زن بچه مرده است که صدا
 دارد و از پرده جگر است و حضرت رسول ص فرمود که حق سبحانه و تعالی فرمود که انی لا اجمع علی عبیدی امینین ولا خوفین فاذا امینین
 فی الدنیا انفعه یوم القیمه و اذ الخاف فی الدنیا آمنه یوم القیمه بدستیک من جمع نمی کنم در بنده خود دو منی و نه و ترس پس هرگاه
 امین باشد در دنیا نیز سالم او را در روز قیامت و هرگاه ترسید از من در دنیا امین میگردد و انم او را در قیامت و حضرت صادق علیه السلام فرمود
 که هر آینه طلبا شد مردی که میباید او میان بهشت بیشتر از شری تا عرش باشد از بسیاری کنایان او و عمل نامقبول و ناشایسته
 و پس نیست او که اینک میگردد از لذت و شمایانی بران از ترس خدا تا آنکه میشود بسیار از بهشت نزدیک از بسیاری چشم سفیدی ان نیکو گفته است
 جنابت داری از عصیان باب دید و غشکی کن و عارفی میگردد مردان باشد که گردان غل در شک دم دست و پایش چون چوب
 معصیت آلوده شد و در حدیث است ما من شیء الا و زن الا الذم مع فان القطره منها تطفی بخار من نار و لو ان باکما فی اثم
 لرحموا انی نیست هیچ شیء مگر آنکه از برای کیل و وزنی است مگر اشک چشم که قطره از آن فرو می افتد حرارت آتش را و اگر کریم کند
 در میان انتمی باشد نه امت را خدا رحم می کند به برکت ان و در حدیث دیگر است که البکاء من خشیه الله مفتاح الرحمه و العمل بالعلم
 من تمام النعمه و باجملة احادیث بر این خصوص نه حدیث است که ده یک از او این رساله احوالات و قطع نظر از آیات و اخبار
 آدمی بوجدان می یابد که بعد از خنده بسیار یک نوع تیره کی و غلظتی در قلب او حاصل میشود و ظاهر و باطن او هر دو فسرده گردید
 و از خدا دور شده و بعد از گریستن بسیار نیز می یابد که دل او نوری بهر ساینده و زنده شده و دین او تازه و شاداب گردید
 و حال بسیار خوش بهر ساینده و بخند نزدیک شده و بدن او سبک گردید و روی او نورانی شده است و عجز او با اشک
 چشم او دل او پروان آمده است مجمل از آیات و اخبار سابقه و غیر آنها رسیده که کسی هرگاه رحمت خدا می خواهد کریم کند و کریم
 یعنی می خواهد در روز قیامت کریم کند اگر امور دنیوی می خواهد کریم کند و چه نیکو گفته است بت کریم خواهد که غفار کند
 میل شده جانب زاری کند فیا اخوانی فخذوا بالسنن قبل لا یخشی من من لا تمع و اعلم ان جمود العین من قسوة القلب و قسوة
 القلب من الذنوب و فی الحدیث من علامات الشقاء جمود العین و قسوة القلب و فی روایه اخری من اعظم الشقاوة القساوة بری
 برادران پناه بخدا برید از دلی که خشوع ندارد و از چشمتی که کریم ندارد که خشکی او از قساوت قلب است و در حدیث آمده که عذاب
 شقاوت خشکی چشم است و قساوت قلب یعنی سختی دل که رقت و رحم بر مظلومان از او برداشته شود و نیز وارد شده که کل
 بنده را تا آسمان ششم میریزد و از آنجا بر منزه جستن میریزد آنجا که او را ترحم نه بوده بر بندگان خدا که مستی بضرر
 یا بلایه بودند برایشان رحم نمیکرد و بدینکه چند قسم کریم است و هر مرغوب و محبوب است کریم خوف کریم و شوق و محبت
 و کریم حزن و مصیبت و کریم وصال اذ اجنت دموع من عیون منین من بکی من تبکی و کل یدعی و صلا بلی
 و کلبی لا تقر به بکاء و گفته اند که اشک چشم در اصل از محبتی است که از شوقان قلب میشود یعنی چون قلب حزن او بکوش
 آید سجاری از او متصاعد میشود تا بطبیقه چشم میرسد پس در آنجا مستحیل گردیده اشک می شود و پروان می آید و بدینکه

مجلس پنجم

فصل پنجم
در بیان
در بیان

مجلس پنجم در ذم خند و دلج کریم مخصوص کریم برسد

فرح و حزن هر دو کریمی آورد و لکن کریم که از حزن است کرم است و هرگاه از فرح و شوق است سرد است و از افرقه العین
می نامند و همه این کریم هرگاه از برای خدمت اندک ان بسیار است چیزی که از برای خدمت بسیار آن اندک است و نیز بدانکه
ز ترس خند کریم حسن او بالعکس کریم بر حسن از ترس خدمت و این جمع میشود نزد علماء العارفین میان روایات مختلفه که وار شده
درین باب که یکجا فرموده اند کل عین باکینه یوم القیمه الا عین بکت من خشیه الله و یکجا میفرماید معصوم کل عین باکینه یوم القیمه
الا عین بکت علی حسین و بالجمله کریم بر امام حسین نیز کریم از برای خدمت و بهترین کریم است کنایان بر آب و سر بریزد
باغت خوشه و دی خدمی کرد و بلکه در نظر عارفان هرگز و هر شئی برای هر مری و هر چیزی که کریم کند فی تحقیقه و فی الواقع
بر آن حضرت کریم است چنانکه شیخ این اشاره کرده است در مرثیه خود که کل انکسار خضوع به عقل صوت فم و روح
و از احاطت بسیار است تا میشود که هیچ کریم بصلوب کریم آن حضرت نمیرسد و بلکه درستی است و نوافل هیچ چیز بهتر از آن نیست
و خود آنحضرت فرموده که لو علمت اثری و الباقی علی ما له من الاجر عند الله لکان فوطه اکثر من حبه و ان اثری و الباقی علی
لینقلب الی الله سرور و ما یقوم من محله غلبه ذنب و صا کریم و لکن نه آنکه یعنی اگر بدانند از این کریم که کشته من که چه جز است
او از ذوق تعالی پسندیده میشود و فرج و سرور او بیشتر از جزع و درد او و بدستیکه از این کریم که کشته بر من میماند و بر میگردد
با اهل خود سرور و خوشحال و بر بخیر و از محبت خود و حال آنکه کنایه بر او باقی نمانده باشد و میگردد مانند روزی که از مادر
متولد شده است فرزند سعادت مندا و حضرت امام زین العابدین سیدنا جیدین قبله العارفین در خصوص کریمین بر پدر
بزرگوار خود فرموده اهد و الله نعمه العظمی و الثواب الیه منی الالهی این کریم بر پدر من بجز آنست که نعمتی است عظیم تر
نعمتی که حق تعالی باین آیت داده و ثواب کواری بی تصدیق است که بایشان شفقت فرموده و در دعای ندبه است که و کفنی
مثل احسن فلیک الباکون فلینب انت دون فتدرف الذوخ من العیون و یصرخ الصارخون و یلعج العاجون این سخن این سخن
این معنی این سخن این التماسات الطالعه این الاقامه المنیره این الایم الظاهر بر مثل حسینی باید بگردید و بر او ندبه ندبه کنندگان و از برای
این حضرت باید اگر کنندگان روان کنند اشکها را از دیدن او فریاد کنند و فریاد کنند و ناله کنند و ناله
کنند کجاست امام حسن کجاست امام حسین کجاست امام زین العابدین و چه شد آفتاب مای تابان چه شد ماهها درختان
و چه شد ستارهای نوره بندگان پس هر کس خطا کار است و از کنایان خود نزد خدای آبر و ترس بگریه فلیضحک قلیلا
و لیسکو کثیرا بی باید بروی خود جاری کند تا آنکه آبروی نزد خدای خود بحسب رساند و در حدیث آمده که کسی روز اول
ماه رمضان غسل کند در آب جاری و سه کف آب بر سر بریزد و هم چنین در اول سال اگر چنین کند از جمیع درودها و دعاها
در تمام سال این باشد و هر که روز اول ماه رمضان کفنی از کلاب بر روی بزند از خواری و پریشانی نجات یابد و هر
یک کف کلاب روز اول ماه بر سر بریزد در آن سال از مرض سرسام امین گردد و اگر هر روز بزند در آن روز از بلاها امین گردد
و حدیث دیگر آنکه هرگاه کلاب بر روی خود بریزد آبروی او زیاد میشود و کریم بر آن جناب کمتر از کلاب نخواهد بود
بلکه کریم بر آن حضرت کلامی است که از کلماتی محبت او در سینهای عاشقان او سرشته گرفته اند و در ویکهای طبعا
ایشان انداخته اند و بخاری از این متعاضد شده تا بطبقه چشم و مستحیل به اشک گردیده پروانهای آید و متعاضد

مجلس پنجم ذم خذ و مدح که به خصوص بر سید و بعضی از فضایل آن حضرت

۵۵

نکوفه دست و هر کلابی شیرازان کل که شدگوستان کربلا در هر کلابی قیمتی دارد و قیمت این کلاب را بنی از رب الاربابی
نمیدانند و خجسته متاعی است در دکان نکوئی چنانچه هر کس شسته داشته باشی انبیا و اولیاء و اهل بیت طاهرین با وجود
آنکه محصور بودند چه قدر گریه کردند پس ما و شما اولاً غیم بگریستن بسیار چه اگر اسباب بسیار داریم گاهی بر کنایان خود و
برطلوتی آقای خود پس هر که کنایان او بیشتر است باز گریه او بیشتر باشد و هر که نطفه او در حلال زادگی پاک تر است باید که هم غم
او در این مصیبت عظیم تر باشد و هر که باطن او نورانی و رفیق تر است باید آه او از همه شش سوزش حکمرا و از همه کس شدیدتر باشد
پس کوتاهی نمیند در مصیبت آن بزرگوار آه و اولاد این مائمی است که حکمرا میرالمؤمنین را کباب کرده و پشت آن حضرت را شکسته
و محاسن مبارک را سفید نموده و در حدیث معتبر از حضرت امیرالمؤمنین منقول است که آن حضرت فرمود پدر و مادر مرا قدا
حسینم باد که در نزدیک کوفته شده و گو یامی بینم که انواع و اقسام حشیان صحرای دنا کشیده باشند بر قبرش و بر او گریه و نوحه
کنند تا صبح زینهار چون چنین شود بجا مکنید و آیه زیارت بخردن آنحضرت شیخ صدوق و دیگران با ساینده معتبره از این
عباس روایت کرده اند که حضرت رسول کریم را امام حسن و امام حسین میفرمودند انما شفا عرش الرحمن انما الله و المرجان و شما
دو کو شواره عرش خداوند رحمانید شما مردارید و مرجان پهاشید کسی عرض کرد یا رسول الله کیف یلونا ان شغنی عرش الرحمن
چگونه ایثان دو کو شواره عرش خدا میباشند فرمود که چون روز قیامت شود زینت داده میشود عرش خدا به زینتی پس آورد
میشود و منبر از نور که طول هر منبری صد میل راه باشد پس گذارده میشود کی از آن دو منبر بر جانب راست عرش و یکی
بر جانب چپ عرش حسن را بر یکی از آن دو منبر میثانند و حسین را بر یکی پس زینت میدهند و در کار عرش خود را به این دو منبر
همچنان که زینت میدهد روی خود را بدو کو شواره و در حدیث دیگر وارد شده ان الحسن و الحسین شفا لهرش و ان الحجة قالت
انکشتی الضغاء و الماکین فقال الله سبحانه و تعالی الا ترخصین انی زینت ارکانک بالحسن و الحسین فماست کما تمیس العرب
فرقا و بدرستی که بهشت گفت ای پروردگار من کس فرمودی در من ضعیفان و فقیران را حق تعالی به او فرمود آیا راضی هستی که من
زینت داده ام تو را بحسن و حسین پس بهشت برخو بالید همچنانکه عروس همچنان که عروس از فرح و سرور بر خود میبالد شیخ طوسی
بسنده معتبر روایت کرده که حضرت امام حسین در میان مردم ذی ریح آمد روزی حضرت رسول الله آنحضرت را مسجد آورد و در
پهلوی خود باز داشت و تکبیر نماز گفت امام حسین تراست موافقت کند دست گفت حضرت باز از برای او گفت تا آنکه
در مرتبه هفتم گفت و باین سبب هفت تکبیر در اول نماز مستحب کردید شیخ فخرالدین طریقی در نقل خود روایت کرده است
از ابی سلمه که او گفت سالی با عمر خطاب بنحو رقم بعد از آنکه باطرح رسیدیم ناگاه انحرابی وارد شد بر ما به عمر گفت ای خلیفه
من از منزل خود بیرون آمدم و احرام بستم پس چند تخم شتر مرغ را شکستم و بریان کرده خوردم چه چیز بر من در کفایت
آن واجب میشود عمر گفت ما بخضرت فی ذالک شیء اسکال چیزی بخاطر مهرسد به نشین شایده خدا نور افروز دهم یکی
از اصحاب محمد پس متعارفین حال حضرت امیرالمؤمنین بر ما طالع شد و حضرت امام حسین را کودک بود
در سمره اومی آمد عمر گفت یا انحرابی برو شکله خود را از آن مرد بپرس چون بخدمت حضرت امیر رسید حضرت
به او فرمودند سل الغلام عندک ازین پرس پرس انحرابی گفت حواله می کنید مرا بیکری مردم اشاره کردند انحرابی

مجلس پنجم در دوم خنده و مدح کریمه و بعضی از فضایل سید الشهدا علیه السلام

کسانی که این کل که تومی بنی از بوستان نبوت وین مره از شجره طیبه ولایت است این فرزند رسول خاست از او سپرس که او جواب بگوید
می گوید عوالی گفت خود را گفت حضرت امام حسین فرمود آیا شتر داری گفت بی فرمود که کفاره تراست که بگیری بعد هر شتر یکی که شکسته شترهای
ماده را شتر زبر آنها بکشی پس آنچه زانیدند هدی بیت انکبی پس عمر چون این را شنید خواست هرزه مرضی کند با سئل دیگر می عید او شود
که سرای بران حضرت بیکر گفت یا حسین ان التوقیر لعلن ارجین شترهای میفرزند و استن نمی شوند پس چگونه کفاره و هدی بیت الله میشود حضرت
امام حسین فی الفور بدون تأمل جواب فصیحی در مقابل او فرمود که یا عمر آن بعضی مرقن هرگاه شترها گاهی می شوند تخمها گاهی ضایع میشوند عتق
کرد و گفت صدق و برورت راست گفتی و درست گفتی پس حضرت امیرالمومنین آن حضرت را گرفتند و بر سینه مبارک خود چسبانیدند و فرمودند که
ذریه بعضیها من بعضی استماع علیکم یعنی این خاندان عصمت و طهارت و ذریه طیبه نبوت و ولایت بعضی از آنها از بعضی هستند و خند شونده
و داناست ای برادر لایحه کردی علم و فضل خیفه ثانی را دریافت نمودی علوم و معارف امام ربانی را که باصغرین جواب سئل اعرابی را چه بگویم آن فرمود
در مثل این مقام شیخ عارف نیکو گفته است معارف فی الایا عارفون سمادون النیر و جمال مجایل یعنی خدای شامال بیت شوم
در میان خلق عالم و دانا و عارف و معروف و مادی و دانا و دشمنان شما چاهل و مجهول و کراه و ضلال و مضلند پس ای برادر چون فضایل آن حضرت را
شنیدی چه بسیار گشت ما معاشر شیعه جانهای خود را فدای آن حضرت کنیم پس افلا خود را از گریه معاف مدار و اگر گریات نیاید خود را بگریه
و گاه گاهی ای کاش و چون بخود شدی دستی بر انوی خود بزنی مروی است که روزی اعرابی بخدمت جبرئیل علیه السلام آمد و بچه آهونی صید کرده بود بخدمت
آن حضرت آورده گفت این هدیه است از برای امام حسن و امام حسین تو حضرت قبول فرمود و هدیه او را و لوله های خیر کرد امام حسن آن وقت نزد جد بزرگوار خود
حاضر بود و غلبت در آن بچه آهون بود حضرت باو شغفت فرمود پس ساهمی بگذشت که حضرت امام حسین آمد و آن بچه آهون را دید نزد امام حسن که با آن بازی
می کند گفت یا اخی من این لک نه شغفتنه ای برادر از کجا آوردی این بچه آهون را گفت عطا بهما بجه رسول الله پس امام حسین و آن دو آن مد نزدیک
و گفت یا جد اعطیت اخی شغفته بلعید و لم تعطنی مثلها و ذکر این سخن را عاده میکرد و حضرت ساکت بود و شلی قلب او میفرمود و امام حسین تنگی یافت
و نزدیک بان شد که گریان شود و اینحال صبح و غوغائی از در مسجد بلند شد و نظر کردیم که ماده آهونی بچه خود را پیش انداخته و سینه بر او میزد و او را
می دواند و کرک عظمی نیز در عقب داده است و او را می داند تا بخدمت رسید که ناگاه ماده آهون بقدت خدای زبان فصیح مشکلم گردید و گفت یا رسول
الله و بچه بودی از آنها را عطا و شکار کرد و نزد تو آورد و دیگری از برای من باقی مانده بود و او را شیر می دهم که احوال شنیدم صدای قاشی را که گفت
یا غزاله اسیر بخشنگ الی التوقیر و اجملیه الیه سیرعا ایاده آهون و بچه خود را بر نزد سیدنیات برود شتاب کن و تحمل نما برای ناله نوردیده ش
حسین مش آن حضرت ایستاده و بچه آهون را بدمت بسته که گریه کند و همه را که مقتربین سر از صومع عبادت برداشته و منتظرند که اگر بگریه بگریزند و
که قاشی گفتی شتاب ای ماده آهون پیش از آنکه اشک از چشم حسین بر روی او جاری شود و اگر شتاب کنی هرگز از سطله گردم که تو را با بچه ات بخور
پس آوردم بچه خود را بسوی تو و سافت بعیدی تا به اینجا داشتم لکن من از برای من پیچیده شد و حمد میکنم پروردگار که آمد پیش از آنکه جلوی شود
دریده من را بروی او چون اصحاب بن آیدند همه یکبار صدا بکبیر بلند کردند و حضرت رسول ده آهون را دعای خیر فرمود و امام حسین آن بچه آهون را
برداشته سر در سجده نهاد و آن مخدیه نیز بسیار سرور گردید ای برادران نظر کنید که هرگاه آنحضرت را نزد خدا در سواین رتبه باشد پس چگونه
خواهد بود در وقتی که در صحای کر بلا بر زمین افتاده و در خون خود دست و پا میزد و از تشنگی زبان در دهان میخائید و اهل عصمت و ادب
و محمل و بی چادر و قنبره شرب با سیری بگردانند بعد از آنکه مطبلان را زدند و بستند و گشتند غارت کردند و نیمهای ایشان را و از اینها حتی تعالی

مدح علیه السلام

آن اشقیا را بر گزینا مرز وای برادر و تنگ مشو که رتبه آن بزرگوار نزد خدا کمتر از غارت نیست حضرت امیر المومنین ع در حق عمار
بعد از شهادت او فرمود که از اسلام بی بهره باد کسی که مصیبت عمار را بشنود و دلتنگ نشود و او در غزو و صحن شهادت چنان
شب و راند حضرت امیر در میان کشتگان بر پیل خوف می گشت تا آنکه پش عمار رسید بر روی زمین نشست و سر او را در
دامن گرفت و این چند شعر خواند آلا یا ایها الموت الذی انت قاصدی از حقیقت آفتاب گل خلیلی
اراک بصیر بالذین اجتمه کمانک تنو انجو مسم بدلیل امیر کی که قصه علی داری بیا و علی را فارغ گردان که هر جا من دوستی
داشتم تو همه راقا کردی و سخت بنیامی بایم تو را بدوستان خود و گویا تو در نهائی بسوی ایشان داری از این اشعار معلوم میشود که
مبارک انجناب از مصیبت عمار چه قدر بدرد آمده بود پس سه مرتبه گفت انا لله وانا الیه راجعون و فرمود که هر که از مصیبت عمار دلتنگ
نکرد و او را از مسلمانان فی نصیب نباشد و خدا رحمت کند عمار را که وقتی از نیک و بدوی پرسند العزیز من هرگاه کسی در مصیبت عمار
محزون نگردد و دلتنگ نشود و در حق او چنین فرماید پس اگر از شهادت فرزندش دلتنگ شود و حال او چه خواهد بود حال آنکه هزار عمار بهتر
عمار رفدای کما مجلس ششم در ذبح اسماعیل و گذشت امام حسین در شهادت علی اکبر با چنین عبا
اما بعد فقد قال الله العظیم فی محکم کتابه الکریم عودا بالمدن الشیطان الرحیم فما بلغ منه السعی قال یا بنی اتی فی المنام فی اولک
فانظروا وترى قال یا بنی اقبل ما ذلک مستجد فی انشاء من الصابرين فلما اسلموا لکة للبعین و نادیه ان یا ابراهیم قد صدقت الیه
انما ذلک سخری للبعین ان هذا هو البلاء المبين و قد ناه ببح عظیم حق سبحانه و تعالی در کتاب مستطاب خود در قصه حضرت
ابراهیم و اسماعیل ع از برای مدح ایشان و ترغیب دیگران بیان میفرماید قوت نفس ایشان چگونه صبر بر بلا و مصائب از برای خدا
نمودن و تا چه مرتبه مطیع و فرمان بردار او بودند و تا چه حد عشق و محبت حق تعالی داشتند که نهایت سهولت از سر جان گذشتند و دست
از مال و اولاد برداشتند و چه قدر محسن و نیکوکار بودند و خداوند کریم بما صدق تحلیل موافق بخلیه چه مزد عظیمی بایشان عطا فرمود و چه
آیه کریمه بقول سفله این است که چون رسید اسماعیل با پدر خود ابراهیم بخد بلوغ رسیدن آنکه تواند که با و سبی کند فرمود با و که اگر
گرامی پدر من وحی شده است در خواب که این سال تو را در موسم حج در راه خدا بجز کنم و سر تو را از بد چنانم پس بین که چگونه می
بایی حال خود را اسماعیل بگفت بکنای پدر بزرگوار آنچه را که ماموری زود باشد که بایی مرا انشاء بعد از صبر کننده کان پس چگونه هر دو
این تکلیف را تن در دادند ابراهیم فرزندش را و اسماعیل نقش را پس او را به پهلوی خا باندید که سر از تن او جدا نماید و صد زدی که ابراهیم
بستحق که تو تصدیق خواب کردی و به تکلیف خود عمل نمودی بد رستیکه با همچنین خبر میدهم نیکوکاران را و بد رستیکه این امتحان
عجب امتحانیست و این تکلیف عجب تکلیف کرانست و قد دادیم او را به ذبح بزرگ الحق عجب امتحانیست از اجزائی نباید شود و
گویند که پیری و پداری که سینه بودند و تا طهری چیز بایشان رسید پس متوجه پدر شده گفت که طهر شد و خدا متعمه چیزی از برای ما
و سید ساخت و قوتی از برای ما رسانید ان پدر مرد و غار فی بود گفت ای فرزند غم مخور همین ساعت میرساند با راقا ملتفتان
و آن حکایت این است که روزی حضرت ابراهیم ششم نشسته بود و حضرت اسمعیل ع که از ساره خاتون داشت در دامن آنحضرت نشسته
بود در حال اسماعیل فوج آمد و او را از دامن پدر دور کرد و خود در جای نشست ساره گفت ای ابراهیم بیرون بکنید پس ما بر فرزند
مرا از دامن تو در مکان اومی نشیند خد قسم که در یک شهر من و با جره و پیاد با بد نباشیم دور کن ما بر و پسرش را از من و حضرت ابراهیم سارا

بسم الله الرحمن الرحیم

عجیب ششم در هیچ اسماعیل و گذشت است ایستاد و در شاد و تندرستی

ساره را گرامی میداشت و حق او را میشناخت بجهت آنکه او از نسل پیغمبران بود و دختر خاله او بود و حضرت ابراهیم او را خواسته بشرط
 آنکه مخالفت او نکند و هر چه او تکلیف کند که مخالف حق نباشد قبول کند پس شاق گردید این سخن بر ابراهیم و مهموم و مخموم شد از فراق
 اسماعیل پس در همان شب در خواب با بنجاب وحی شد که فرزندش اسماعیل را فوج کند در موسم حج حضرت از این خواب بسیار محزون
 و غمناک گردید و چون موسم حج درآمد حضرت ابراهیم با جبرئیل را از شام برداشت و بکعبه عظمیٰ زانو افتاد و دعا خواند و توبه و توبه
 جبرئیل در روز نهم ذی الحجه رفتند و در موقف عرفات و تا غروب و قوف بعمل آوردند و بدعا و عبادت مشغول و سیر میزدند پس که حج کردند
 بمشعر الحرام و باین طلوع فجر و طلوع آفتاب در مشعر الحرام ماندند پس که حج کردند آمدند بمناسبت با اسماعیل فرمودند که تو برو مکه و زیارت
 بیت السکن و سپهر از خود نگاه داشت و فرمود یابنی که کار و انگیزه جنتی اقرار بقریبان اینور دیده کار دی و الاغی بیا و که میخواهم
 از بر اینجدا قربانی بکنم از معصوم پرسیدند که کار و الاغ از برای چه خواست فرمود که چون او را از حج بکنند بکشند او را بران بار کنند و
 بیاورد او را بجهنم و بکشند نمایان اسماعیل رفت کار و الاغی آورد گفت یا ابنتین العزیزان ای پدر بزرگوار قربانی کنی یا نه فرمود
 زبک بعلم این هوانت و الله پروردگار تو میپنداند که آن کیاست توئی بخدا قسم آن قربانی اتی آری فی المنام اتی از بجای پدر پشیم
 خدا مرا مامور ساخته که تو را در راه او قربانی کنم چه طور می بینی حال خود را گفت ای پدر بزرگوار کن اینچه ماموری زود باشد که ساجده
 مرا از صبر کنندگان از حضرت با قریب و سیت که چون خاک و سنگ دیدم که منی بواسطه تابش آفتاب گرم شده بود حضرت ابراهیم
 خواست که حرارت زمین بدن اسماعیل را از دست نکند پلاسی خوش پلان بود آه از حالت حسین که علی گبر را دیده و در محراب فرمود چه سود
 بعد تو عمر جا و دانی دنیا که خاک بر سر دنیا و زندگانی دنیا پس پلان الاغ را انداخت و اسماعیل را بران خوابانید و کار در گرفت اسماعیل گفت
 یا ابنت خمر و جوی و شد و تاقی ای پدر روی من چو شان که مبادا محبت پدری تو بچش آید و دست و پای مرا محکم به بند که چون تیزی کنی
 کار و بخلق من رسد مبادا امری بکنم که باعث تو خون آلود شود فرمود یا بنی التواق مع الذبح و الله لا اجمعها عینک الیوم ای فرزند پسندید
 دست و پا بستن با ذبح کردن هر دو و تو جمع میکنم پس کار در آنجا بقیوم او گذاشت خودش بر ملکوت سموات افتاد و در آنجا شیطانی
 ملعون بصورت مرد پیری وارد شد و گفت چه میخواهی از این فرمود و میخواهم اسم و از ذبح کنم آن ملعون گفت سبحان الله پیری که یک طرفه
 معصیت خدا کرده ذبح میکنی او را فرمود و بی بدستیکه خدا را بان امر کرده شیطان گفت بلکه خداوند تو از این عمل تو را نمی پسندد
 کسی که در خواب بتو امر کرده البته شیطان بود است حضرت فرمود وای بر توان کسیکه در این رتبه رسانید مرا امر کرده و بهمانی
 که همیشه من میسر میدادم اکنون رسیده است بدان شکلی ندادم شیطان گفت نه و الله که تو را امر کرده است مگر شیطان ای ابراهیم تو امام پیشو
 خلقی و مردم همه بتو اقتدا میکنند و چون فرزند خود را ذبح کردی فرماست که همه مردم او را و از فوج می کنند حضرت فرمود لا والله لا املک
 نه بخدا قسم که با کله دیگر با تو نخواهم حرف زد و اسماعیل را نزد حجره وسطی خوابانید و کار در بر خلق او گذاشت و سر خود را بلند کرد و سوی آسمان و کار در
 بقوت تمام کشید پس جبرئیل کار در از خلق او کرد و دست کار در را بر خلق او رسانید چون نظر کرد دید کار در بر تپه است و دست کار در
 بر خلق او دست تیزی کار در را بر خلق او گذاشت و باز جبرئیل دم کار در را کرد و انید تا چند مرتبه بر اویت و بکر هر دفعه خلق او بریده و بقدرت خدا
 فی الفور متهم می گردید پس از میره مجد خفیف اخضر را ندانند که در صدقت از رویا خواب خود تصدیق کردی و تکلیف تو بهمین بود عمل
 آوردی جبرئیل اسماعیل را زیر دست و پای او پرون کشید و کوسفندی آورد در جای او خوابانید و گفت عوض اسماعیل این فوج کن و

کریم

در این کتاب

عبدالرحمن بن ابی بکر

در بعضی روایات است که شیطان ملعون روی اسماعیل نهاد و گفت پدرم را بکش اسماعیل گفت سبب چیست گفت میگوید که خدا مرا کرده فرمود پس حکم حق باید کرد و نهاد حضرت اسماعیل با الهام رب صبیح منیر شد که آن شب شیطانست سنگی بر پشت او نهاد و آن سنگ بران زده از خود دور کرد و آن موضع که آن حضرت سنگ انداخت حق بر اهل حاج واجب کرده که سنگ بیندازند و چون آن شب ملعون از حضرت ابراهیم و اسماعیل بپوش شد و در که با جبر رسانید در وقتی که او نظر بخانه خدا میکرد گفت ای زن شخصی با این نیت در منی دیدم که نیت با جبر گفت آن شوهر من است گفت سیری نه بچنین اوصاف در نزد او دیدم با جبر گفت آن فرزند من است آن ملعون گفت که دیدم کار کردی بود که او را زنج کند با جبر گفت کلام آینه بگویم ارحم الراحمین چنین است تو ندیده آن حضرت رحیم بر همه مردان است گفت در رب السماء والارض و رب هذا البيت لقد رایتہ و اخذ کلین لیتخذه گفت چرا شیطان گفت کان میکنی که حق تمام او را بدین امر کرده است گفت فحق له ان یطیع ربہ اگر چنین است که خدا او را فرموده پس سزاوارست که اطاعت او کند و واجب لازم است که فرموده خدا بجا آورد و بر اوست دیگر با جبر گفت که با جبران با جبر و فرزندش اسماعیل بقبای نام خدا با اوست نیمه جانی در جهان اسم فدی دوست پس چونکه با از مناسک حج فارغ شد از این محبت که فرزند بلاست به جان پدر و مادر مخصوص مادر رسید که مبادا فرزندش بلا و آسبی بهم رسیده باشد قیاب شد و امام تحرفت از که معطله نامی همه جا و دید و سرعت و شتاب می آمد معصوم میفرماید که گویا می بینم با جبر در میان وادی بچه سرعت میدود و دست خود را بر سر گذاشته و میگوید اللهم لا تؤخذ فی ماعلمت خداوند مرا مواخذه کن بکر دارا من چون با جبر با بریم رسید و خبر فرزندش را شنید ایستاد و فرزند خود را ببیند که ناگاه چشم او بر خطی چند افتاد که بر حلقوم او از اثر کار و واقع شده بود و حال و متغیر شد و چنان بر اعضای او افتاد و چنان بر خود لرزید که بیمار شد و از جان از از دنیا رفت کرد ای عزیزان خدا بفرماید دل فاطمه زهرا برسد در وقتیکه بصرای کر بلا آمد و چشم مبارک او بر حلقوم برید و حسینش افتاد چنانکه در حدیث جمال به آن اشاره دارد و سرش بر سینه زهرا و تنش در خاک و خون غلطیده سید الشهدا جبین باطل و زخم زین و کلثوم دستگیر و اطفال کوچک بهوش افتاده حضرت عباس استهای برین قاشش دست و پا بخون خضاب کرده چه مقدار روی خود را بر حلقوم بریده و اولیده مرشته کای مایه اشک و آه مادر

کرز

ایچسر و کم سپاه مادر	یکتن نشیند زاری تو	یک دست نخر دیاری تو	بر خاک سیاه چون نشینی	دست گرفت حق پرستی
امت مدد یزد کردند	بیچرم تو را شمشیر کرد	کو ابر ناز پرور تو	عباس چه شد برادر تو	کو قاسم و خون غلگشت

کو جعفر و مسلم فکارت در اخبار آمده که حضرت فاطمه چنان گریه میکنند و نعره می زنند که ساکنان صومعه حیرت و همه ملائکه ملکوت با جبر به در می آورده و همه از تسبیح و تحمید خدا بازمی ایستادند و آن معصومه طحومه ساکت نمیشود تا آنکه رسول خدا بر نزد او رود و او را تسلی دهد و ساکت گرداند و بسند معتبر از حضرت امام رضا آن منقول است که چون حق تعالی امر فرمود ابراهیم را به ذبح اسماعیل و بعد از آن فرستاد که کوفته را بعضی او قربانی کرد پس ابراهیم کرد که کاش مامور می شدم بکشتن که بفرستد و فرزند خود را بدست خود از برای خدا قربانی می کردم تا آنکه دل من بکشتن عزیزترین فرزندان پدرم می آمد و ستمی می شدم پس این رفیع ترین جات اهل مصائب را پس خدا بقدر کبوی او وحی کرد یا ابراهیم السلام من احب خلقی الیک کیت محبوب ترین خلق منی تو ابراهیم گفتم یا رب با خلقت خلقا احب الی من حبیک محمد خداوند خلقی نیافریدی که محبوب تر باشد بوی من از سبب تو محمد حق تعالی به او وحی فرستاد که آیا او محبوب تر است نزد تو یا ابراهیم عرض کرد بلکه او را از جان خود دوست تر میدارم حق تعالی فرمود که فرزندان او محبوب ترند بوی تو یا فرزندان تو ابراهیم عرض کرد بلکه فرزندان او را دوست تر میدارم از فرزندان خود پس خدا وحی کرد بوی او که آیا کشته شدن

مجلس هفتم در وصف حوران و فضیلت زنان صالحه دنیا

فرزندان او بدست دشمنانش شتر دل تو بدردی آورد بکشتن تو فرزند خود را بدست تو در طاعت من ابراهیم گفتم بلکه گشته شدن فرزند او بدست دشمنانش شتر دل بر بدردی آورد پس حق تعالی فرمود یا ابراهیم ان طائفة ترغم انما من امت محمد صا ستقلال بحسن بینه من بعد طمنا وعدوا کما یمنح الکبش ویستوجبون بذلك سخطی ای ابراهیم که و بی که دعوی خوانند کرد که امت محمد ص فرزند او را خوانند گشت بطل عدوان چنانکه کوسفند گشتند و بسبب این عمل مستوجب غضب من خواهند شد و در عین اخبار رضای حضرت است در معنی این که یعنی اندوه الهی بواسطه ذبح حسین فرستادیم تا ثواب او شتر باشد از ذبح فرزندش ای عزیز گوش دار دشمنی که حق تعالی در ثواب حزن و اندوه و گریه بر امام حسین ع چه مقدار اجر و ثواب مقرر فرموده که هیچ نصیبتی از عظم از مصیبت فرزند نیست خواهی که پدر عزیز فرزند خود را بخواباند و صورت او را بر خاک نهد و سر او را بدست خود از بدن جدا کند آیا ثواب او در نزد رب الارباب چه قدر خواهد بود مع هذا ثواب حزن و اندوه بر امام حسین ع زیاده از ذبح فرزند مقرر داشته اند پس ابراهیم بجزع آمد و گریست و دوش بر داند و فغان کرد و گریان و دلاں شد پس نذر رسید که فدای مردم جگر تو را بر فرزند خود تا سمعیل اگر او قربانی میکردی بجزی که کردی بجزیره آخر الزمان حسین و گشته شدن او برای تو واجب گردانیدم رفیق ترین درجات اهل مصائب این است معنی قول حق تعالی و فدیناه بذبح عظیم یعنی فدای خودیم ابراهیم عیسی بن مریم و برایت دیگر حق تعالی فرمود که بن که حسین ع عظیم الهی که بر دل تو دارد از حکایت واقعه او در میان او نهادم که فرزند خود را بدست خود قربانی کرده باشی بدان ای برادر منی که آیات کریمه ظاهری دارد باطنی نیز دارد و این ذبح عظیم که در این آیه شریفه واقع است اگر چه ظاهراً همان کوسفند است که از برای سمعیل عذرا آوردند و لکن مخبر در آن نبود که بسیار است و واضح است که امروز هرگاه پادشاه شتری به بخشد چه جای آنکه کوسفندی و بعد از آنکه او را بر نفقش است و اگر نشان او خواهد بود هر جای آنکه در فرامین خود با طرف عالم نوسید که ما در فلان روز یک شتری بخشدیم و هرگاه این معنی را بخوانی ضعیفی نتوانیست داد آیا بخلق عالم چگونه میتوانیست داد پس نیست مراد از ذبح عظیم در باطن مگر حسین ع و گریستن بر او چنان که روایات بر آن اشاره دارد و بعد از شنیدن این حکایت هرگاه بگوئی که حضرت ابراهیم خلیل الرحمن و حضرت اسمعیل ذبح عجب قوه یقینی و قوه ایمانی جستی سجد داشتند که آن کی از سر جان گذشت و آن دیگر از سر عزیز ترین فرزندان خود گذشت پس خلیل ع عجل خوشدل و خرم از منی بگشتند بی این سکه بنام ذبح عظیم فرزند زاده رسول کیم

حسنیت نذر رسول خلیل که شد عهد میان او و خلیل

و برای راست گفته و درست فهمیده و واقعا چنین است لکن قوت نفس از این بیشتر و قوت ایمان از این غیب تر آن است که خلیل الرحمن و فرزند عزیزتر از آن خود از زمان نبی جناب سید الشهداء که در روز عاشورا در محرابی که بلا بدست خود که هزار جمال اسمعیل یک خال وی حمل او و غیره مدعی حضرت علی اکبر و از جمال اسمعیل بسی بهتر بود از این جهت که او شباهت به پیغمبر داشت و شباهت معنی ولی بیشتر بود چنین کسی را کفن پوشانید و بکب نشاند و او را بمیدان فرستاد که با کافران جهاد کند و میدانست که دیگر از مرکب زمین نخواهد آمد مگر وقتی که گشته شده از مرکب بخت پس در این مصیبت شیعیان باید آه کشند و ناله شوند بلکه بیمار شوند و مومنان و بکداز بدن ایشان از این واقعه چنانکه حضرت ابراهیم بعد از آنکه فلیه پارس شد فقط نظر حق تعالی بخونم فقال فی سقیم لاحول و لا قوه الا بالله العظیم تو کملت علی الحی الذی لا یموت و اکمبت منه رب العالمین

مجلس هفتم در وصف حوران و فضیلت زنان صالحه دنیا

اما بعد فقد قال الله تعالی و حور عین کما مثال لؤلؤ المکنون جزاء بما کانتا عملون جناب قدس الهی میفرماید در روز که نیست باقی که از برای صاحب بچین یعنی شیعیان امیر المؤمنین ع مستعد فرموده که از آنجمله حور عین از برای ایشان خلق کرده ایم یعنی زنان بسیار سفید چشم بزرگ که ایشان مانند مروارید ناسفته اند از جهت جزا و مکافات اعمال صالحه ایشان چنانکه فرمودیم بدان ای برادر که حق سبحان و تعالی

مجلس هفتم در وصف حوران و فضیلت زبان صالحه دنیا

زنان بستی ز نام ایشان بجای حورالعین گذارده و حور در لغت عرب معنی بسیار سفید است و عین معنی چشم است و این وصف
در حسن و جمال زنان و وجاهت ایشان حسن صفات ایشان است در جای دیگر از قرآن ایشان را ازواج مطهره فرموده است
که از حیض و نفاس و استحاضه و ولادت و بلوغ و غایت و رشک و حسد و عدوت و بدی اخلاق که عادت زنان است و چهره پنهان و کبود
کیهان و جمیع ناخوشیهات و معرا و ایشان بسیار پاکیزه اند و در جای دیگر قاطرت الطرف ایشان را فرموده یعنی صورت ایشان انقدر نور
و ضیاء دارد و درختانست که مانند قشای کسی نمیتواند که بر صورت ایشان درست بنگارد و چشم او خیره میشود یا آنکه چشمها
خود را دوخته اند مانند زنان مؤمنه بر شوهرهای خود و نظر بشوهر دیگر نمیکنند و فکر مردی دیگر نیستند و سیت از ابو بصیر رحمه الله
که او گفت من بخدمت حضرت امام جعفر صادق عرض کردم جلالت فداک شوقی با بخت یعنی فدای تو کردم مرا شتاق بهشت کردی
حضرت فرمود که ای ابو محمد بدستی که پست ترین نعمتهای بهشت آنست که یافت میشود بوی خوش از مقدار هزار سال از سالهای دنیا
و ششم از وصف نعمتهای بهشت بیان فرمود که ابو بصیر گوید که من بگریستم نعمت جلالت فداک زدنی بیانا شوق مرا زیاد کردی و فرمودی
ابو محمد بدستی که در بهشت نهری است که در پس آن دختران روئیده پس هرگاه مؤمن بگذرد بختری که او را خوش آید اخذ میکند از آن
حق تمام در جای آن دختری دیگر میرود یا ندکفتم فدای تو شوم زیاده بفرما فرمود ای ابو محمد مؤمن تزویج کرده میشود هشتصد بار که چهار
هزار ثقیه و یک حبت از حورالعین کفتم فدای تو کردم هشتصد بار که فرمودی مقاربت نمیکنند ایشان را در هیچ فعه مگر آنکه میباید از
باکره پس لطافت حوران مانند لطافت آب خواهد بود که کسی نمیتواند خورد را بان فرو برد و شکافی در آب بمسم رسد و چون بیرون آورد
آب فی الفور بصورت اول بر میگردد و ابو بصیر گفت فدای تو شوم من ای شیعی خلق الحورالعین از چه چیز خلق شده اند حوریا ن فرمود
من تر بة الجنة النورانية و بری من ساقما من وراء سبعین علة کبد ما من ائمة کبد و تراثا از خاک تربت نورانی و دیده میشود و غر
قلم او از زیر منقاد و جگر او این مؤمن است و جگر مؤمن آینه است از امام علیه السلام پرسیدند که چگونه دیده میشود و من ساق
از زیر منقاد و عکس فرمود که مثل آئینه می باشد و در میان آب صاف بنشیند که یک نیزه عمیق و باشد آن در هم بسبب آب بنماید کفتم فدای
تو شوم الحسن کلام حکمت به بخت فرمودی کلام خوشی میگویند که خلایق شیرین تر از آن شنیده اند کفتم چه میگویند فرمود میگویند بخوانند
سخن الخالدات ما یم که همیشه زنده ایم و هرگز نمی میریم سخن الناعمات ما یم همیشه تر و تازه و هرگز شدت و بلا مبتلا نمی شویم
سخن البقیات ما یم که مل و قامت در این بهشتها انداخته ایم و هرگز ما را بیرون نمی کنند سخن الراضیات ما یم که از شوهرها
خود راضی هستیم و هرگز بخت در نمی آیم طوبی لمن خلق لنا له خوش بجا کسی که خلق شده است از برای ما خوش بجا کسی که ما خلق
شده ایم از برای او و سخن التواتی لان قرن اجدنا علونی جواتما لا غشی نوره لا بصار ما یم از زبانی که اگر کتیار کیسوی ما را در میان
زمین آسمان برکشند هر آنکه خیره کرد از نور آن همه شهباز در کتاب کافی وارد شده که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند چگونه
معنی اینکه مؤمنی میگوید که چراک است خیر حضرت فرمود خیر نهری است در بهشت که سرچشمه آن از کوثر است و کوثر سرچشمه آن
ساق عرش است که بر آن میباشد منزلهای اعیان و شیعیان ایشان است و هر دو طرف از نهر دختران روئیده هر یک
که یکی از آنها کنده شود روئیده میشود دختر دیگر در میان او و نام این نهر را بران دختران گذاشته اند پس چون یکی دیگری میگوید
چراک است خیر یعنی خدا تو را جزای خیر و بدی از آن غرنا و خانها و منزلهای دختران و حوریا ن که بر لب آن نهر است حق تمام بتو

منشی

مجلس مقیم در وصف حوران و فضیلت زنان صالحه دنیا

عطا فرماید و بکنند از حضرت موسی بن جعفر روایت کرده که نام آن نهر جعفر است شیخ عارف میفرماید پس بنا برین که نام آن نهر جعفر است پس کوثر امیر المؤمنین (ع) خواهد بود که سرشته آنست و عرش مغیره که سرشته کوثر است و آن دختر آن که بر لب آن نهر روئیده اند گل جعفری خواهند بود که همیشه بهارند بدان ای برادر که از برای خواتون قیامت و سید زنان دنیا و آخرت یعنی بتول غدار فاطمه زهراء و عتره طاهره از زینب خواتون و اتم کثوم صلوات الله علیهن به نوع کنیزان میباشد همچنان که هر خواتون پنجگونی را چند قسم کنیزان میباشد سیاه و سفید و کرجی و ششی مانند آنها یکی از آن سه نوع کنیزان که از برای خواتون قیامت و عترت طاهره اوست حور العین است که فی الجمله و صف آن را شنیدی و دیگر زنان مؤمنه اند از اول دنیا تا آخر دنیا و ایشان از حور العین بهترند و نیکوتر و از برای هر یک از اینها از احادیث شاهد می گیریم اما آنکه مؤمنات از حوریه بهترند در بسیاری از روایات وارد شده از جمله در کافی از حضرت صادق علیه السلام منقول است که آن حضرت در معنی خیرات حسان فرمود که هر صلح المؤمنات آنها زنان صالحی مؤمنه عارفانه و در تفسیر مجمع البیان از حضرت رسول (ص) مرویست که در ترجمه خیرات حسان فرمود که خیرات الاصلح حسان الوجوه یعنی ایشان خوش خلقها و صاحب اخلاق حمیده و خوب رویها می اندرکنند ب من لایحضر الفقیه از حضرت صادق (ع) روایت است که خیرات حسان من ساء لهن الدنیا و هن جمل من یحور یعنی خیرات حسان از زنان اهل دنیا اند و آنها از حوریان بشت جمیل تر و نیکو تر اند و همچنین فرشی مرفوعه آنهاست تا بناتانشاء فجعلنا هن ابکارا عرا بکرا با یعنی زنانی چند که مرتفع است در تحت حجلها و کتنها یا آنکه آن زنان دیگر بالاترند در جمال و کمال بدستیکه ما مرتبه دیگر ایشان را از نو بدیدی می آوریم بدید و رونی و بار دیگر ایشان را تر و تازه میگردانیم با آنکه می گردانیم همیشه ایشان را با کرده که هر وقت دوج با ایشان نزدیک شویم یا بد ایشان را با کرده و محبوب شویم هر اند و هر مانند بر ایشان تا آنکه حکم بفرمایند و همه بیک شوند و شیخ فرموده که ایشان چهارده ساله اند و زیاده از آن مؤمنه بر حور مثل زیاده از آن شمس است بر ستاره و زیاده از آن حور بر شمس میباشد بصدقه از حضرت رسول (ص) منقول است که آن حضرت فرمود که هن التواتی قبض فی دار الدنیا عجائز شیطانی جعلن الله بعد لهن از ابنا علی میلاد و ولید فی الاستواء کما اتاهن از و هن و جد و هن ابکار یعنی این زنان زانی اند که در دار دنیا پیر زال را بودند که موسی سحان سفید شده بود و کوشا می چشمه چرخ بود و حق تعالی میگرداند بعد از آنکه خود در بعد از چنین حالی مانند دختران نورس و هر زمان که نزدیک شود شوهر می یابد آنها را با کرده و عظمی مجلسی مضمون این روایت را ایراد کرده که زنان اهل بشت یعنی حوریان دست یکدیگر را می گیرند و غنا و خاندن می کنند بصدائی چند که خلایق را مثل آن صدارت شنید باشند گویند سخن الرضیات سخن النعمات سخن المیقات ثمیس رضیائی که بچشم نیایشیم ما میس اقامت کنندگان که هرگز حرکت نمی کنیم ما میس خوش خلقها و خوب و ما و دوستان شوهران کرام چون زنان دنیا اینچنان را بشنوند جواب ایشان گویند سخن المصیبات سخن النعمات سخن الرضیات سخن المیقات ما میس که نماز کردیم و شما کرده ایم ما میس روزه داران و شما روزه نداشتید ما میس وضو گیرندگان و شما وضو نکرده اید ما میس تصدق دهنندگان و شما تصدق ندادیم پس ایشان غالب میشوند و اما نوع سیم کنیزان و خدمت کاران ایشانست یکی از آنها فضیله است و بهتر است از زنان مؤمنه کلام زان است که بفهم و تقوای فضیله برسد کسی است که در حق او و اوست ماحلت منزه عین سینه الالبهران چنانچه عظمه مجلس در بهار ایراد کرده که هر چه حرف میزد قرآن بود و جواب سخن هر کس را می گفت با یک اشعار بر آن مطلب داشت و دیگر آنکه سبک کلمات و فخر

فضیلت

فضیلت

موجودات را بصفیات طلبید و حضرت اورا بان شرف شرف کرد و نیکو ز برای کدام زن مؤمنه این سعادت روی داده و دیگر آنکه
در همان صفیات بسیج گذارد و از حق تعالی مانده آسمانی خواست برای آنکه دید طعامی در خانه آقا پیش نبود جناب احدیت
از برای او مانده آسمانی فرستاد و این کرامت و عارف عادت از کدام زن مؤمنه دست بسم داده و دیگر آنکه رسول خدا در حق
او فرموده که حمد خداوند بزرگ آنست که منزلت مریم دختر عمران را بکنیز دختر عمران داده و رتبه مریم را با رتبه فاطمه برابر کرده و این کلام در حق کدام زن
صاحب رتبه گفته شده و از این بالاتر که بعضی از علما گفته اند که حق تعالی در کلام مبارک خود در سوره که مخصوص اهل عصمت است
کرده و غیره در آن داخل نیست که آن سوره مبارکه اهل آتی است به جای او نام فاطمه را برده و نام زنی مؤمنه دیگر و حوریه را
و ذکر فرموده در آنجا که میفرماید بانیه من فاطمه و بعد از آن سوره من فاطمه و بعد از آن میفرماید قواری من فاطمه که در هر سه جمل فاطمه در
تاویل اشاره بفاطمه کنیز خاتون قیامت است و شاهد بر این است که معنی آینه و قواری یکسان است و مانند آنها که اثبات نسبت
است مناسبش با زنان بیشتر است و معنی سوره است و آن زنی است که مختص زنانست پس حق تعالی باین الفاظ
مناسب اشاره بفاطمه میفرماید و دیگر آنکه نقش جهان مطیع خدا شده بود که سباع و درندگان مطیع او شده بودند و چنانچه
شیر بفرموده فاطمه حراست لغش امام حسین نمود و قتی که اراده اسب ختن بریدن سید شهادت شد پس ای برادر سادانی که
کنیز بن ایشان چنین اند پس جلالت شان خود ایشان چه باشد پس چنگ زیند بعروة الوثقی محبت این بزرگواران که ایشان
کرمانند و معاملة ایشان کرمانند است و هر که با کرم معامله نمود مغبون نشد اگر چه آن کافری باشد مانند مجوس و از برای تو شایسته
نقل کنم تا بدانی که محبت تو در کیه و مصیبت تو ضایع نمیشود و علامه حلی در کشف الیقین فی مضایل امیر المؤمنین حکایتی از ابن جریج
که از علمای اهل سنت است و مذہب حنبلی است نقل کرده اند و الفضل ما شهد بالعدو و مضمون آن این است که ابن جریج گفت
که خواندم در کتاب ثقیف و ان کتابی بود از جدم ابو العزج ابن جریج که در شرح مری بود از علوین یعنی سید و از اول امیر المؤمنین علی و این
داشت و چند دختر بعد از چند گاه وفات نمود پس زن دختر ترا از ترس شتمات دشمنان برداشت و رفت بشهر قمند از قضا و
رسیده که بسیار سرد بود آن دختران را داخل مسجد کرده و رفت که چاره قوتی کند در آن اثنا دیدم مردم که اجتماع کرده اند بر شخصی سید
این کسیت گفتند که شیخ الاسلام بایست آن ضعیفه علویه رفت و حالت خود را نزد او شرح کرد و اعتنائی نکرد و در جواب گفت که ای قیمی عین
البینه اثبت علویه و ملحق نشد بسوی او و محبت که آن شیخ خواسته که او را از سر خود باز کند آن زن بایوس شده عود کرد که ناکام
در عرض راه دید شخصی را که نشسته است بر دو کانی و جماعتی بر کرد و او هستند پرسیدین کسیت گفتند این ضامن البیست و مجوسی
آن ضعیفه از راه اضطرار حکایت میان خود و آن حاکم شرع سلیمان را بان مجوسی گفت ناکاه نعره زد و خادم خود را گفت برو سید
خود بگو که لباس پوشد و پروان آید و دیدم که زن او پروان آمد و با او کثیران بسیار بودند آن کبریزن گفت که همراه این زن برو
بغلامان مسجد و دخترهای او را بیاور بخانه آن زن با آن علویه و کنیزان آن دختر را بار داشتند و بخانه بودند و حجره از برای ایشان عالی
کرد و آنها را بجهانم برد و لباس فاخر هر یک پوشانید و از برای ایشان الوان طلاها آورد و آن شب بهترین شها بود و نزد
چون نصف شب شد حاکم سلیمان از خواب بیدار گشت و دید که قیامت بر پا شده است و لوای شکسته همگام برافراشته و قصر عظیمی از زمر و سمر وید
پرسید که قیامت کسیت گفتند از مرد موحد سلیمان نیست پس آمد بجست پنجم رسید حضرت روی مبارک خود را از او گردانید و شیخ

از این جهت

و این کسیت گفتند که شیخ الاسلام بایست آن ضعیفه علویه رفت و حالت خود را نزد او شرح کرد و اعتنائی نکرد و در جواب گفت که ای قیمی عین البینه اثبت علویه و ملحق نشد بسوی او و محبت که آن شیخ خواسته که او را از سر خود باز کند آن زن بایوس شده عود کرد که ناکام در عرض راه دید شخصی را که نشسته است بر دو کانی و جماعتی بر کرد و او هستند پرسیدین کسیت گفتند این ضامن البیست و مجوسی آن ضعیفه از راه اضطرار حکایت میان خود و آن حاکم شرع سلیمان را بان مجوسی گفت ناکاه نعره زد و خادم خود را گفت برو سید خود بگو که لباس پوشد و پروان آید و دیدم که زن او پروان آمد و با او کثیران بسیار بودند آن کبریزن گفت که همراه این زن برو بغلامان مسجد و دخترهای او را بیاور بخانه آن زن با آن علویه و کنیزان آن دختر را بار داشتند و بخانه بودند و حجره از برای ایشان عالی کرد و آنها را بجهانم برد و لباس فاخر هر یک پوشانید و از برای ایشان الوان طلاها آورد و آن شب بهترین شها بود و نزد چون نصف شب شد حاکم سلیمان از خواب بیدار گشت و دید که قیامت بر پا شده است و لوای شکسته همگام برافراشته و قصر عظیمی از زمر و سمر وید پرسید که قیامت کسیت گفتند از مرد موحد سلیمان نیست پس آمد بجست پنجم رسید حضرت روی مبارک خود را از او گردانید و شیخ

گفت یا رسول الله روی خود را از منی گردانی و حال آنکه من مسلمم فرمود و اقم عندی البینه انک مسلم شاید بیاورد که تو مسلما شیخ از
 کلام حضرت خیر الانام حیران ماند حضرت فرمود یا بذلت ما قلت للعلویه و هذا القصر لندی هی فی داره امیر و آیا فراموش کرده که
 ما لکن سید علویه چه گفتی بدانکه این قصر از آن شخصی است که آن سید شب در خانه اوست پس از خواب بیدار شد و دید که خاک عالم
 بر سر او شده است چنانچه بر فرق زد و گریست و در آن دل شب غلامان خود را در شهر متفرق ساخت حتی آنکه خود نیز بیرون آمد
 به تفحص آن علویه کسی او را خبر داد که در خانه غلام مجوسی است پس و بخط مستقیم آمد تا در خانه او و گفت صین العلویه گفت عندی گفت
 منیچو اسم او را آن مجوسی گفت آن نشانی است گفت این هزار اشرفی را از من بگیر و او را تسلیم من کن گفت بخدا قسم نمیدهم او را اگر چه صد
 اشرفی بدی چون بسیار اصرار کرد آن کبر گفت آن خواب که تو دیده منم دیدم و آن قصری که تو دیده برای من خلق شده و تو با این سید
 بر من ناز میکنی و التماسنت و لاحد فی داری الا وقد اسلمنا کلنا علی يد العلویه سجد قسم خواب کرده ام من اول بیت من که حکمی است
 بر دست آن سید علویه و این از برکت آن زن شد بر ما و پیغمبر را در واقعه دیدم که بمن فرمود این قصر از تو و اول بیت تو است
 بسبب آن احسانی که به آن سید علویه کردی و شما از اهل بیتید و شما را حق تعالی مؤمن خلق کرده پس بنا برین ای عزیزان و ای
 شیعیان اگر کسی احسان کند بسید علویه بهترین سادات علویه یعنی سید زنان و دختر امیر مؤمنان زینب خاتون و دیگرستین
 و انگ خود جاری نمودن و آن مخدومه را در گریه یاری نمودن آیا چه ثواب دارد و چه فضیلت از برای او خواهد بود بدان که از نصیب
 کربلا چیزی که جگر شیعیان بشیر پاره پاره کرده سیری اهل بیت عصمت است و اگر نه کشته شدن عارفان و ان نیست من کلام مومن
 انابن من قتل صبر و کفایت بذاک فخر اچو دلسا بیشتر نوزد که دختران اهل بی هفیان و زنان یزد و آل مروان پس پرده باشند و در
 خانها و قصرها محفوظ باشند که چشم کسی بر چا دارنا نمفتد بلکه کنیزان و خدمت کاران ایشان کسی نبیند و اما زینب خاتون و ام
 کلثوم و سایر زنان اهل بیت که بغیر از حضرت سید لا نبیا نظری بر قامت ایشان نمی افتاد بغیر از کرب و بیان عالم الا و قد سیان ملا
 اعلی صدی ایشان کسی نمی شنید آه ایشان را بر شران برهنه اند و از کربلا کوفه و از کوفه بشام میسروار میکردانند و گاهی ایشان را
 در مجلس عبید زیاد بی بنیاد و بی چادر و مقنعه بر پا دارند و گاهی در مجلس یزید پدید در برابر آن همه نامحرمان حاضر گردانند چه چنان
 میکوید و غیل در انقیام شعر
 ساجی همی فی الارض با ذر شارق و نا و اما نادای انجیر للصوات
 و ما طلعت شمس و جان غروبها و بالتلیل انجیر و بالعذوات زود باشد که گریه بر اهل بیت کنم مدامی که خورشید
 عالم روشن کرده باشد و ما و امیکه مؤذن ندی اذان در دهد و مدامی که از برای افشای طلوع و غروب باشد و خواهم گریست
 بر ایشان شب ها و سبها و یا رسول الله صبح بقیع و آل زیاد نسکن البجرات به این جهت که خانه رسول الله خراب
 و ویران شد و اولاد زیاد ساکن بودند در حجرهای معمور و آبادان و آل زیاد فی القصور مصونه و آل رسول الله فی الخوات
 و آل زیاد در قصرها محفوظ بودند که آفتاب دما ایشان را نمیدید و آل رسول خدا در دشت ها و کوچه ها بودند و آل زیاد فی حجر
 مصونه و آل رسول الله منتهکات می کریم باین سبب که اولاد های زیاد در لباسهای حریر بودند و اولاد پیغمبر خدا برهنه
 و بی چادر و مقنعه بودند و آل رسول تسبی عظیم و آل زیاد آسن الشرات و حکیم فرزندان پیغمبر بشارت رفت فرزندان
 زیاد بدینا و از غارت با امین بودند و آل رسول الله تحف جوعیم و آل زیاد غلبه الرقات و اهل بیت رسول خدا از بیت

کسریه

سید

مجلس ششم در معرفت امام و بیان آنکه صاحب خلدست

سفر و کسکی و برنگی جسمهای ایشان بخیف و لاغر شده بود و آل زیاد کردنهای ایشان قوی و بزرگ بود و آل رسول ندی
نخوردیم و آل زیاد در رتبه انجملات و آل رسول کلوای ایشان بریده و مجروح و خون آلود بود و اولادهای زیاد بر تختهای حمله
نکته کرده بودند و صاحب سر برده و خمیه بودند و سید علم الدین ظهیری نقلی نقلیون

مجلس ششم در معرفت امام و بیان آنکه چون خدا صاحب است که بر سر همه چیز است

اما بعد فقد قال الله تعالى و ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون و مفسران کلمه ليعبدوا بغير فون تفسیر کرده اند یعنی جن و انس را خلق کرد
مگر از برای آنکه بشناسند مرا و از اهل علم شروع شده که جناب امام جعفر صادق عا باین طریق تفسیر فرمود که ای ليعبدون الامام پرست
بنابرین خلقت جن و انس بلکه خلقت جمیع شیاء محکم و متقنه مگر از برای شناختن امام و شیخ عارف در شناختن امام مضمون این کلام
را مکرر میفرمود که امام محل مشیت است و در احادیث اهل عصمت آمده که خلق الله الاشياء بالمشیة و المشیة نفسها و محال المشیة
یعنی خلق فرمود حق تعالی جمیع شیاء را بمشیت و خلق فرمود مشیت را بفرس مشیت و ایتم محل مشیت خدا و محل مشیت بکلمه جامع در اجمال و لا
قال الله تعالى هنالك الولاية للحق و در مقام تفسیر یادت که چارده معصوم اند و قال الله تعالى و الله فوقهم و هم
تحتی و چارده است و این چارده تن بدانند که حق تعالی ایشان خلق فرموده است کل ممکنات را و چون از صاحب مشیت باوجود
بارید بر ارض امکان اول چیزی که سیر شد عقل اول است و این که آقاسی حضرت امام حسن عسکری امیر مایه که روح القدس فی جنان
لصا و نورا ذاق من حلاوتها ابا کرمه حاصل معنی آنکه عقل اول که عالم حیرت و آن همه استگاه در پنهان بودندش زیر اثر مشیت
چشیده است از باغستان اهل بیت نوبری را و قال شیخ فی الزیة فراحته الدهر من قضای خودم

مملوئین و بالنفیس تعطیل و معصوم فرمود نزول عن الربوبیة ثم قول فی فضلنا ما استطعتم فان کبر لا یرف و الغیب لا
یرف و کلمه لا توصف نازل کنی سدا را از پروردگار برون و ما را داخل میند و بنده بداند پس بگوئید در فضیلت ما آنچه
استطاعت دارید پس بدستیکه در با تمام نمیشود و تر خدا شناخته نمیشود و کلمه خدا وصف کرده نمیشود و در حدیث دیگر
اجعلوا ربنا ثوبا الیه ثم قول فی فضلنا ما شئتم و بدانکه در عالم امکان هر چیزی ضعیفی دارد تا آنکه دلالت کند واجب جل و علا
ضد ندارد مثلا عقل ضد او جبل است نور ضد او ظلمت است کرم ضد او خجل است و کبر ضد او تواضع است و شجاعت ضد او
جبن است و حضرت رسول ص که عقل کل است ضد او اوجبل است و حضرت امیر المومنین ع ضد او شیخ اول است و حضرت
امام حسن علیه و معاوی است و حضرت امام حسین ع ضد او نیز یست که منزل ایشان ماوی است و سیم چنین عقل اول ضد او
جبل اول است و وسایط میان عقل اول و جبل اول را چنانکه حقیر از کلام شیخ فیهلیم باین طوار است که فوق کره هوست
و بالا تر از آن کره آتش است و بالا تر از آن آسمان اول و دوم و سیم و چهارم و پنجم و ششم و هفتم و بالا تر از آن فلک البروج
و عین در آنست که آن کتاب الابرار یعنی عقیق و از آن بالا تر فلک المائل است و کرسی است و عرش و جسم الصل طبیعت
و نفس و روح و عقل اول و تحت مکره آب است و کره خاک و از آن پائین تر هفت زمین است و از آن پائین تر سنگ است
و سیم در آن است که کلا آن کتاب الفجر یعنی عقیق و از آن پائین تر دریا و کاهماهی است و سیم عقیق است و از آن پائین تر
جنم است و طعام و شری و تحت آتشی و جبل اول و بدانکه عقل نور است و جبل ظلمت و هر یک را ذاتی و صفتی است و عقل

عقل

عقل

است تقای شیعیه را از شعاع میدانند و ظل شمس است لعنه الله و شعاع از آفتاب نیست و ظل از آفتاب نیست لکن وجود دارد
بدون آفتاب پس قوام ظل به آفتاب است پس فی الجمله روشن شد که همه ذرات وجود از خوب و بد و سعید و شقی خلقت است
نیوشیده اند که بر ساطع آن حضرت و بالجمله حضرت امام حسین رحمت واسعه الهی است اللهم فی اساک بر حمتک التی سوت
کل شیء و آنحضرت منظر رحیمیت و رحمانیت الهی است و شیخ عارف میفرمود که قیامت را بخواب دیدم و در آن عرصه
بسیار چیز حساب هیچ چیز نبود مگر نقل امام حسین علیه السلام که را بهشت میر و نهجه محبت او بود و هر که را بهشت نمیدادند بجهت عداوت او بود یکی
یکی را بهشت میدادند و میگفتند چه کردی و دیگری میگفتند چرا بر او زیارت نکردی و دیگری می گفتند چرا مال خود را در تعزیه او
صرف نمودی و دیگری می گفتند چرا متابعت او نکردی و مکرر مردگان را در خواب دیده اند و از ایشان پرسیده اند که چه عمل
در آن نشاء نفعتش از همه بیشتر است گفته اند که ستم بر حسین و بما صدق کریمه یوم ندعو اهل اناس با هم در آن روز هر کس با ایشان
مخوّر خواهد شد چنانکه شد ادیان باشد او و فرعونیان با فرعون و مرو دیان با مرو و و ما را با حسین ان شاء الله محشور می کنند
و زمان ما را با فاطمه و خدیجه اما آنکه آن حضرت رحمت واسعه الهی است نمی بینی که چون کسی چپک بدین آنحضرت زند مغرور و مکرر
میگردد و در لحظه کن که چه قدر ثواب از آنحضرت بکاف و عباد رسیده در اخبار آمده که هرگاه کسی آب بخورد و آن جناب را یاد کند و
صلوات بفرستد و بر دشمنان او لعنت کند یا آنکه بگوید صلوات الله علی الحسن و علی حسین و اهل بیت و اصحاب لعنت الله علی قاتل الحسین و اعداء
صد هزار حسنه داده شود و صد هزار گناه او محو شود و صد هزار درجه در بهشت از برای او بلند شود و باشد مثل کسی که صد هزار سینه
در راه خدا آزاد کرده باشد و حق تعالی در روز قیامت او را باروی نورانی محشور گرداند و در حدیقه شیعیه مسطور است که در حضور آن
از ائمه طهارین عافیت شب قدر و ثواب اجاء و اعمال خیر در آن شب مذکور شد شخصی حاضر بود و گفت آه که من در آن شب غافل و
انشاء الغفلت گذرانیدم و بر فوت او تاسف میخورم امام علیه السلام فرمود که عمل تو در آن شب بیش و ثواب تو از همه کس بیشتر است
چه تو در آن شب آب خوردی و امام حسین را یاد کردی و بران ظالمان که بر او ظلم کردند لعنت کردی و از ایشان تبرائ نمودی و اما
و زیارت آن حضرت فرمودند من زار قبر الحسین عارفا بجهه غفر الله ما تقدم من ذنبه و ما تاخر و در حدیث دیگر فرمودند که تغفر له
ذنوب حسین بن شش و هیچ الی الله و علیه و زر و لا خطیئه الا و قد محبت من صحیفه آمرزیده میشود و گناهان پنجاه ساله و بر میگردد و پهل خود
حال آنکه نیست بر او وزری و نه خطائی مگر آنکه از نامه موهبه است و علامه مجلسی روایت کرده حدیث معتبری از حضرت صادق
که آن حضرت فرمود که چون شخصی زیارت حضرت امام حسین برون رود و در کام اول که بر میزد گناهانش آمرزیده میشود و مخصوص که
بر آن حضرت فرموده اند من ذکر حسین عنده قفاض من عینیه و او مثل اس الله بآبیه غفر الله له ذنوبه و لو کان زبدا بحر هرگز نرزد او مذکور شود
و ظل او بر مظلومیت او بسوزد و گریه کند اگر چه گریه او مانند پر کسی باشد حق تعالی همه گناهان او را بیا مزد اگر گناهان او مثل کف باشد
اما تربت او فرموده اند که شفاء من کل داء و اما من کل خوف چه بسیار بیماران خورده اند شفا یافته اند و خائفان با خود داشته
اند و امین شده اند حتی آنکه اهل دریا مکرر شده که کشتی ایشان طوفانی شده شرف بر غرق شده بودند و اهل کشتی دل بر هلاکت نهاده
اند پس اندکی از خاک تربت در دریا ریخته اند فی الفور آرام و قرار گرفته و حضرت صادق فرمود که هر که تسبیح خاک آنحضرت را
بجوداند بهر استغفاری هفتاد استغفار برای او نوشته شود و در حدیقه شیعیه مسطور است که هرگاه کسی در خاک گریه نماید فون شود از

خصیصه

بسیار

بسیار

بسیار

مجلس هشتم در معرفت امام و بیان آنکه صاحب غرض است اندک هر چه چیز که بخواهد

روز قیامت فارغست و بیابان و دریا و اخل مشیت می برند و در حدیث دیگر است که آن زمین را با هم که در آن زمین دفن شود و مشیت داخل میسازند تا آنکه آن حضرت منظر جمیعت و رحمانیت است تصور کن که فیض آنحضرت از آنجنت که او محل مشیت است بکس که فرسیده بکس بلکه جمیع ممکنات و همه ذرات وجود رسیده است و هر کاه بعضی از آنها که مغنویت تو درک نمیتوانی کرد و لکن بعضی از آنها که صورت درک میشود مثل آنکه هر ساله بلکه هر ماه و هر روز صد هزار کس سینه برکت آن بزرگوار سیر می شوند و صد هزار تشنه سیر میشود و صد هزار تشنه سیر می شود و صد هزار برهنه به قصد سیر و لباس می رسند و صد هزار برهنه مقروض و مدیون کت نام او قرض ایشان داده میشود و صد هزار بیمار بجزه او شفا می یابند و صد هزار دلیل و خوار بجهت او عزیز و با اعتبار میشوند مثل آنکه خواهد بزرگی از بزرگان مثل حاکم یا پادشاه یا مجتهد و عارف و مانند ایشان اینها را بخانه خود ببرد و سهولت این امر از برای او دست نمی دهد و چون تعزیه داری بر پا کرد و نام تعزیه در میان آن مد ممکن میشود و مثل آنکه هر کاه کسی خواهد که در خانه اش یا مسجدش جمعیت شود و از او اسکان بهم نرسد چون تعزیه داری بر پا شود و میشود و مثل آنکه در اعط هر کاه هزار آیه و حدیث بخواند و نام مبارک آن حضرت که زینت منزه و سجده و زینت اسمانها و زمینهاست در آخر آن بخواند و کویا هیچ بخواند و موعظه نمودند و صد هزار کس برکت آن بزرگوار نجات می یابند یکی از طبله بگوید که وقتی گرفتار شدم به یکی از لشکریان سلطان و هر چه او را بجز و رسولی قسم دادم سودی نیخشید تا آنکه او بحسین علی ه قسم دادم چون نام حسین را شنید دست از من برداشت و کرامات و خارق عادات چند که شنبه بخیزد که از آن حضرت است که اسماال بدست داریم که علماء العارفین می یابند از او غم نمی یابند مگر آنکه ایشان گفته شود که است اول آنکه نام او دختر کسی را نمی توان بر منبر و در مسجد و محفل و مجلس بسیار قبیح است و اما نام زینب خاتون و ام کلثوم و سایر زنان اهل عصمت زینت مسجد و منبر است و محفهاست چنانکه زینب و زینب در کتاب مکتور میشود و شهادت میدهد بر این مطلب که است دوم آنکه هر صحبتی که از آن شیرین تر نباشد سه دفعه یا چهار دفعه بیشتر نمیتوان شنید حتی احوال خیر مال دنیا و دین و اسم مبارک امام حسین و صحبت شهادت او و شهادت علی اکبر و حاسم و عباس او که ام یک است که هزار مرتبه شنیده آید و قیامه میشود کویا خود در فتنه آید و نفس مطهر او را چون غلطی دیده آید یا سر مبارک او را چشم خود بر نیزه دیده آید یا صدی العطش طفلان او و ناله وزاری زنان و دختران او را گوش خود شنیده آید که است سیم آنکه اشخاصی بسیار از بزرگان مثل شاهان و شاهزادگان و علماء و مجتهدان به اندک زمانی قبل از این گشته شده اند یا مرده اند یا آنکه اندک وقتی قبل رفته و غارت شده و آنها را کسی نام نمیرد و بحسب الهام یا دنی کند و گفته شده است و هر مصیبتی که عظیم تر نباشد همین که پنجاه سال یا ده سال گذشت تمام میشود و اما آن حضرت که از زمان شهادت او تا پنج این کتاب هزار و سیصد و بیست و دو سال است ماتم او در میان خلق تازان است و مرتبه که کویا در سال گذشته این عمل شده و هزار سال دیگر چنین تازه خواهد بود حتی شهادت هر پیغمبری و پیغمبر زاده و هر شنیدی از اول دنیا تا آخر دنیا تا امروز بود و هر آن که در میان مردم گفته شده است و شهادت آن حضرت در میان آمد مردم شهادت جمیع شهدا را فراموش کرد و بگذرد

کویا دیده زمانه ماتی را که شود	هر ساله بد هر تازه جزا تم تو	و روز بروز در از و یا دست	و این نیست مگر از جانب خدا و چیری که
خدا فاعل دست باید که چنین باشد پس	هم حسین و کریمین را در خطه کن که چگونه لازم و ملزوم یکدیگرند	مثل آتش و ختن آتش و پخته تا	کفنی در یکدیگر و آن حضرت قیل العبره است نام آن حضرت در نزد هیچ مومن و مؤمنه مذکور نمیشود مگر آنکه گریان است حتی در روز عید

کریز

و مکرر شده بعضی از عیدها در عاشورا یا در ایام غزوات اتفاق افتاده شیعیان سرور دارند و اندوخته بر بارگاه دارند بدینکه شما
 شیعیان زمین آن حضرت سید محیا که برک زمین است و درخت است و درخت بی برک زمین ندارد و تا قلب حسین متاثر و متحرک نشود
 قلب شما متاثر و متحرک نمیشود و فی الحدیث قال رسول الله ﷺ شجرة طيبة اصلها و علی فرعها و فاطمة تلقاها و الحسن و الحسین ثمارها
 و شیعیان او را قما بالی برک که شیعه است خاک نمیشود که معاصی است پس درخت خود را حرکت میدهد و خاک از روی برکت میریزد
 پس کریمه نمودن از قلب حسین است شیعیان ما قد خلقوا من فاضل طیننا و عجنوا بنور و لا یقربنا دال آن حضرت بدو نیاید دل شما بدو نمی آید
 و شیخ عارف مکرر این حدیث را میگفت که کسی بخدمت معصوم ۳۲ عرض کرد بسیار است که محموم و معصوم و اندوخته می شود بی سبب این
 از چه جهت است حضرت فرمود در آن وقت هم و غمی بر دل امام نداشت داخل شده و چون شیعیان از آن حضرتند پس از این جهت ۴
 غم نیز بر دل شیعیان داخل میشود پس شیخ فرمود که اشتقاق شیعه از شعاع است و هر کدورتی که باقیاب میرسد فی القوس شعاع او نیز میرسد
 و میفرمود که نمی بینی که شیعیان کریمه میکنند بر سادات مظلوم شهید خود و در حال کریمه و پیش از کریمه مطلقا و اصلا خطه قوا علی و تقی
 میکنند و کریمه می کنند بلکه در آن وقت که کریمه میکنند غافلند از ثواب و فرمودش کرده اند و پیوسته کریمه می کنند لا ینهم منه و الحمد لله رب العالمین
 وارد شده که معصوم شیعیان فرمودند که بخدا قسم که خدا اعمال شما را قبول می کند و پس شما را می امرزد و پس چون جان مؤمن بکلی او
 میرسد شاد و خوشحال میشود و حاضر میگردد و نزد او رسول خدا و امیر المؤمنین و جبرئیل و سفارشش اومی کنند و گفن و جنوب او را از پشت
 می آورند و در قبر وی در ای دورهای بهشت بکشاید تا قائم عا ما طاهر شود و حق تعالی او را مبعوث گرداند لبتیک کویان و با بجله
 شیعیان برای آنجانب کریمه اند بلکه همس و هم چیزان حضرت کریمه اند حتی آنکه مرغ بر لب بام صبحه میریزد از غم آن حضرت است
 و طفل و دل شب در کهواری کریمه می کند از غم آن حضرت است و دیوار شکست بهم میرساند از غم آن حضرت است و مؤمن که از
 ترس خدا میگریزد از غم آن حضرت است و سرخی که در وقت غروب بهم میرسد از غم آن حضرت است و هر سنگی که از کوه می افتد از غم آن حضرت
 و هر چه از هم میاشد از غم آن حضرت است و هر دل غمناکی و هر صدائی و هر شکنجی و هر صوری که در عالم میشود همه از غم آن حضرت است
 چنانکه مرتبه شیخ که گذشت و آل برین است که کل انکسار و خضوع به و کل صوت فهو نوح الهوا هر دل شکسته و هر بدن خاضع و خسته و
 هر چوئی که میشود یا شکسته همه از مصیبت آن حضرت است و هر صدام که در پوست نوحه پوست که بر ماتم آن حضرت میکنند فخل بقعة
 بباقره که بلال مکان بر بقعه ای بن قبر است و همه کانا که بلاست و کل یوم یوم و انما یغض شرب الماء علی من و همه روزها روز
 عاشورا است و همه ایام ائمه شهادت آن حضرت است که غم کرده است آبرابر هر کس از شیعیان که یا شامند و السیف تقری غم
 باکیا و الترحیم فی قائما و انما آن خجسته که کوی مبارک او را بر سپه اول کریمه میگردد و بعد می برید و آن نیزه که بر پهلوی او نشسته است
 راست نمیشد و خبر شهادت آن حضرت را میدوید و کریمه میگردد و بعد خم میگردد و بدو بر پهلوی نازنین او فرو میگرفت تبکیه حربه جاریست
 علی خیمانه و آن تدق التقر و آن اسبها که بر جسد مبارک او میدویدند و کریمه میکردند و در جسد او میدویدند و دست و استخوانهای سینه و پشت
 او را بهم کوبیده نرم کردند و با بجله کعبه معطره از غم آن حضرت سیاه پوشیده و آسمان از غم آن حضرت جامه نیلی در بر کرده است
 و بعضی آنکه هلال محترم در آسمان نمایان میشود و بلی که خال خلق در کون میشود حتی آنکه خیل الرحمن از این غم بسیار شد نوح القدر
 نوحه کرد که اسم مبارکش نوح شد و امسایل مادی الوعد پوست سر و دیش را کنند مطا طایل ملک عذاب را و گفت بهر خجسته

شیعیان

شیعیان

که خواهی من ایشان را هلاک کنم قبول نکرد و فرمود که میخواستم در این بلیه تاسی وقت که بمحسین علی و زکریا چون این خبر شنیدند روز
از مسجد بیرون نیامد و گذاشت که کسی بر او داخل شود و پیوسته ناله و گریه و بقراری مینمود و از خدشواں نمود که پسری باو عطا فرماید و
شود و اما عیسی ۲ یکبار به جامه در خم کرد و در ۲ چون این خبر بمحسین رسید ۲ و هم چنین حضرت رسول را و گریسته
و فرزند خود را فدای او کرده و حضرت امیر المومنین را و گریسته و پدر خود را فدای او کرده و خاتون قیامت را و گریسته و جان خود را
فدای او نموده و امام حسن مجتبا را و گریسته و اولاد او مجاد را فدای او کرده و حضرت سیدنا جعفر چهل سال را و گریسته و حضرت عباس
هزار سال را و گریسته و سایر معصومین مدت عمر گریسته اند و کل موجودات گریسته اند حتی تمند و موجوس در بعضی از بلاد هند وستان
چون ایام عاشورا شود مردم آنجا از زن مرد در محراب و در میان خاک و خاکستر نشینند و سرهای خود را برهنه نمایند و خاک بر
و ناله های زار زار از دل افکار می کشند از ایشان پرسیده شده که شما هر ساله در این ایام چه چنین می کنید گفتند نمیدانیم و لکن چون این
ما چنین کردند ما نیز می کنیم و انقدر تضرع کرده ایم که هر سال که عمل را نمیکشیم در آن سال برصاات یعنی باران نمی آید اری اگر کفار گریسته
اند اما خلفاء که طینت ایشان از ذات جلال است و منافقین و شیاطین که طینت ایشان از سجن است که از شعاع جلال است
ایشان هرگز گریسته اند بگریه ظاهری اما بگریه معنوی که عبارت از انفعال است آن اشقیان نیز گریسته اند و از جمله منافقانی که بگریه ظاهر
گریسته اند بنی امیه و اهل شام و اهل بصره و اندو و ارد شده که چند روز مان سابق در خانه جا می گرفت و وقت طعام خوردن حاضر میشد
طعام بنزدش میرساند و بنخورد و چون حضرت امام حسین را شنید کردند از آبادانی هرون رفت و در غرابها و صحراها و کوهها جا گرفت و
گفت بدمتی هستم شما فرزند پیغمبر خود را می کشید من این سیستم که مرا می کشید و محصور فرمود تا حضرت امام حسین را شنید کردند چند روز با
پیدا نمیشد و همین در شب ظاهر میشد و از آن روز قسم خورد که در آبادانی جا نگیرد و پیوسته روزها روزه میباید و اندوهناک و چون
میشود افطار میکند و گریه می کند بر حضرت امام حسین تا صبح و از آنجمله حبیبان و ملائکه را و گریسته اند و چند مرتبه خوانده اند و او را و شده که
بسیار نفر از اهل کوفه بقصد یاری آنحضرت بیرون آمدند از کوفه شب در قریه فرود آمدند که او را شاهی میگفتند تاگاه دوم روز دیشب
پیدا شد یکی جوان و دیگری پسر و بر ایشان سلام کردند پس آن مردی گفت منم مردی از جن و این جوان پسر برادر من است و میخواهد یاری امام
مظلوم برود پس آن جنی پیر گفت که شما در همین مکان باشید من پرواز میکنم و از برای شما خبر میاورم پس یک شبانه روز غایب شد
و روز دیگر صدای او را شنیدند و او را ندیدند و شعری چند بنویختند که مضمون آن این بود که خاک بر سر شما شده و آنچه باید بشود شده است
پس کوفیان دانستند که آن حضرت شهید شده بر ششتم مردی از قبیله بنی تمیم کوید که از مقام حضرت امام حسین با دشمنان خبر داشتیم چون
شب بعد از عاشورا شدند در زاویه خایه خود نشسته بودم بامردی از قبیله خود که صدای ما تفری را شنیدیم که میگفت شعر
و الله ما جئکم حتی بصرت به بالطف من غیر الخدین مخورا قم خدایا دم بسوی شما تا آنکه بچشم خود دیدم که او را در صحای کربلا شکر کرد
و خواره او را بر خاک مالیده بودند و حوله فیته مذمی بخور برسم مثل المصابیح الدجی نورا و بر دور او جوانانی دیدم که صورتها
ایشان از رویشنا می ماند چرخها بود که در شب تاریک روشن کرده بودند همه گشته در خون غشته و از سلقو قهای ایشان خون جاری بود
کمان اکسین سر جاست مضاعف الله یغلم انی لم اقل زورا حسین در میان ایشان مانند مشعل پر نور روشن بود خدایند که در آن
می گویم آن مرد میگوید که ما قتیق مرن انت رحمت الله گفت من هرگز در قبیله حبیبانم که در یصیبن میباشم و بقصد یاری امام حسین رفتم بودم

حزین

که جان خود را فدای او کنیم وقتی که رسیدیم که آن حضرت را شهید کرده بودند کمال بحسرت و ناامیدی بقبیل خود بر میگرددیم
 بعضی از کتب سماوی و مطبوعات که حق تعالی فرمودی پس آیدم بدانکه آسمان خزانه فرشته گان است و بهشت خزان جود و غل
 و دریا خزانه درمای آبدار است و کوهها معدن کوههای باقیمت و اعتبار است و سینه احرار محزون اسرار قدست
 و لهای دوستان من عزیزانه زده و غم است و ناخذ المنکره قلوبهم من دلهای شکسته دوست میدارم بیت
 آن روز که آب و خاک بر هم زده اند بر طینت آدم رقم غم زده اند و با بجملة حضرت امام حسین چنانکه در اصل روز المائ
 الوجود بود در قابلیت طیبیه و قابلیت خبیثه قطر الماء فی الاصف در آونی بطن الافاعی صارت سما مانند قطره آب که در صند
 داخل میشود و در آید غلطان گردد و در شکم افی داخل گردد و زهر مار گردد و چنانکه انهمون در تفسیر امام حسن عسکری مطبوعات همچنین
 نام مبارک او هم چنین است تربت او هم چنین خون او هم چنین آب دیده که کند گان و با بجملة جمیع آنچه تعلق با حضرت دارد همه بهشت
 بر مومنین و ناز است بر کافران اما نام مبارک آن محبوب قلوب مومنان و مخدوم اهل زمین و آسمان که لفظ حسین است احوال در صند
 قلوب شما و سینه های پاک نازنین شما می اندازم اسگ می شود و مر و آید آید و میکرد و از چشمهای شما بیرون می آید و اگر در بطن افی
 اضنی نواصب و خوار اندازم فحش میشود و از دمان ایشان بیرون می آید که چون نام حسین را شنوند از زبان برید ما به آن حضرت ناز می آورند
 و کاشی آن حضرت را سب می کنند و کاهی لعن اما تربت انجباب چون شیعیان و مومنان بخورند شفاست از هر دردی و هر گاه
 دشمنان را بخورند باعث مرض میگردد و همچنانکه موسی بن عیسی که از خویشان هرون آرتشید بود تربت مقدسه او را از رو
 استر عمل کرد جمیع حشای آن ملعون از قلب و کبد و ریه و طحال همه در طشت رحمت و از همان حبه جهنم واصل شد و تشریف آن
 ماهو شفاء و رحمة المومنین و لایزال الطالمین الا حصار و اگر از راه دمان بخورد شاید و از نیز این حالت روی میداد و اما خون مبارک
 آن حضرت چون بر قابلیت طیبیه مستعد میریزد و شفا می آید و مانند آن دختر یهودی و بران عبید زیا میریزد باعث
 مرض خفث آن مردود میشود اما آب دیده که کند گان او خازنان بهشت از باب حیوان مزوج میکنند عذب و لذت
 آن زیاده میشود و در جهنم با جمیع صددید جهنم از مزوج میگردد شدت و حرارت و عذاب او هزار برابر زیاده میشود و
 قطر الماء فی الاصف در آونی بطن الافاعی صارت سما الالغنه علی القوم الظالمین الملعونین المردودین

مجلس نهم در بیان محمل از اخلاق کریمه الشیعه

اما بعد حق سبحانه و تعالی میفرماید در قصه فرعونیان سلف و هلاک ایشان کم ترکوفی جنات و عیون و زروع و مقام کم
 و نعمه کانیها فاکهین کذا لک و اورشنا ما قوما آخرین فما بکت علیهم السماء و الارض و ما کانوا متطهرین یعنی چه بسیار واکذا را
 بعد از خود از بهستان و چشمها و ذراعتها و خانههای بسیار خوب و منازل کریمه رفیع و نعمت مائی که بودند در آنها خوش
 می گذرانیدند و بعد از هلاک ایشان بدیکران میراث دادیم و بر هلاک ایشان آسمان و زمین نگرست و نبودند حملت و آوازه
 تا وقتی دیگر یعنی پاک نداشتیم از هلاک ایشان و اعتاء بوجوه آنها نکردیم بدان ای برادر که مفهوم قرآن حجت است همچنان که
 منطوق آن حجت است و این در چند مثال بیان میشود یکی آنکه کریمه است که ما شهدتم خلق السموات و الارض و لا خلق انفسهم و ما
 کنت متخی المظلمین عنضدا و ارد شد که حضرت رسول ص ۴۴ بجهت حکمتی فرمود اللهم اعز الاسلام بعمر ابن الخطاب و ابی جحل بن هشام

که چون حضرت موسی بن عمران بکوه طور رسید حق تعالی فرمود اخراج نعلیک از کعبه بالوا و المقدس طوی کعبین خود را بدینیکه
 تو در وادی مقدسی و اما چون پیغمبر پای مبارک بر فرش نهاد و خواست نعلین را بکند خطاب رسید لا تخلع نعلیک ای محمد کعبین
 نمود که عرشش را به او شرف می یابد و معنی عرفانی آن اینست که ای محمد محبت فاطمه و حسنین را ز دل خود بیرون کن که ایشان را
 برای تو در مقام شفاعت در کارند معین تو اند بخلاف اهل بیت موسی و نعلین بحسب تاول کنده از زن و فرزند است و بکند
 حمزه غم رسول است رسید شهادت می گفتند و حضرت امام حسین را نیز سید الشهدا میگویند و حال آنکه حضرت حمزه بن عبدمنظف نسبت بحضرت الشهدا
 نسبت از راه است کمال عالم و فوق میان زمان این است که حمزه سید الشهدا عصر خودش بود و امام حسین سید الشهدا عصر خودش و عصر گذشت
 و عصر آینده و سید الشهدا اولین و آخرین کلا و طراجمی بود که هر شهیدی که از او دنیا تا آخر دنیا است از دنیا و او یا حتی با اهل عالم
 و سایر ائمه هم به در معنی شهادت تحت او میروند و از نسل او میروند و آن حضرت در این غمی پدر همه و بزرگوار همه است حتی بحضرت رسول
 و امیر المؤمنین و امام حسن و امام حسین و آن حدیث که میفرمود حسین بنی و نامن حسین یعنی حسین از زمان است و جزو آن است
 یعنی در همه جنسین از حسینم و جز او میمانی در شهادت کما اشاره شیخ العارف فی مرثیه الی هذا شعر سماوی رتبه از خرمحمد لا
 ما لها فظا الا وهو مقتول المناقب لا دون مصیرعه ما فرقه منفره فی الکون حقول لذاک کان سیهل اخوه کذا من حقول
 معصوم فرمودند که چه شهیدی نیست که اگر امکه آرزو میکند که کاش حسین علی شهید شده بودم و با او داخل بهشت می شدم و اما او احوال
 مال آن بزرگیده حضرت و احوال و صفات حمیده و اخلاق پسندیده آن عظیم المثال از علم و حلم و عصمت و غفقت و عبادت و ولایت
 و سخاوت و شجاعت و جود آن حضرت بسیار است و ما در اینجا از هر یک اشاره اکتفا می کنیم اما علم آن حضرت معلوم است که جمیع
 که در دست شیعیه است بحضرت امام جعفر صادق علیه السلام میگویند و آن حضرت از امام محمد باقر میراث دارد و او از حضرت سید الشهدا
 و او از امام حسین میراث دارد پس هر یک که جمیع علوم از آن حضرت رسیده است منقول است از حضرت سید الشهدا که آن حضرت با وضوح
 بنات فرمود که ما عظم انما فی کمال علم خداوند است و بیان خود در کتاب خدایت ما سید نم نیست نزد احدی از خلق خدا آنچه نزد
 خداست زیرا که محل را زبانی نهان خدایم پس بستم نمود و فرمود که ما عظم آل الله و وارث رسول الله اصبح کفایت حمد میکنم خدا را برین و در
 مجلس سابق حکایت روح القدس گذشت و اگر از جمله و تواضع و سکارم اخلاق آن امام آفاق می پرسی و او شده که روزی میان آن حضرت
 و محمد حنفیه سخنی جاری شد و بگوید که از یکدیگر جدا شدند پس محمد حنفیه آن حضرت نوشت که ای برادر پدر من و تو هر دو علیست و
 پدر از من زیادتی نداری و لکن ما در تو دختر نهی است اگر ما درین پادشاه روی زمین شود ما در تو میرسد چون نامه من بتو رسید و مرا بخشنود
 کرد آن که تو سزاوارتری بفضیل و احسان و التزم میکنم و رحمت الله و برکات چون حضرت نامه او خواند در ساعت توجه خانه او شد و او را از
 خود ارضی نمود و دیگر در میان ایشان که دورتی واقع نشد روزی کجی از ساکنین گذشت که عبا ی خود را افکنده و نشسته بودند و آن خشکی
 در پیش داشتند و بخوردند چون خبر ایشان رسید گفتند ما هم این رسول الله الی الغد چون او را دعوت کردند آن پادشاه دنیا و دین و فرمان
 فرمای روز جزا و پسین از آب فرو آمده با ایشان نشست و تناول فرمود و برایت دیگر از ایشان عذ طیبید و فرمود و ما ان شما تصدق است
 و بر من چهره است و بگویند من اجابت شما کردم شما نیز اجابت من کنید و ایست از آنجا برد و ضیافت کرد و انعامات فرمود مثل این ریز
 از حضرت امام حسن عسکری روایت کرده اند که اگر از عبادت آن حضرت پیروی کنی حدیث تو را پس است که ابن طاووس علیه الرحمه روایت

مجلس هفتم

مجلس هفتم

مجلس هفتم

مجلس هفتم

مجلس هفتم

مجلس نهم در بیان مجلی از اخلاق کریمه سید الشهدا

گردد که گفتند بخت امام بن العابدین که ما قتل و کذا بیک چه بسیار گشت فرزندان پدر تو حضرت فرمود و العجب کیف ولدت
 و ابی الصبیح فی الیوم و اللیل الف کعبه من تعجب می کنم که چگونه متولد شده ام و حال آنکه پدرم در شبانه روزی هزار رکعت نماز میکرد
 و وارده شده که آن حضرت بیت و پنج حج پیاده بجا آورد و شران و محملها از عجب او می کشیدند و روزی یکی با حضرت گفت چه بسیار است
 از پروردگار خود فرمود که از عذاب قیامت ایمن نیست مگر کسی که از خدا ترسد و آن حضرت اثم اندک بود و چنانچه خاتون قیامت فرمود چون
 بفرزندم سین حاضره شدم و چون بخلوت می شستم در جای نماز خود صدای تسبیح و تقدیس حق تعالی از شکم خود می شنیدم و آن حضرت وقتیکه
 بزبان آمد گفت الله اکبر و کلام اول در وقت حرف زدن الله اکبر بود آه و او یلا و اخرنا سر مبارک او را میبرد و بر نیزه می کشید پس میگوید الله
 آه جاورس یک یار منبت محمد مترلا بد ما میترسید قتلک عطشان و لم یترقبوا فی قتلک التزل و التا و یلا و یکر و ن بان قلت
 و اما قتلک بک التکر و التکر و در روز عاشورا حلت عبادت یک شب می طلبید و از این معلوم میشود که چه عشق عجیبی داشت و در تمام آن
 صدای مبارک او و اهل بیت او و اصحاب او با دعا و ترویات و نماز و مناجات بلند بود و در ظهر عاشورا بان محل نماز ظهر را بجماعت
 میکنند و وارده شده که چون اصحاب بجناب بسیار رشید شدند چیزی که مخالفان زیاد و شد ابو تمامه صابری بخدایت حضرت سید الشهدا
 و گفت یابن رسول الله جانم فدای تو باشم و مخالف تو زدیک شده و من میخواهم جان خود را فدای تو کنم و آرزو دارم که نماز ظهر را با تو
 در ایام که نماز و دعوت چون آن برگزیده اله نام نماز را شنید پس از دل پر در کشید و سر به آسمان بلند کرد و فرمود نماز را بیادم آورد
 خدا تو را از نماز گذارند کان بگرداند لی اول وقت نماز است ازین کافران حلت طلب نمائید تا نماز کنیم چون التماس کرد و ده حصین بن عمر
 لعنه الله گفت که نماز شما قبول نیست حبیب بن مظاهر گفت ای خدا را مکار نماز فرزند سید را قبول نیست و نماز چون تو منافق مقبول
 این میر حکایت کرد و ثمانه حبیب حبیب شمشیری بر روی اسب او دووان ملعون از اسب در کرد و حبیب خواست او را بقتل رساند اصحاب
 او هجوم کردند و آن ملعون را بیرون بردند و زهری بن قیس کجلی و سعید بن عبد الله خنی در پیش روی آن حضرت ایستادند و جان خود را
 فدای آن جان غامیان کردند و حضرت با بقیه اصحاب خود بجماعت نماز کردند و بعد از آن نماز خوف و هر تیر و نیزه که از لشکر مخالفان
 آن حضرت می آمد ایشان بجان میخوردند تا آنکه حید سعادت سندان بسیاری زخمهای تیر و نیزه بر زمین افتاد و می گفت خداوند
 لعنت کن ایشان را مثل لعنت عاد و ثمود و خداوند سلام را بر پیغمبر خود برسان و او را اعلام نما از الم جراتی که یافتیم در نصرت فرزند
 دل بند و خداوند امن یاری فرزند پیغمبر تو کردم و حاجت خود را میداد و گردان چون شربت شهادت نوشید سیزده چوبه تیر و در بدن
 جا کرده بود و زخم شمشیر و نیزه سجد داشت و بعضی گفته اند که حضرت را فرصت نماز جماعت ندادند هر یک حد نماز کردند و اگر از
 عجز اب و قارقی عادت آن باعث یکجا موجودات پرسی ایضا از حد و حصر بیرون است قل لو کان الیک جبر و الا انما نمیدانند نهال
 مگر حکیم خبیری که آن حضرت را محل مشیت خود قرار داده از آنجمله وقتی مردم از کمی باران شکایت کردند و عرض کردند به آن جناب که طلب باران
 کن از برای ما آن حضرت دعا کرد و از برای ایشان و هنوز دعای او تمام نشده بود که باران از آسمان فرو ریخت و اعرابی از بعضی نواحی آمد
 و گفت رودخانه ما دیدم که آب جاری شده بود و در صحرای موج میزد و دیگر آنکه طفل شیر خواره را بسخن در آورد و گویا که را ندید و دیگر
 آنکه آن حضرت اصبع بن بناته را یک چشم به هم زد و آنرا کوفه مسجد قبا حاضر کردند که در مدینه طیبه است و حضرت بر روی او شستم
 و فرمودند که ای صبیح حق تعالی بادار منظر سلیمان کرده بود که تا چاشت یکماه میرفت و در سین کیمه و بعد از آن عطا کرده است گفت

عبدالله

نسخه خطی

نسخه خطی

سجده قسم که راست میگوئی این رسول الله و دیگر اگر با پیوستی در میان دو چشم و بهم رسید آن جناب آب دهن من خیر بیان نمود
 در آن موضع انداخت و فرمود که خدا شکر کن که حق تعالی آن جناب را از تو دفع کرد و جای که یونس سجده افتاد و شکر حق بجا آورد من فرمود که
 آینه بردار و نظرت کن چون نظر کردم شری زان علت ندیدم و نیز منتهی است که در آن آن حضرت جیادت بیماری رفت که تب شدیدی
 داشت بعضی که آن حضرت پای مبارک حبه او گذاشت تب از بدن او گریخت و آن بیمار عبد الله بن شدید لعش بود عرض کرد
 رضیت بما او تمیم جهات حق و اکتی به رب غنم راضی شدم که منتهی حق تعالی شما داده است و تب از شما نمیکرد و حضرت فرمود و الله
 ما خلق الله شیئا الا و فی امره بالاعمالنا بعد قسم که حق تعالی چیزی خلق نکرده مگر آنکه او را با ما عست ما فرموده که ما را که میگویند ان لا تقر فی
 عدو او و بنا که کوفی غارة لذون فیما بال ایا امر کرد و تو را حضرت امیر المومنین که نزدیک نشوی مگر بدشمن یا کنه کاری که کفار و منافقان
 او شود پس چنانچه در غیر و ثون آمدی و وار و شده که در زمان آن حضرت دوم و با یکدیگر صحنه کردند در باب زن و فرزند او و هم
 می گفتند که این زن و فرزند از آن است چون خدمت حضرت عرض کردند مدعی اول فرمود که بنشین پس آن زن را فرمود که راست بگویش از
 آنکه خبر داده تو را بدرد و رسوای گشت این مرد که نشسته است تو هر من است و آن دیگر را نمی شناسم حضرت مدعی به آن طفل شیرخوار کرد
 که من نوز بسخن نیاید بود نسیم و کلم باذن الله که ما در تو راست میگوید آن کودک با عجز از آن حضرت بسخن درآمد گفت من نه از انیم نه از آن
 پدر من فلان مرشدان است و چون آن زن زبانی محسنه کرده بود حضرت فرمود که او را سنگ نثار کرد و آن طفل بعد از آن دیگر سخن
 نگفت و اگر از غایت و جوان مردی آن حضرت میرسی پس من دو اوصحت کسی که جان مقدس خود را از حق تعالی دریغ ندارد از انفاق
 مردان مال خود را بقتل و دروغ بخورد و دشت چنانکه در آن چند شعری که منسوب به دست میفرمایند که و ان کانت الاموال لبتک جمعها
 فما بال متروک به کثرة یحیل یعنی اگر مال از برای واکذاشتن است جمع نهایی صیت حال جو فردی که بخر واکذا ردنی کل کند و بهر
 و راه خال انفاق نماید دارد شده که اعرافی بخدمت امام حسین آمد و گفت یا بن رسول الله من دینی شده ام و از ادای آن
 عاجز و با خود گفتم که باید سؤال از کریم ترین مردم کردم که در سیکه در میان مردم از تو گریتم باشد بجان ندارم حضرت فرمود ای اعرافی من
 سئوال از تو سؤال میکنم اگر کی را گفتی ثلث او را به تو دهم و اگر جواب دو تا را گفتی و ثلث او را به تو میدهم و اگر سه تا جواب دادی
 بنمس از تو میدهم اعرافی گفت یا بن رسول الله امثلک یسل عن مثلی و انت من اهل العلم و الشرف حضرت فرمود که شنیدم از
 خدمت رسول خدا که یفرمود المعروف بقدر المعروف یعنی بقدر معرفت سائل باید به او چیز داداری چنین است هرگاه عشر درهم
 بسائل دوی زیاد داده و هر کار دنیا و دنیا را تو باشد و آن القمه لنی و در دمان عالم عاف بگذاری هنری نکرده با بجه اعرافی
 گفت سؤال کن خواهی اگر تو نام جواب گویم و اگر نه نام از جناب تو سؤال میکنم و یا دیگریم حضرت فرمود ای اهل الفضل
 اعرافی گفت الایمان بالله ثم مود فیما النجا من المملکه نجات از ممالک بجه حیر است اعرافی گفت لثقة بالله اعتماد بجه
 نماید زین الرجل زینت مرد در چه چیز است اعرافی گفت علم حکم علی که به آن بر داری باشد فرمود اگر این نداشته باشد نیش
 در چه چیز است گفت مال من و ثروت مالی که به آن جوان مردی کند فرمود که اگر این را نیز نداشته باشد گفت فقر صبر و
 پستی که با او صبر کند فرمود که اگر این را نیز نداشته باشد اعرافی گفت صاعقه من ایما تحرقه حضرت تبسم فرمود و کینه زری
 که فدا از شرفی بر آن بود نیز داد افکند و انکسر خود را با او داد که کلین او بدوست در هم قیمت داشت اعرافی برداشت و گفت

در این معجزه
 حضرت عرابی

مجلس نهم در بیان مجلس از اخلاق کریمه حضرت سید الشهدا

از سید محمد حجت یحیی رساله خدمت میزند که رسالت و امامت را که واکند و در کجا قرار دهد و فی الزیارة الجامعة بعد و الله من والاکم
 و ملک من عبادکم رؤیت کرده اند که عبد الرحمن سلمی یکی از فرزندان آن حضرت را تعلیم داد و چون کودک بسوره حمد رسید آن سوره
 در خدمت آن محبت محبوب ازل و آن عارف سجده و تلاوت و لم یزل خواند حضرت معلم او را طلبید و مهر را شرفی طلب و مهر آرد و سیاه بود
 خطا فرمود و شافاه در آن دوران او را بر راجو هر کرد و دیدم مردم گفتند که مراد و انقدر نبود حضرت فرمود که چه میگوئید این کسی است که فرزند
 سر احمد خاقلی که کرده و این عطایه نماید و در برابر آنچه بفرزند من آموخته است پس این دو شعر را خواند که اذ جادت الدنيا علیک فی ذلها
 علی الناس طرقت ان تقفیت فداک و فیما اذ اهل قبلت ولا یجل یقینا اذ اما تولت یعنی هرگاه دنیا بر تو خود بخشش
 نماید و بتو آرد و تو هم خود بخشش نما بر همه عالم پیش از آنکه پشت کند که نه خود بخشش آن را فانی میگرداند در وقتی که باید باید بدو نه
 آن را باقی میدارد و در وقتیکه باید برود و از آنجمله وارد شده که چون آنجناب در صحرائی که بلاشید شدت مبارکش چون زانوی شتر پلنگ
 بسته بود از حضرت سیدنا جدین سبب از او پرسیدند و او را حضرت کریم فرمودند انما کان یقبل الجواب علی طهره الی سنان
 الازل و الی نامی و الی الکیس یعنی این پدیده از بسیاری چیزها نیست که شهادت مبارک بخانه بوده زمان و دیمان و ساکنین میرای
 برادر محوم شدی منعم شدی بدانکه حضرت صادق عا فرمود نفس المموم اظلمنا تسبیح و همه لنا عباد و کتمان ترنا جاد فی سبیل الله
 یعنی هر کس که موم و منعم باشد باری کس می که بر ما رسیده هر نفسی که کشد ثواب تسبیح و نماز و عملش نوشته شود و غم او از برای ما عبادت
 باشد و ترنا نهان دشمنان از دشمنان ما ثواب جهاد فی سبیل الله دارد پس حضرت فرمود بحسب ان کتب هذا الحدیث بماء الذهب
 و فرق میان غم و هم این است که هم اندوه است بی سبب ظاهر شود و بعضی گفته اند و می است که بسبب آن خواب از سر رود که حساب
 او خواب می رود و غم اندوهی است که بر دل وارد شود و حسابش را از غم خواب بر دل ای برادر سعادت مندا ندوه در ظاهر و
 باطن هر دو از برای تو حاصل شده پس گاهی از غم حسین بن علی عا مومم شو بر تر که شب خواب از سر تو رود و گاهی مومم شود و سر خود
 بر زانوی غم بگذارد و از غم و غصه بخواب رود و گاهی که یک نوعی که دل شنونده را بدرد آوری و ناله چنان کن که صدای توبه آسمانها
 برسد و غلغل در آسمانها افتد گاهی چنان آهی کش که عرش خدا لرزه در آوری قال التامی المحسن بن علی عا کم من السماء و الارض
 قال و عود المظلوم و مد البصر فمن قال غیر ذالک فکذب به از معصوم پرسیدند که از زمین تا آسمان چه قدر راه است فرمود
 بقدر راه مظلوم و نفرین و ای برادر تو مظلومی و شمر ملعون ظلم کرده که آقای تو را شهید کرده است و جماعت نواصب نیز تو
 ظلم کرده اند بر گریه تو شتمات می کنند پس دست این منافقان چنان آهی بکش که عرش را به لرزه در آوری و این شقیار نفرین
 کن و عجب است که کسی درین مجلس باشد و بسکرا و نوز و دوشی گریان نکرود و دل او بدر دنیا بد و لا قتل آهی کشد و حال او
 متغیر نشود مگر آنکه او ولد الزنا باشد یا فرزند حیض و انشاء الله تمسک از آنها نیستی اگر محبت حق تعالی و مجاورت سید انبیا
 و ائمه هدی طلب میکنی پس بر سید شهید گریه کن و مومم و منعمم شو تا نگرید ابر کی خندد چمن تا نوازش طفل کی یا بدین
 و با سبب که اگر از شجاعتش میرسی یکی از شجاعتش در جنگ صفین از عبد القیس وارد شده و مشهور است که در روز عاشورا
 شجاعتی از آن حضرت نمایان شد و آنجمله آنجیدریه که در میان عرب ضرب المثل بود بر طرف شد و الشیعه آنکسینه ضرب المثل
 کرد و شیخ عارف در این مقام میفرماید که قبض محبة شبهه حاله بوصف و عند الوصف غیر مطابق بعضی از در بیان او شبیه

توضیح

خروج غم

شجاعت

گرفته اند حال او را بصفی مثل آنکه او مانند ننگ بود که در دریای جنگ غوطه میخورد یا مثل شیر که در رفتن و ماندن و زدن و صف کردن و تشبیه کردن درست نمی آید از جهت آنکه همه نسلان عالم و شیران بی آدم از اول دنیا تا آخر دنیا از فضل پیش و صولت او خلق شده اند و همه شیران و نسلان از زیادتی سطوت او استمداد میجویند پس چگونه تشبیه می توان کرد از جنس شجاع بشیر یا ننگ اما من در حق انجانب چه میگویم این را میگویم که هرگاه میخواست که فانی گردد و از هرگز ملک الموت غلام حلقه نکند و بود که دست بر سینه در خدایت او ایستاده بود با شمشیرهای تیز که صادر شود و مرفرانی از جانب او و اگر ارواح آن کافران را مشاهده که همه بایدهای لیک لیک کویان بدنهای خود را می انداختند و بخدمت آن سید عالمیان می شتافتند و حرکت کردن آن روح و بخدمت آن حضرت آمدن از جهت آن عهد است که در روز است با خدا کرده بودند که مطیع حضرت باشند طوعاً و کرهاً پس تشبیه کردن چنین شجاع منطقی بشیر یا ننگ چه معنی دارد نعم امامی بحق یقذف بالنفسا علیهم فکلم من باطل منه زامق آری آری امام بر حق چه بسیار از کافران مطلق را می کشت و فانی می نمود و لکن نه بهر سبب بلکه هر باطل را که از نسل او تا روز قیامت می بزم نرسید و اگر از نسل او مومن بودی بود می آمد اگر چه بعد از مفقود شدن او را نمی گشت و از او دور می گذشت مع ذلک باتن تنها و تشبیه و بدن خسته از آن شرکان بر او تکی ده هزار کس از کشت و رواده جهنم نمود و بی نسبت مردم به آن حضرت مانند ذره است نسبت به کل عالم بلکه حرکت یه ایشان به اذن الله بدست ایشان بود و هم چنانکه در مرتبه خود اشاره نمود وصال صمیم صوته کا انقضاء لیل و نهار و بقا قد مضی یعنی حمله کرد آن حضرت بر ایشان چنان حمله که مثل قضا و قدر الهی می نمود که بر هر چه جاری می شد تخلف نمی کرد و در نمی شد و اگر از عزیز بودن آن حضرت نزد خدا و رسول می پرسید بصری گوید که شبی وقت سحر داخل مسجد الحرام شدم تا ملائک کفر جوانی را دیدم که در مسجد الحرام که رو می نموده می گفت یا ذا العالی علیک تسبیح طوبی لعبد کون ولاده طوبی لمسلم بات خائفاً و حلاً شکراً و اجراً بلواه و اذا خلا فی الظلم مستیلاً اگر نه رتبه و لبتاه یعنی آنچه و ند علی اعلی برتست عتقاد و شتاب بحال بنده که توئی قای او و دوست بحال کسی که در این شب خائف و ترسان شکوه میکند بسوی خدا بلاهای خود را و این وقت با دوست خود خلوت کرده و از روی تضرع بپروردگار خود مناجات میکند و میگوید یا الله میگوید چه خواست که دوست او را کرامی دارد و میگوید لبیک در جواب او بگوید حسن بصری گوید که بحمد الله آن جوان این خواستش را از حق تعالی نمود فی الفور و از فرج او فراتر در آن مکان سجده و نوازی مثل باقی غیب از عالم لایب بلند کردید باقی آواز داد که لبیک لبیک انت فی کنفی و کلمات قلت قد سمعناه ما تورع و غرض یکمرتبه و لبیک میگویم توئی در حفظ و حمایت و پناه ما و هر چه گفتی ما همه آنها را شنیدیم تشاق صوت لبیکتی و عذرک التلیل قد قبلناه دعاک عندی یحیو فی حبیبک الله قد سفرناه لو هیبت الرجیح من جوانیه خیر صیر عالمنا غناه صدی خود را بلند کن که ملائکه من مشتاق صدی تواند و عذر تو را مشب قبول کردیم سل ماتت بلا خوف ولا خجل ولا تحف انتی الله و ال نما از درگاه باخوف و خجالت هر چه میخواستی و ترس که منم خداوند تو حسن بصری گوید که از خوشی این کلمات بهوش شدم و چون بهوش شدم بهوش آدم نظر کردم آن جوان را دیدم که جگر گوشه مصطفی و نور دیده علی مرتضی حضرت امام حسین است و زدم که چنین کرامتی جز چنین بزرگ کسی دیگر از منی باشد ای برادر تامل کن که چگونه جگر گوشه بزرگوار که از حضرت باری عز اسمه خواستش کند که یکمرتبه در جواب لبیک بگوید و خالق عالم حق و علی تقدس و تعز و مرتبه او و لبیک لبیک گوید و با آن شفقت و مهربانی و لطف و عنایت و رحمت و جود

شجاع

کریه

آیا راست که در صحرائی که بلا مغلوب کفار گردیده باشد گوید که هسل من ناصر نهی ال رسول هسل من مغیث یغیث
 فرج البتول هسل من ذاب یتیب من حرم رسول الله آیا کسی است که بفریاد رسد نور دیده بتول را آیا کسی است که از حرم
 محترم رسول الله رفع اذیتی و رفع بلائی کند او را جواب ندهند کسی او را یک مرتبه لبیک گوید بلکه بجای لبیک گفتن شمشیرهای تیز و
 زهر آلود و تیرهای که شعبه حواله او شدند بعضی را بر بدن بعضی را بر سینه و بعضی را بر دمان و بعضی را بر پیشانی نورانی آنحضرت
 آه داد و اولا و اخرناه برویت البواقی قریب بدو هزار زخم با آنحضرت زدند و همه در پیش روی او چون آن شهید را غارت کردند
 عبد الرحمن بن حصین اعظم پیران آنحضرت را برداشت و ببقا و سوراخ داشت از احادیث ظاهر میشود که زخم نیزه سی و سه بود و
 زخم شمشیری و چهار دمه زخمها بعضی بر جسم میروید و بعضی زخم سنگ از آنجمله وقتی که آن حضرت را سنگ باران کردند ملعونی که او را عمار
 طفیل می گفتند سنگی بر صورت مبارکش زد و برویت حضرت صادق علیه السلام بنیز از تیر زیاده از هفتاد زخم شمشیر و زیاده از هفتاد زخم
 نیزه بر بدن مقدس و بافتند و اما تیر انقدر به آن حضرت زده بودند که گویا از برای پرواز اوج سعادت پروبال سیرون بود

مجلس دهم حدیث کساء و تعزیه و آراء و روز عاشورا و غربت آن حضرت

مجلس دهم

اما بعد حق تعالی در قرآن مجید در مدح اهل عصمت میفرماید که انما یرید الله لیدهب عنکم الحسن هسل البیت و یطهرکم
 این است و جز این نیست که ایاده مقدس الهی تعلق گرفته که از شما اهل بیت ببرد جمیع حسن و الو کسها و شکها را و پاک گردان
 شما اهل بیت را پاک کردنی بدان ای برادر که این آیه مبارکه دلالت بر عصمت اهل عصمت میکند اگر چه نقل قرآن در حق ایشان نمان
 شده بلکه ایشان خود قرآن و کلام الله مطلق اند و میرسد از این آیه که اهل بیت از جمیع گناهان کبیره و صغیره پاکه از ترک او ای معصوم
 و هرگز کرد و معصیت بر ذلک ایشان نشسته و تو اگر از علم باین غایت سر رشته داری هر نیه می یابی که در این آیه کریمه حق تعالی در فضیلت
 اهل بیت چه کرده و در عصمت و طهارت ایشان چه مبالغات بکار برده و چه نکات علم معانی درج فرموده و محققان از علما
 بعضی از آنها را بیان کرده اند از آنجمله ملا محمد صالح مازندرانی رحمه الله در شرح زبدة اصول ده نکته بیان کرده مثل کلمه انما که دلالت بر عصمت
 می کند و لفظ یرید که دلالت بر تجد و میکند و لفظ الله میرساند که این فعل خداست نه فعل دیگری و دیگر لایم لیدهب از برای تاکید و
 از باب که از ائمه با بکلیه است و دیگر لفظ عنکم که ایشان تخصیص یافته اند به این شرف دیگری و دیگر الف لام الحسن جنس است
 یا استغراق و بر هر تقدیر مطلوب حاصل است و دیگر لفظ هسل البیت که تصحیح با سامی ایشان نمود و باین لقب ایشان را یاد نمود
 و باین خلعت مخلع و باین تاج متوج گردانید و دیگر لفظ لیطهرکم و دیگر تاکید کردن بکلمه تطهیر که از برای تطهیر است و بن حجر
 ناصبی در صواعق محرقة گفته است که اکثر مفسران را اعتقاد آن است که این آیه در شان علی و فاطمه و حسن و حسین نازل شده است
 و اما بسبب نزول آیه کریمه از طرق شیعیان روایت شده از خاتون قیامت و بعضی حضرت رسالت ص معصومه هر دو جهان
 رسیده زنان عالمیان بتول عذراء فاطمه زهرا علیه السلام که آن محدثه و جهان که فرمود که دخل علی ابی فی بعض الايام و قال یا فاطمه
 انی الی انی بدنی ضعفا قلت اعینک باسد بالضعف دخل شد بمن یدر بر زکوارم در بعضی از روزها و فرمود یا فاطمه در بدن
 خود و منی و منی من ینیم لکم پیاده شد هم تو را بخدا از ضعف فرمود یا فاطمه ایتمنی بایک ایامانی و غطیتی به ای نو دیده بود
 کساء میانی را بر روی من پوشان پس فتمه آورد و پوشیدیم بر آن حضرت چون نظرم بر آنجا افتاد و آفرین چمنه

روز عاشورا

کریه

نیز آن کالبد رسیده قماره ناکاه صورت مبارک او را دیدم که میدرخشید مانند شب چهارده ساعتی نماند که فرزندم حسن آمد
 و بر من سلام کرد و گفت السلام عليك يا ابا القاسم و عليك السلام يا قرة عینی و ثمره فؤادی بر تو باد سلام ایقره عین من و ای
 میوه دل من گفت یا اناه اتی ایشتم راحته جدی رسول الله صلی علی این معجزات پیغمبر بود که از هر گهی عبو میفرمود چند روز بوی خوش آن
 حضرت در آن کوچه میماند که هر شخصی که از آن کوچه عبور می کرد می یافت که بگردد از پیغمبر از این کوچه عبور کرده است از امام المؤمنین
 روایت شده که چون رسول خدا بعالم بقار حلت فرمود من دست راست خود را بر سینه راست او گذاردم چند هفته بعد از آن
 چون طعام میخوردیم یا وضو می ساختیم بوی مشک از دست خود استشمام میکردم بالجمله ما جم گفت که سخت بوی می شنوم که
 شبیه بوی رسول خدا میماند حضرت فاطمه فرمود بوی ای نور دیده جدت درین زیر عبا خوابیده پس ایام حسن رفت و بر پیغمبر سلام
 کرد که السلام عليك يا جداه یا رسول الله اذن لی ان ادخل معک تحت الکساء فرمود نعم قد اذنت لک یا حسن پس وزیر عبا داخل شد و بوی
 دیگر نشد که فرزندم حسن آمد و بر من سلام کرد و گفت یا اناه سخت بوی خوشی که شبیه بوی جدم رسول خداست می شنوم لکن علی جدت
 و برادرت و وزیرک اند پس حسن نزدیک رفت و گفت السلام عليك يا من اختاره الله ایا اذن میدهد
 مرا که در این زیرک داخل شوم فرمود که نعم قد اذنت لک یا حسین تحقیق که اذن دادم تو را ای حسین پس او نیز داخل شد با ایشان و در این
 حال ابن عثم ابو الحسن داخل شد و بر من سلام کرد که السلام عليك يا نبت رسول الله جواب سلام بعضی رسانیدم فرمود ای فاطمه بوی خوشی
 می شنوم شبیه بوی پیغمبر رسول خدا لکن علی پیغمبرت باد و نور دیده ات در زیر عبا میمانی اند پس حضرت امیر نزدیک رفت و گفت السلام
 عليك يا رسول الله جواب سلام شنید پس اذن خواست و داخل شد من نزدیک رفتم و بر پدر بزرگوارم سلام کردم حضرت جواب سلام
 داد و عرض کرد ای فاطمه که من در تحت این کساء داخل شوم فرمود قد اذنت لک یا فاطمه پس من داخل شدم و بر او ایست
 تعبلی که مشایخ علمای سنی است بعد از آن ام سلمه سر خود را داخل خانه کرد و عرض کرد یا رسول الله من نیز داخل شوم حضرت و در تیر
 فرمود لا اکت الی خیر نه ای ام سلمه و لکن عاقبت تو بخیر است پس چون آن پنج بزرگوار در زیر عبا قرار گرفتند حق تعالی بآنان سلام
 فرمود یا ملائکتی و ساکنان سمواتی و عزتی و جلالی انی ما خلقت السماء و بنیة و الارض و ما حیة و لا قمر و ما منیر و لا امسا مضیة و لا بحر
 یجری و لا فلک یسری الا فی محبة هؤلاء الخمسة الذی هم تحت الکساء ای ملائک من دای ساکنان آسمان من قسم عزت و جلال
 خود بخیرم بدرستی که من خلق نکردم آسمان و نه زمین و نه ماه تابان و نه آفتاب درخشان را و نه دریای جاری و نه فلک را مگر در تحت
 آن پنج بزرگوار که در تحت آن کسبند پس جبرئیل امین پیش آمد و عرض کرد یا رب من تحت الکساء ای پروردگار کیستند در زیر عبا
 خطاب الهی رسید که اهل بیت النبوة و محمدن الرسالة و فاطمه و ابوها و بعلمها و بنوها ایشان اهل بیت نبوة اند و معدن پیغمبری و رشت
 فاطمه است و پدر فاطمه و شوهر فاطمه و فرزندان فاطمه جانهای ما شیعیان لغوی فاطمه بدانکه نزد علی و العارضین حدیثی در
 قصید فاطمه بهتر نیست از آنیکه حق تعالی در این وقت که ذکر خلقت امشیا میفرمود نام مبارک او را بر دوا و اسل قرار داد پس اهل
 عصمت را فرغ حتی رسول خدا را و حتی فضیلتی ازین بالاتر نمیشود و بالجمله جبرئیل گفت ای پروردگار اذن میدهی که بروم درین ششم
 ایشان واقع شوم حق تعالی فرمود قد اذنت لک پس جبرئیل پیغمبر نازل شد و سلام کرد و گفت خداوند عالم تو را میسر است
 و مخصوص می سازد و تجتیب و اکرام میفرماید که قسم عزت و جلال خود که خلق نکردم آسمان و نه زمین و نه ماه تابان و نه آفتاب درخشان را

و نه در با با جاری شود و نه فلک دور کند مگر و محبت آن پنج بزرگوار که در زیر این عباسی میانی است و در رخصت فرمود
که با شما داخل این عباد شوم آیا تو نیز یا رسول الله مرا ازین میبندی حضرت فرمود نعم قد اذنت لک یا جبرئیل پس جبرئیل داخل شد
و بعد از خد و نذر و حق و حق کرده بسوی شما میفرماید یا رب العالمین و آن رجزی که حضرت سید الشهدا در صحرای کربلا از برای
اقدام محبت بر آن استغیا خواند و بیت آن اشاره بهترین دارد آنجا که میفرماید سخن اصحاب الکسا خسته تا قد ملکنما شرهما و المنین
سخن جبرئیل ناما و سنا و لنا الکعبه ثم اکبرین ای اسهل کوفه و شام مرا نمی شناسید منم آن پنج بزرگوار که اصحاب عباد استند
و حق تعالی ستمه ما خلق فرموده شرق و مغرب عالم را و نم از آن پنج بزرگوار که در روی زمین کسی نبود که قابلیت آن داشته باشد
که بتواند ششم را واقع شود تا آنکه جبرئیل امین از عرش رب العالمین بیاید و تواند که ششم را واقع شود و با به محضه از ماست و حرم مگر
و حرم مدینه را و هاهما شرقا تعلق بمبا دارد و با جمله حضرت امیر المؤمنین عرض کرد یا رسول الله صه ما لکما تحت الکسا فی الفضل
چه فضیلت است از برای این بزرگواران که در زیر عباد حضرت فرمود و الذی یعینی با حق نیاید و صطفائی من بخلق نجبا ما ذکر خبرنا با حق
محفل و محفل اصل الارض و فیه جمیع من شیعیان و مجتبی الا و قد انزلت الرحمه علیهم و حققت بهم المملکة و استغفروا لهم الی ان تفرقوا الی علی
تستجد و ندی که در حق پیغمبری فرستاده و از میان خلق از برای هم رازی خود برگزیده که مذکور شود همین حدیث کسا و هیچ محفل از محفل
زمین که در آن می فل جمعی از شیعیان ما و دوستان ما باشند مگر آنکه رحمت بر آنها نازل میشود و ملائکه بر ایشان احاطه کنند و از برای
ایشان استغفار کنند تا آنکه تفرق شوند حضرت گفت اذن و الله فزنا و فازت شیعیان و رب الکعبه قسم خدا که در این پنجم
سنگار شدیم و سنگار شدند شیعیان ما قسم به پروردگار که پس حضرت فرمود ما ذکر خبرنا فی محفل من محفل الارض و فیه جمیع
من شیعیان و فیه هم هموم الا و قد فرج الله همته و لا یغوم الا و قد کشف الله غمه و لا طالب حاجه الا و قد قضی الله حاجته یعنی مذکور میشود
حدیث ما و هیچ محفل که در آن جمع از شیعیان ما باشند و میان ایشان همومی و اندوهناکی باشد مگر آنکه خدا اندوه او را فرج دهد
و نه همومی باشد مگر آنکه خدا غم او را بر طرف کند و نه حاجت مند مگر آنکه خدا حاجت او را بر آورد حضرت گفت اذن و الله فزنا و
سعدنا و کذا لک شیعیان فاز و سعدوا فی الدنیا و الاخره انگاه قسم خدا که سنگار شدیم ما و سعید و میک بخت شدیم ما و همچنین
شیعیان ما سنگار و میک بخت شدند در دنیا و آخرت ای برادر که روز عاشورا روز خزن و اندوه شیعیان است و روز گریه
و ناله یونان است و روز هم و غم اهل ایمان است و روز ماتم داری و بقراری سلما ناست از حضرت صادق علیه السلام روایت کرد
آنکه فرمود روز عاشورا غمنازل میشود ملائکه بسیار را بهر ملکی شیشه است از لبور سفیدی که در دهن هر خانه و مجلسی که گریه میکنند در آن
بر حسین پس جمع می کنند آن اشک را و در آن شیشه ها چون روز قیامت شود آتش جهنم شعله کشد و ژاره آن بسند کرد و پس
قطره از آن اشک مانزند در آتش که از گریه کنندگان حسین مقدار شصت هزار فرسخ راه و از سید علی حسینی حکایت
کنند که مجاور بودم در کشته علی بن موسی الرضا علیه السلام با جماعتی از مؤمنین چون روز دهم محرم شد مردی از اصحاب ما خواست
که قتل او را بگوید و گفت ای حسین بن علی ما فرموده ایم که در وقت عیداه علی مصابیح و لو شل جناح البعوضه غفر الله
و نوچه و لو کانت مثل زبد البحر روایت کرده شده از آقای ما حضرت امام محمد باقر علیه السلام که حضرت فرمود که هر که ریزان شود اشک
پیش من بر صیدت حسین و اگر چه مانند بال پشه باشد خدا جمیع گناهان او را بیامرزد اگر چه گناهان او مانند کف دریا باشد و

مجلس ما مرد جاہلی بود که ادعای علم میکرد و عالم نبود و علم را بر خود بسته بود گفت نباید که این حدیث صحیح باشد و عقل
 باور نمیکند از آنکه اگر چنین بر آن حضرت این همه ثواب داشته باشد و بسیار بحث در میان ما و او واقع شد تا آنکه متفرق شدیم
 و آن مرد همچنان اصرار داشت بر عقاید و تکذیب حدیث یمنود و از خدایت خود بر عکست و برخواست و رفت و چون
 روز دیگر شد بنزد آمد و زبان معذرت کشود و اظهار مذمت از گفتههای خود نمود و گفت چون من از نزد شما رفتم و شب
 شد و آن شب یازدهم محرم بود و در رخت خواب خود خوابیدم و قیامت را در خواب دیدم که برپا شده و حشر اکناس
 فی صعيد صفصف لا تری فیها عوجا ولا امثا و قد نصب المیزان و امتد البصر اطراف و وضع الحساب و شربت الکتاب
 و اسعرت النيران و زخرفت الجنان و مردم را همه در یک صحرای جمع کرده اند و ترازوهای اعمال و نخته اند و صراط را
 بر روی جهنم کشیده اند و دیوانهای اعمال را کشوده اند و آتش جهنم را فروخته اند و قصرهای بهشت را منقرض ساخته اند
 و جوریان را بجلوه در آورده اند و در آن وقت تشنگی بر من غلبه کرد و چون نظر کردم بجانب راست حوض کوثر را دیدم
 و بر لب حوض دو مرد و یک زن را مشاهده کردم که ایستاده اند و نور جمال ایشان صحرائی محشر را روشن کرده و جامهای
 سیاه در بر دارند و می گردانند از یکی پرسیدم که اینها کیستند که بر کنار کوثر ایستاده اند و گریه می کنند گفتند هذامحمد
 و هذاعلی المرتضی و هذافاطمة الزهراء و هذامحم و هذامحسن و هذامحسین و هذامعمر و هذامعمر و هذامعمر و هذامعمر و هذامعمر
 و چنین مغموم و مغموم اند گفت ایس هذایوم عاشوراء یوم قتل الحسین و هذامعمر و هذامعمر و هذامعمر و هذامعمر و هذامعمر
 روز عاشوراست و روز شهادت شهید کریم است ایشان از آن جهت محزون و گریانند پس نزدیک سبده نساء
 خاتون قیامت صلوات علیها رفتم گفت یا بنت رسول الله انی عطشان اید خرمین من بسیار تشنه ام فطرتی
 شرزاً و قالت لی انت تنکر فضل البکاء علی صاب و لدی و منجی قلبی و قره عینی الحسین الشہید ظلما لعن الله قاتله
 و طایفه و ما یغیبه من الما پس آنحضرت نگاه غضب آوردی بمن کرد و فرمود تو آن مردیسی که انگاری کردی فضیلت کریمه بر
 فرزند شهید مظلوم حسین را که او را بظلم و عدوان شهید کردند خدا لعنت کند آنها را که فرزندم را کشتند و بر نور
 دیده ام ظلم کردند و خدا بر حمت خود ز ساند آنها فی را که فرزند شهید مظلوم را از آب فرات منع کردند و او را
 بآب تشنه و جگر خسته شهید کردند من از وحشت ان خواب بیدار شدم و از گفته خود نادام و پشیمان گردیدم اکنون از
 شما معذرت میطلبم که از تقصیر من در گذرید پس این روز را روز ماتم خود شمارید و گریه بسیار کنید و تاسی به آقایان خود نمائید و
 دعاها از سر خود بر آید و بسیار برفق بریند و اگر دشمنان خدا این روز را مبارک میدانند تو آنها را شوم و میثوم بدان و آنها
 در این روز سرور و خوشحالی اند تو مغموم و مغموم باش و اگر ایشان این روز را عید می کنند و مصافحه می نمایند و میگویند
 با و میگویند که حسین را کشتند تو این روز را روز ماتم گردان و یوم قتل الحسین یوم تیرکت به بنو امیه و ابن اکثمه الکیا و
 القیس بن العیس علی بن فک بن قتل حسین روزیست که بنی امیه و سپهرند جگر خوار زانیه لعنهم الله بان تبرک جستند و از برا
 برکت ازوقه در آن روز جمع میکنند و ذخیره می نمایند شیخ عارف فرمود احوال در محاسن جماعتی هستند از سنیان که پیش از
 حمله میگویند که فخر می کنند که ما سر مبارک امام حسین را بر نیزه کردیم و ما حائل بودیم و یکی از علماء می گفت که اکنون در بغداد

بسیار
فضیلت

بسیار
فضیلت

برآمد در کفران این نعمت کوتاهی نکردند از زدن و شکن و کشتن و غصب کردن و اسیر کردن و سب و لعن کردن و
 تازی و کشتن و با جملہ هر چه ممکن ایشان بود کردند و هر چه کردند زیاده بران قادر نبودند حتی اینکه خواستند نام مبارک این
 نعمت گذاشتن را که اهل بیت اند از صفحه روزگار کم بگردانند و این نور خدایی را با همی مخالف خواهند نوشت کردانند که اسم مبارک
 علی و فاطمه و حسن و حسین و اولاد ایشان صلوات الله علیهم جمیعین در روی زمین مذکور نکرد و حق تعالی بقدرت کامله و مانع ایشان از
 بنجاک نماید و این نور را روز بروز زیادتر و ذکر ایشان را رفیع تر و این خانه و اوده را بلند آوازه تر گردانید اگر چه کافران و سب
 پرستان گروست دشمن و دشمنانند چنانکه میفرماید این طغیان نور الله با فوجی هم و یا ای الله الان تم نوره و لو کره الکافرون
 و در جای دیگر میفرماید و رفقا لک ذکرًا و در جای دیگر میفرماید که فی نبوت اذن الله ان ترفع و يذكرکم خلفاء من
 اساس را چیدند و سب شدند و بنی امیه لعنه الله علیهم آوردند و تمام کردند و شجره ملعونه که در این آیه کریمه است مراد از بنی
 امیه اند و ما جعلنا الرؤیا التي اریناک الا فتنة للناس و الشجرة الملعونة فی القرآن و تخوفهم فما یزیدهم الا ضیاعا کبیرا
 و سبب نزول این آیه این است که حضرت رسول ۱۲ در خواب دید که بنی امیه و برایت دیگر میمونی چند عید از ان حضرت
 بر منبر بالا میرود و مردم را گمراه می کنند و خلق را کفر اصلی بر میگردد و آنحضرت صبح کرد و مغموم و مغموم و دل غمناک جبرئیل را
 شد بران حضرت و گفت یا محمد مالی دارک کتبیا خزینا به چه سبب تو را غمناک می بینم فرمود و شب چنین خوابی دیدم
 جبرئیل قسم خورد که من در ملکوت اعلی و در عالم غیب بر چنین امری مطلع نشدم و به آسمان صعود کرد و این آیه را آورد که
 و ما جعلنا الرؤیا التي اریناک الا فتنة للناس و ما کر دانیدیم این خوابی را که تو نمودیم مگر آزمایش و امتحان مردم که سعید از شقی و خبیث از طیب جدا شود
 و خدا پرست و دنیا پرست معلوم شود و همچنین شجره ملعونه را که بنی امیه اند امتحانی و آزمایشی از برای مردم کردیم و تو
 نمودیم ایشان را یعنی بنی امیه را پس زیاد کرد و تخویف مایشان را که طغیان بسیار و سرکشی پروان از اعتبار و به تفسیر علی
 العارضین یعنی نیست یزید بن شجره ملعونه مگر طغیان کبیر و طاعی شدید که کلمه ماشیه بین باشد و لفظ یزید نام چیست
 ان یلید علیه لعنة و العذاب انشد ید باشد و کلمه الامار انکسته باشد و میگویند که از تفسیر ظاهر الطاهر است و حق تعالی را
 تسلی دل آن حضرت سوره مبارکه انزلناه فی لیل القدر را فرستاد تا اینجاکه لیل القدر خیر من الف شهر یعنی بهتر است از صد ماه
 تو امت تو دادیم که بهتر است از صد ماه یا شاه بنی امیه بدانکه امیه که جد آن اشقی باشد بقول بعضی از علماء
 خدای بود از عبد الشمس بن عبد مناف و عبد شمس با اولاد طایفه میگرد و بعد از ان او را آزاد نمود و در آن وقت و عرب متعارف
 بود که غلام آزاده کرده را فرزند ان اقامه میخواند پس مردم از این جهت میگویند که امیه سر عبد شمس سر عبد مناف
 و این است که معاویه به امام حسن نوشت که تو چه زیادتی داری بر من ما و شما همه فرزندان عبد منافیم ان برزگوار در جواب
 ان مردود بنا بکار نوشت که لیس الما جبر کا لطایق و لیس النصیح کا تصیق فیت مهاجر ما نذ طلق و نیت صریح ما
 چسبانیدی اهل شام از معاویه پرسیدند که مطلب از این عبارت چیست او پنهان نمود و جواب نگفت و بدانکه
 سلسله امیه و شجره او لعنهم الله شجره میشود یکی بثمان میرسد که ثمان بن عثان بن ابی العاص بن امیه و یکی به یزید رسید
 میرسد با سبطور که یزید بن معاویه بن ابی سفیان بن صخر بن صرب بن ابی العاص بن امیه و یکی به شام میرسد

بسم الله الرحمن الرحيم
 یزید بن معاویه

مجلس یازدهم بعضی از ائمه و زعمای قاتلان خصوصاً بنی امیه

با سبطی که هشام بن عبد الملک ابن مروان ابن حکم ابن ابی العاص بن امیه و کفره فخره بنی امیه و اتباع ایشان لعنهم الله
 بلائی چند بر سر اسلام و این اسلام آوردند که ایو و نصاری و مجوس و سایر کفار را در دین خود راندی کردند و همه ارکان
 اسلام آنچه را که میتوانستند که اهل کفر خود نمایند نمودند تا نسبت بحدیث پرستیدن و بت را سجده کردند و علانیه بزبان
 نیز اظهار دشمنی خدا کردند چنانچه بنی امیه بر قیس برادر زاده شمر لعنه الله هرگز نماز نکرد و روزه نگرفت و مانند کف غل جنابت
 نکرد و همیشه می گفت کرم یک تن از اولاد ابوتراب است بشم الله بهشت خواهم رفت و ملعونی دیگر که او را عمر بن مروان میکشیدند
 و لذت نامردی بود شاعر و شرمای خود و همچو حضرت امیر المؤمنین و امام حسین و مدح شیخ چهارم و یزید لعنهما الله میکرد
 و هرگز خدا را سجده نکرد و میگفت نماز از آن جهت نمیکند که در شان دین نام آلود شود و میگوید و من نام ایشان را بر زبان
 نمی توانم آورد و شمر ملعون خصمک الله العلی الاکبر گفت خصم تو بر من خداست و اما نسبت به پیغمبر آنحضرت را همچو کردند و لب
 و دندان مبارکش را شکستند و اهل بیت آن حضرت را کشتند و اسیر کردند شهر بشهر کردند و هزار کم پناه ماه اهل بیت او را
 کردند و شنام دادند و قحمت زدند از آنجمله حکم پدر مروان هفتاد بیت رسول خدا را بحدود کرد و همدانیه و ابوسفیان لعنهما الله
 نیز آن جناب را همچو کردند و در روز احد سنگ بردمان معجز بیان آن حضرت زدند و حضرت در وطن بسیار ابوسفیان بود
 او و پسر زاده او را لعنت فرموده اند و حجاج ابن یوسف که از بنی امیه است صد و بیست هزار سادات علوی و فاطمی را کشت
 و چون اهل کربلا را کشتیم رفت در زندان او هشتاد هزار شیعی و علوی در حبس او بودند ابوالبقاء شافعی در کتب حیوة اکیوان
 گفته آنچه حجاج ایشان را بقتل رسانید در غیر معرکه جنگ صد و بیست هزار کس بود و نقل نموده که پناه هزار مردوسی هزار زن
 در زندان او بودند از جمله سی هزار زن شانزده هزار برهنه بودند و مردوزن را در یک جا حبس مینمودند و زندانش سقف نمایی
 که در تابستان در آفتاب و در زمستان در باران بر میردند و چون بگفتیم اصل شد هشتاد هزار کس در زندان او بودند
 و نقل نموده که روزی از نو سینه خود پرسید که چند کس را به تهنه کشته ایم در جواب گفت هشتاد هزار کس و اما نسبت بقرآن
 آن را سوختند و تحریف و تغییر چنانکه شیخ تیم علیہ السلام حمل هزار قرآن را با تش سوزانید و عبد الملک مروان قرآنی درست
 او بود گفت من ناجی ام و بقرآن تعال میزنم چون کتو داد که الله لا یفیل الظالمون بقرآن گفت استخوفنی آیا تو مرا میترسانی
 پس قرآن را گذاشت و تیر باران نمود و اما نسبت بصحابه عبد الله مسعود را کشتند و عمار را سر را افتد زودند که غلتفتی
 هم رسانید و ابوذر مصاحب رسول خدا را بحدود و بیت المال را به ابی العاص قحمت نمودند و اما نسبت بکعبه
 معطره زاده شرفا آن اشقیاء بعد از سید انبیاء و منجیق بان بستند و خانه خدا را خراب کردند و دستهای ایشان بر زمین
 با دوران کافت ریختند و اساس آن را سوختند و اما نسبت باهل عصمت حضرت امام حسن را شهید کردند و هم چنین حضرت
 امام حسین و حضرت امام زین العابدین و حضرت امام محمد باقر را شهید کردند و زیاده از بنی امیه است که پدرش معلوم
 نیست که کیمیت و او را زیاده بن امیه می گفتند یعنی زیاده پدرش و چون ابوسفیان به تهنه مادر زیاده را کرد معاویه زیاده
 را بنسب خود ملحق ساخت و او را برادر خود خواند و لید بن عتب که حاکم مدینه بود از قبل معاویه نماز صبح را در مسجدی اقامت
 کرد و چهار رکعت گذارد و گفت امروز نشاط دارم و نماز را زیاده گذارم و اگر خواهید زیاده ترک کنم و ایامه انهم کائنات و کائنات کما کن

حج
عظیم

حکم

حکمی

فاسقاً لا یستون در شان او نازل شده و هند ملعونه مادر شیخ چهارم است و آن ملعونه زنا کار بود و جگر حمزه
 سید الشهدا عم پیغمبر را کبید و او را هند جگر خاری نامیدند و ام جمیل دختر عرب مشهور بحالت الخطب خواهر ابوسفیان است
 که سوره مبارکه قبت در مذمت آن ملعونه و ابولهب نازل شده و ام الحکم شیخ عارف میفرمود که آن ملعونه خواهر شیخ
 چهارم است و شیخ چهارم با او زنا کرد و بلکه شیخ چهارم بانی کذا در دمه را و گویند که یزید پدید نیامد و زنا کرد و یکی از علما
 می گفت که در بعضی از عرواست خبر آوردند که من غیر کشته شد این ملعون از شرف دف و نقاره میزد و ابوسفیان ملعون از سر کرد
 مشرکین بود بر محاربه با رسول الله ص و آن ملعون در احلب و دندان پیغمبر شکست و چون مسلمانان شد منافق بود و
 منافق مرد و مشهور بنفاق است سنیان نیز قائلند و اما پیر و معاویه حکوم در حق او بد آنکه او اول کسی بود که در اسلام خلافت
 بشکر گرفت و اول کسی بود که خلافت را بپیران نهاد و به یزید و ولد ترناد و او اول کسی بود که اهل اسلام را غارت کرد و اول کسی بود
 که لشکر بر مسلمانان فرستاد و بنو ناسر خود را با طرف جهان فرستاد تا هر کس شیعه باشد بکشند و اول کسی بود که سب و شتم
 امیر المؤمنین معصوم طیب و طاهر کذائی را حلال دانست و اول کسی بود که احادیث تهمت بر بنی امیه رسالت وضع کرد
 و اول کسی بود که بموت مسلمانان شهادت نمود و اول کسی بود که سب و شتم را حلال کرد و اول کسی بود که سب و شتم را
 فروخت و اگر کسی بود که سی صفا و مروه را سوره کرد و اول کسی بود که از سلاطین اسلام که شرب بنید نمود و اول کسی بود که در
 مجلس او ساز نواختند و اول کسی بود که خود را تشبیه با کاشره و فراعنه نمود و سیاه و قهرمانان باز داشت و اول کسی بود که در
 اسلام اجل و مقرر کرد و اول کسی بود که بت فروخت و بت فروشی را تجارت نام نهاد و می گفت که تا بویها سازند و بوند
 و سایر بلاد می بروند و میفروختند و در عوض متاع می آوردند و اول کسی بود که استیلا و بیگانه بخود نمود و زیاده را برادر
 خود خواند و اول کسی بود که مرتدان صحابه را مقرر نمود که احادیث در مذمت امیر المؤمنین علیه السلام وضع کنند و او از اصحاب عقبه است
 که و چهار انداختند در عقبه پیوستنی اللهم الاول والثانی والثالث والرابع اللهم العن یزید بن معاویه خامس و اما پیر طغوش
 یزید و او الله عذاب فی القلاب شدید حکوم که او چه کرد و با وجود آنکه خلافت و سلطنت او سه سال تمام نبود و آن ملعون و ولد الزنا
 و حرامزاده بود و دایم شراب میخورد و قمار میبخت حتی آنکه سر مبارک امام حسین را در مجلس شراب حاضر کرد و در آن مجلس با
 حریفان قمار میبخت و از شرهای آن لذت میبرد که در حقیقت شراب میگوید فان حرمت یوما علی بن احمد فخذ ما علی
 و بنی امیه بر حکم بلکه آن کافر بیدین و آن منافق لعین یک طرفه العین هرگز بخدا ایمان نیاورده است و از کلمات ضعیفه
 آن غیبت است لعنت با شتم بالملک فلا خیر جاء ولا وحی نزل ۲ کل ملک و نعیم زائل و نبات الله هر لعین دوان
 و چون آن دشمن خدا بعد از شهادت سید الشهدا بدینه آمد گریبان کی از قریش را گرفت که اقرار کن بعبودیت از برای من
 یعنی که تو بنده منی و من خدای توام و او اقرار نکرد و آن بیچاره را کشت پس حضرت سیدنا جدین را طلبید و همان تکلیفی که آن
 مرد را کرد بان حضرت کرد و فرمود که اگر اقرار نکنم مرا خواهی کشت چنانچه آن مرد را کشتی گفت بی حضرت فرمود اقرار کردم
 با آنچه سؤال کردی یزید گفت خون خود را حفظ کردی و از شرف و بزرگواری تو اسبج کم نشد و بر وایت ای مخف چند وقت
 بعد از شهادت امام حسین علیه السلام بن عقبه را بدینه فرستاد و سه روز قتل عام در بدینه کرد و در مسجد رسول خدا صند چوبه را

بنی معاویه

حکمه یزید

آن گشت که خون منبر آنحضرت رسید و صریح عقد آن حضرت خون آلوده شد و در مذمت این ملعون همین بس که حق
در حق او میفرماید فما یزیدکم الا طغیا ناکیر یعنی منیت یزید ایشان مکر طغیان کبیر و طاغی شریر اللهم العن بنی امیه قاطبه
و بدانکه چون حضرت امیر المؤمنین شهید شد بعالم قدس ارتحال نمود بنیان اسلام و دین شکست و بنای ایمان از هم پاشید
و رحمت بنوحیکه عاثره ناس و کافه خلایق از صحابه و تابعین و رعیت و سپاهی از عرب و عجم و ترک و دیلم رو بدرگاه
شقاوت پناه شیخ چهارم آوردند و تقرب باو جستند و ال زیاد و ال مروان را آل خدا و الی سفیان را پدر مؤمنان و من
زن او را مادر مؤمنان و شیخ چهارم را خالوی مؤمنان و عبید زیاد را وکیل خدای جهان گفتند و ایشان را امیر المؤمنین و خلیفه
و خلیفه الرسول نامیدند و بدوستی ایشان فخر و مباهات کردند بر تبه که قسم راست ایشان بر معاویه و روح الی سفیان
بود و کاریجائی رسید که کمی بدیگری میگفت که مرا معاویه بخش تا معاویه شفیع تو باشد و چون معاویه در امر حکومت و سلطنت
مستقل شد مرتد آن صحابه و تابعین را امر کرد که احادیث در مدح خلفاء وضع کنند بر حدیثی هزار دینار انعام بدهند
و هر کس نمی در جوابل بیت یا مدح بنی امیه بگوید دمان او را پر از زر کنند بر حدیثی هزار درهم بدهند و فرامین بعمال هر
ولایت نوشت که در منبرها صبح و شام و تحریب و شتم امیر المؤمنین و اهل بیت نمایند و هر کس شتم بدوستی آن حضرت
باشد بکشند و خلق دنیا باین افعال شنیعه و اعمال قبیح اقدام بدرگاه خدایان خود جستند و زور و زوریا فتنه و بخت و فتن
و تشیع قریب به صد هزار کس از مؤمنان را کشتند و در ایام شقاوت فرجام و خلق بسیار از زنان و اطفال پامال شتم ستوران
شکر گشتند و اطفال شیرخوار در زیر شتم اسبان کوفته گردیدند و خوانه های بسیار را سوزانیدند و خراب کردند و شدت
تقیه بجائی رسید که اگر کسی میخواست که اسم مبارک علی و فاطمه حسن و حسین را بر زبان جاری سازد و با کسی بگوید بعد از آنکه
با شخصی ده سال دوست بود و او را شیوه میدادست بجان او می آمد و در زیر زمین با میرفت و او را قسمهای مختلفه میداد
و تیران در میان مینهاد که تر او را فاش نکند و سر در کوشش او میکشیداشت و می گفت علی و فاطمه حسن و حسین و علی بن القیاس
مبینید که حال مردم در آن زمان بچه طریق بوده و این بدعت شنیع مدت هزار ماه در میان مردم بود و مشهور است که در ایام
کفر انجام بنی امیه لغهم الله مردم خوارزم و اهل ری هر یک ازین دو ولایت روزی هزارا شرفی بعمال خود دادند و لعن نکردند
و اهل اصفهان و اسفرائین و خراسان هزار ماه تمام ناسزا گفتند و گاه بود که یکی از مؤمنان ایشان هر روز میان اذان و اقامه
هزار مرتبه استغفر الله میخواند و در میان اذان و اقامه روز جمعه چهار هزار مرتبه و گویند که یکی از خطیبان ایشان بعد
از نماز فارغ شد در نفس مهمم میگردد و آهسته چیزی می گفت پرسیدند که چه چیز را فراموش کرده بودید که اسحال سحر اطر آوردید
گفت لعن علی را در خطبه فراموش کردم اسحال قضا کردم از او اسلاطین بنی امیه عمر عبد العزیز ناسزا گفتند بلکه مردم را منع
کردند از تبرای اهل بیت و بدانکه این امت سه مرتبه سجدای خود را فرستاد یکی در زمان خلافت کوساله و بامر می که
معه در خلافت و باعث هلاک امت گردید و خلایق از بی او رفتند و این است که هنوز میروند و دویم در ایام شیخ
چهارم خلایق او را پرستیدند برای سخر و ظلم که در آتش می کردیم آنکه عرب جمعیت کردند که بریزید پلید علیه العنه و الغم
الشدید آه سید الشهدا شهید نمودند و سر مبارک او را بر نیزه شهر بشهر کردند و انیدند و حرم محترم او را که اهل بیت پیغمبر بود و سرور

نورانی

سید الشهدا

بی که باوه و محل و چا در مقعده در نقشه با کردانیدند و یزید از همه بدتر گردید چنانکه خداوند عالم میفرماید فماریزید هم الاغیاء کبر
و لفظ یزید در لغت عرب یعنی زیاده و بیش و الاغیاء کبر یعنی زیاده و بیش و الاغیاء کبر یعنی زیاده و بیش و الاغیاء کبر
سوخته بمحشر آید و ناله او بلند شود و پیر من خون آلود حینش را بر دوش خود میگذارد و اما آن ملعون را بکیر که سبب حینش را کشتی
و سبب حینش فرزند را بر دوش بریدی سبب چوب برب و دندان او زدی که سبب زینب و ام کلثوم را در مجلس خود در برابر آن
همه نامحرمان بی مقعده بخاری و زاری و آوری و در مجلس خود بیاداشتی چنانکه یکی از علمای شافعی که منی است و از شیعیان
نداشته در این معنی چنین گفته است که تنقص یزید از اعلت یوم القیمه رتبه الزهراء تنشی القظم من مریق دم انباصی به
للمحرقه اکمراء می بینم تو را می یزید که ناقص شوی در روزی که تا زهر ابلند شود و در دامنست آویزد و پیر من خولا آلود حینش را بر
دوش افکند و نزد قائم عرش الهی و فریاد بر کشد که چرا خون من را زدم از سختی ما جرم اولاد البنتی ترکستم نیتا قتل شایع و سب
ای یزید ای ملعون پلید خدا روی تو را سیاه گرداند تقصیر اولاد پیغمبر چه بود که واکذا روی ان مظلومان را در میان آن بی
دینان که کاهشی ایشان را غارت کنند و کاهشی ایشان را بخاری و زاری بقبل رسانند و کاهشی ایشان را سیر نمایند و
مظلومان را در دهنم و ما هم غمت ظلم الیم بالادواء ان غریبان مظلومان و آن حکم سوخته کان منموش شده بودند و ایشان را آب
و خونهای ایشان را سیراب گردانید سرمای تیر و شمشیر و خنجر و نیزه را مدحی لال المصطفی و مدحی لال فقی و کلتم شفا
و اذ اخبرنی الممدوح بالاموال شاعره فمغفله لاله جزا مدح و ستایش من از برای ان مصطفی است و نذهب من شافعی است
و همه ایشان شفیعان من اند در روز قیامت و در وقتیکه مزد میدهند هر ممدوحی مدح خود را بمالهای خود پس آمرزش الهی
و خلعت و مغفرت او از من است ای برادر هرگاه هستی از این درگاه نا امید نباش پس بید واری شیعیان باید عظیم باشد و
که در روز عرض اکبر منادی نگویند یا اهل المحشر غصوا البصاکم حتی تجوز فاطمه بنت محمد المختار ای اهل محشر دید ما پیوستیدیم
مردان هم زنان که دختر رسول خدا میکرد و حکمت در چشم پوشیدن زنان این است که خاتون قیامت بیاتی بعصا
محشر در آید که هیچ کس را یاری دیدن او نباشد در آن زهر آلود حسن را بر دوش راست و جاثمه خون آلود حسین را بر دوش چپ
و تمامه خون آلود امیر المومنین را بر دوش گرفته و دندان شمشیر شده رسول خدا را بدست دیگر رو بر عرش الهی آورد شعر
نشاده موهو غر شیده رو و نویشان بیاتی که فندل ز بر زمین و زمان گرفته قائم عرش کبریا عید کشید شیدان که بلا فی را
و چنان بجزو شد که انبیا از کرسیها و منبرها رفتند و فرشته کان بناله در آیند و نزدیک عرش الهی بمرزه در آید و آتش
عضب الهی شعله ور گردد و جبریل مضطرب و سرسیمه نزد حضرت رسول آید و گوید که در یاب فاطمه را حضرت فی الفور از منبر
بزیار آید و پیای عرش الهی رود و گوید ای فرزند پسندیده من ای فاطمه امروز روز شفاعت و فریاد رسیدن است
نه روز فریاد بگرییدن است دیده بکشت بمحشر نگاه کن که چه بسیار عاصی تبه روزگار و پیاوهره و کناه کار از امت من در واد
حسرت و ندامت و در کرداب اضطراب و حیرت در مانده اند و سبب محبت فرزند ان تولای عزیت بر افراشته اند و
امروز دست ایشان از همه جا کوتاه و امید من و تو دارند ای عزیز پدر تو پیر من خون آلود حسین را بدست بگیر و من کیوهای
خود را بر کف منسم تو بادل خسته من با دندان شکسته شفاعت کنیم شاید که ارحم الراحمین بر کنه کاران نیست من رحم کند

سکریز

مجلس

پس خاتون قیامت ساکت شود و در حدیث دیگر آمده که روز قیامت قبه از نور از برای خاتون قیامت نصب خواهد شد و گروهی از زمان بهشت در خدمت او خواهند بود خطاب است خطاب رسد که یا فاطمه او خلی الکعبه المنصوره خواهد شد لا ا دخل حتی اعلم ما صنع بولدی داخل بهشت نمی شوم تا بدانم که چه بر سر فرزندم آورده اند و چنان طلم را بر او روا داشتند پس خطاب میرسد که یا فاطمه لقلب محشر نگاه کن چون نگاه کند به بنید که حسین میر استاده است و سر خود را بدست دارد در آن وقت خاتون قیامت صحیح زنده و ناله کشد که از ناله او جمیع ملائکه مقربین و انبیاء مرسلین بگریه در آیند و فریاد بکشند که واولداه واثرة فواد پس گوید یا عدل و یا حیار احکم بنی دین قاتل ولدی جناب پیغمبر فرمود بخدای کعبه قسم است که در آن وقت بر روی حکم از برای دختر من نخواهد کرد پس آن تشی که نام او مهلب است و هزار سال از او فروخته باشند ناسیاه شده باشد امر می کند که کشته نام حسین را بر چینه و آن تشی نفره میزند و ایشان نفره میزنند و ای بران استقامت صد و ای برانجماعت یحیا که حق تقا چه غذاهاها از برای ایشان حیات نموده است که غیر از خدا کسی نمیداند که چگونه است شدت و الم آنها بلکه آن شقی العنم الله بعد از شهادت سید الشهدا عا کجده نیز متقی نبروند و بزودی به بدترین عذاب مامردند یا کشته شدند و بعد از جهنم رسیدند و خداوند قهار جباران ضالین مغضوبین را بناگاه گرفت و آن بد بخان مرعیان از اخر الدنیا و الاخره گردانید و پنج ورشته آن سکه طالم را از زمین کند و ذات مقدس خود را حمد و ستایش کرد فقطع دابر القوم الذین ظلموا و کفرت رب العالمین از انجلیزید پلید و آن طاعنی عنید زاده الله فی عذاب الشدید است خوابید و صبح ان لعین بقطب بود و او را مرده یافتند و مانند قیر میاه شده بود و اما عبید زیا بد بنیاد در آن صیث ان پلید ناصوری بدید آمد که از کند و خلاق نفرت میکردند و سنگ بسیار با خود نگاه میداشت که هر چند دو اگر بد شد و روز بروز کاوش کرد تا آنکه ابراهیم مالک اشتر او را از زندکی فارغ کرد و در راه او را نزد شیخ چهارم فرستاد و منقول است که ابراهیم از جانب امیر مختار بن ابوعبیده شقی لشکر کشید بر سر عبید الله زیاد و ان ملعون نیز اسعد و تمام بجای ابراهیم آمد و در محصل نزدیک منزل نصیبین تلاقی فریقین گردید بعد از آنکه صفوف قتال راسته شد و هر دو لشکر با یکدیگر در آوختند و مردانگی مامردند پس ابراهیم لشکر خود را ندان کرد که یا ناصردین الله صبر کنید بر جاد و دشمنان خدا که شما بر ایشان غالب خواهید شد و خود بر میمنه تاخت و لشکر بجات او جرات کردند و ان ملاعین مننرم ساختند و اسب از پی من ناکان تاختند و ایشان را گرفتند میکشند و می انداختند و چون جنگ بر طرف شد معلوم شد که عبید الله حکمتش اصل شده و هم چنین حسین بن غیر و رحیل بن ذوالکلاغ و ابن حوشب و غالب با ملی و ابوالوایی خراسان و سایر لشکران ملعون همه کشته شدند ابراهیم گفت سر این زیاد را ببریدند و بدن خبیثش در تمام شب میسوختند و بدودان مردود دیده امید خود را روشن می کردند و سجا کستران بد بخت رنگ آینه سینههای مومنان را میزد و دوند و بر و غن بدن بخش ان پلید چراغ امید خود را تا صبح افروختند و چون حمران غلام او دید که بر پیه اقامی او در آن چراغهای عیش خود را فروخته اند قسم یاد کرد که دیگر هرگز چربی گوشت را نخورد زیرا که ان ملعون بسیار او را دوست میداشت چون صبح شد ابراهیم سر این زیاد را با سرهای سروران لشکر او پزند و مختار فرستاد مختار لشکر کرد پس ناگاه مار سفیدی پیدا شد در میان ان سرها میگردید تا سر بخش پلید این زیاد را پیدا کرد و در سوراخ گوش آن ملعون داخل شد و از سوراخ

در این صحنه

در این صحنه

در این صحنه

در این صحنه

دیگر او بیرون آمد و باز در سوراخ کشتن داخل شد و از سوراخ بیرون آمد پس مختار برخواست و کفش پوشید و کمتر
یک کفش بر روی پیرایه خود پوشید و کفش خود را به نزد غلام خوانده اخت و گفت این کفش را بشوی و طاهر کن که بر روی کافرخس می اندازم
مختار سر بر زمین زد و حیدر بن میر و سایر شقیار بنزد محمد حنفیه فرستاد و او نزد حضرت جدین فرستاد چون آن لعین را بخت
آن حضرت آوردند حضرت در آن وقت چاشت تناول میفرمودند چون آن سر را دید روی مبارک باصحاب خود گردیدند
و فرمود ای صاحب بداند که در وقتی که سر پدر بزرگوارم را بجلوس این زیاده بندان ملعون چاشت زهر مار میکرد و سر آن
سرور نژادان ملعون گذاشته بود و ما را اسیر و از نزد او واداشتند و عاگردم با دیده اشکبار که ای پروردگار عالم مرا از
دنیا بیرون ببری تا آنکه نمائی بمن سر این ملعون جفاکار را در وقتی که چاشت میخورم شکر میگویم خداوند را که دعای مرا مستجاب
گردانید پس امر کرد که آن سر پیر را بیرون انداختند و آن سرور کوچه های مدینه افتاده بود و مردم مدینه پاهای میگردانید و آه
عمر سعد حوازه از دعای آن حضرت کندی ری را بخورد بلکه آن کسندم نتوانست خورد و جوهر مار میگرد و بسبب ازاری که
در بدن آن ملعون بسم رسید تا عاقبت مختار نیز در قهقش در اسفل سافلیس در جهنم روانه کرد و قل لابن سعد عذاب الله رجوع
ستلحق عذاب النار بالتلغات بگویم سعد که خدا عذاب روح او کند که زود باشد که ملاقات کنی عذاب جهنم را بالعنای ملاک
و چون انس مختار پس از کشتن این زیاده و عمر سعد سلطنت او و شجاعت او قوی شد و جمله عرب مطیع و فرمان بردار او شدند
و تا شمره بجوشن لغته الله مختار او را طلب کردند آن ملعون بسوی بادیه کرخت ابو عمر را با جمعی از اصحاب خود بر سر او فرستاد
و آن ملعون با اصحاب خود مقابل نمودند با ایشان تا آنکه از بسیاری زخم و جراحت مانده شد و اگر فرستاد و به نزد مختار بردند
فرود تا آنکه روغن بجوشش آوردند و آن لعین را در میان روغن انداختند تا جمیع بدن پیدایش مضمحل گردید پس پیوسته مختار
نصرت شعار و طلب قاتلان میبود و هر که را می یافت قتل می آورد و هر که میکشید خاندان او را خراب میکرد و قتل کرد که عدا
که آقای خود را بکشد که از قاتلان آنحضرت باشد و سر او را به نزد من آرند من غلام را آزاد میکنم و جایزه میبخشم پس بسیاری از
غلامان قایمان خود را کشتند و سرهای ایشان را نزد مختار می آوردند و جایزه میکردند تا آنکه سصد و هشتاد و سه هزار
از بنی امیه و انصار و اعوان ایشان را کشت و بعد از این شددید و انواع سیاستها که از آن بدتر نباشد بعضی را گردن و بعضی را
سجده کشید و بعضی را سوخت و بعضی را پوست کند و مانند این و بدتر از این و اگر چه مختار این اشرار فجار را باین سیاستها کشت
و لکن بدان برادر که قلب مؤمنان از کشتن این بیدینان خشک نمی گرد و بهسم و غم از سبب مجتبان بملاکت این ملعونان بیرون
میرود بلکه تا زنده اند بیرون نخواهد رفت بلکه بعد از مرگ از قبرهای ایشان آه حزن و اندوه بلند است هنوز بدینا نیامده
در عالم ذر گریان بوده اند و در روز است در وقت خلقت اشیا گریان بوده اند و در دنیا در بیداری گریانند و
بساک خواب می بینند در خواب گریانند و در عالم برزخ گریانند چنانکه مردمان از زن و مرد در خواب دیده اند که بر
آن حضرت گریه می کنند یا میگردانند یا میخوانند و در قبرها نیز گریانند و بدین ایشان از غم آن حضرت از هم جدا می شود
چنانکه شیخ عارف میفرماید که فواید ما اشقی الغیل و انتی الی اجل فی حوز منقرم نستم بخدا که من از گریه کردن علاج نگردم و در
سوخته خود را و من از غم اهل بیت تا مرگ پاره پاره می شوم و در جای دیگر میفرماید حرام علی قلبی الاستو و کیف لی بذلک و ان شئت

فستادن
بر روی
سجده

بعد
عقوب

عقوب

بعد
عقوب

بعد
عقوب

مجلس یازدهم بخش فی سب و مذمت قاتلان خصوصاً بنی امیه

برام است بر دل مرتضی شدن و از غم خالی گردیدن و سپکودن این میشود و حال نیک و غده خالی شدن آن در روز محشر است
یا وقت ظهور حضرت صاحب عالم که در خدمت آن بزرگوار شمشیر بروی آن شرار زخم و عارفی دیگر میگوید شود مخرج نوزاد
شود مقروح قلب و نفس و جانم محبت آتش بر جانم افروخت که تا صبح قیامت بایدم سوخت و در میان جنیان
بسیار اتفاق افتاده که هرگاه در روز محشر در آن حضرت گریسته اند و هرگاه در شب مرده اند روز بر آن حضرت گریسته
و باجمعه از شنیدن حدیث مختار نامه و گفت باک آن ناپاکان قلب اهل ایمان تسلی نیلاید و از غم خالی نمیشود و بلکه گاهی
نتیجه عکس میدهد و اتم و غم برایشان داخل میشود بزرگاری و نالان میگردند و مجلس سرور ایشان مجلس غم است و بدل میگردد و وصل
گریه ایشان بلند میشود و مثل گفته میشود که یکی از آن اشقیار امیاء و رند نزد مختار که او را سیاست کند او را پیشاخت میگفت
ای ملعون تو همان بودی که از یانه بگفت زینب خاتون زوی ستمخان از شنیدن این سخن چنان دل ایشان بدرومی آید
و سیاست کردن مختار و را بدترین غذاها فراموش میکنند یکی را می آورند با او می گفت تو همان بودی که چون سید شمس
از مرکب افتاد او را شمشیر باران کرد و ناول سبکه شمشیر را زد و تو بودی دیگر ای می گفت تو بودی که چون بغش سید شمس را غارت
نزد پیرین او را تور بودی یکی را میگفت تو سر نیزه بر پشت زنان میزدی و ایشان را از خیمه با بیرون کردی و باجمعه این زیاده را
شنیدی که آن ملعون بچه مست مصرف سید از شنیدن آن باجمعه باعث شغای سیئه مؤمنان میشود و لکن چون گفته شود
یا بخاطر آورده شود و او را که آن ولد الزنا در مجلس شمس خود حکم تقبل زینب خاتون نمود یا در مجلس خود با محمد رو کرد بغیر از سید
نظر کسی برقد و بالای او نمی افتاد و بنسیر از کربان عالم بالا و قد و سیان ملا و اعلا صدی او را کسی نه شنیده بود سخن گفت و در شسته
کرد یا آنکه امر کرد که سر مبارک امام حسین را بر نیزه کنند و او را پناه در کوچه و بازار کوفه بگردانند یا آنکه سر مبارک آن حضرت را گرفت
و زانوی خود گذارد و خند کرد و اظهار خوشحالی نمود ناگاه سینه های ایشان چنان مملو از غم و غم و مصیبت و غم میشود که هزار مرتبه
شستن آن ملعون را فراموش میکنند و تا یزدید پیدا کرد چه شید بر این خوشحال است که بچشمه ان ولد الزنا از دنیا نرفته نمرود
برودی که بستم و اصل شد و در حدیث آمده که آن قاتل حسین فی تابوت من نار و هو منکس علی ام راسه فی قعر جهنم و در هیچ
منها اهل النار من شدة نقمنا و هو فیها خالد و ذلوق العذاب الایم لا یفر عنه ساعة و یقی من جهنم بستم یعنی قاتل امام حسین در تا
بوتی است از آتش و آن سرنگون در قعر جهنم آویخته و از برای او بوی کندی است که اهل آتش پناه بخدا گیرند از آن و محله در آن
خوابد بود و عذاب در دما که را پیوسته می باشد که یکساعت از اوست نمی شود و از آب جوشیده جهنم بیاشاید و امثال این
روایات که آدمی می شنود و فی باجمه شغای سینه آدمی شود و لکن جگر آدمی پاره پاره می شود و فتنه بخاطرش آید که آن کار
نخند و رسول و آن دشمن ذریه قبول با سر مبارک امام حسین چه کرد و ذکر امام حسین و جد و پدر او را میگرد و نسبت ایشان است
و شتریه میگرد و هرگاه بر جمل غیغ خود بر قمار غایب نشدند پیاله شراب زهر مار میگرد و تانده او را بجانب طشت زمین میریزد
و شراب بیارالنا خود میدهد و میگفت که بیاشامید که این شراب مبارکی است که سر دشمن نزد ما گذاشته و دل شاد و خرم گردیده
ایم حضرت امام رضا عا فرمود کسی که شربت است بیاید از شراب و قمار و طعنه بازی اجتناب کند که کار دشمنان است
و کسیکه قمار و طعنه بپایند باید که حضرت امام حسین را بخاطر رساند و بریزد لعنت کند که خدای تعالی مجازد باین گناهان

در مجلس
مجلس یازدهم
مجلس یازدهم
مجلس یازدهم

در مجلس
مجلس یازدهم
مجلس یازدهم
مجلس یازدهم

مجلس یازدهم بغض فی الدین و کینه قاتلان خصوص نبی امیه

اورا اگر چه دستاره کان باشد و در تضاعیف اخبار آمد که آن ملعون که سرشده من امام عمار در مجلس یزید آورد و آن
 فخریه این چند شعر خواند که انا رکا بی فضیله ام ذیها انی قتلک الملک المحجبا قتلک خیر الناس انا و ابائ و خیرهم اونیلون نسبا
 یعنی ای یزید بر کن رکاب مرا از طرد و فقره که گشته ام کسی را که پدر و مادرا و از همه بهتر بودند و نسب او از همه بهتر است یزید را
 بد آید از کلام او که هر گشتی که پدر و مادرا و بهترین مردم است و امر کرد که او را زدند و چنانچه ندیدنی از علمای یهود حاضر بودند
 که این صبر کیت یزید گفت سر شرف نبی با شتمت گفت نام وی چه بود گفت حسین گفت پدرش چه نام داشت گفت
 علی بن ابیطالب گفت مادرش که بود گفت فاطمه دختر محمد صا یهودی گفت پس این نبیره پیغمبر شماست یزید گفت اری یزید
 بر بختناید و فریاد بر کشید و گفت وای بر شما که فرزند پیغمبر خود را کشتید ای یزید میان من و داد و عا هفتاد و شصت فاصله است
 یهودان از این سبب حرمت مرا نگاه میدارند و خاک قدم مرا می بوسند و من عجبی که پیغمبر شماست و بر روز از میان شما فرست
 امروز فرزند او را می کشید و با او این معامله می کنید یزید از سخنان وی در غضب شد و گفت ای یهودی ساکت شو اگر زان بود
 که پیغمبر ما فرموده که اهل ذمه را نرختند و هر که ایشان را از ارکند و قیامت با وی خصمی خواهیم کرد و هر آنکه امر میکردم که سرش را بر دارند
 یهودی گفت ای ابله بی بصیرت کیسکه از برای یهودی خصمی کند از برای جگر گوشه خود حیا کند وای بر روزی که محمد مصطفی بر دشت
 و حق مرگنی گریانت در عرصه محشر بگردد و او را از تو بستاند چون یهودی این سخنان را گفت غضب یزید زیاد شد و جلالت
 گفت که بگریان یهودی را و هر زدن جگه کشید یهودی گفت ای بخیال من از امام حسین عزیز تر نیستی و امید دارم که در روز
 قیامت مرا نیز در زمره شهیدان او محشور گردانند یهودی بر جست و سر امام حسین را برداشت و گفت من از جمله دوستان
 شما یم در روز قیامت نزد جدت کواه باش که من مسلمان شدم پس کلمه طیبه بر زبان جاری نمود و گفت ای سید بزرگوار
 کواه باش که بر سر کوی تو گشته شدم و فردای قیامت مرا در میان راه خود طلب کن پس جلدان آن نوسه مسلمان را شربت
 و مرگیت که یزید چون سینه را دید که یزید را دید و داد گفت خدا لعنت کند این زیاد را که در کار پدرت تعجل کرد و دنیا و آخرت
 خود و مارا بر باد داد پس گفت ای دختر حسین ابوک الذی کفر حق و قطع رحمی و ناز عینی فی ملک پدر تو کفران حق نمود و قطع رحم کرد
 با من و در سلطنت با من نزاع کرد و خود را بکشتن داد سینه خواتون کرست و گریان گریان با نهایت ضاحت و جرأت جواب
 ان ملعون را داد که یزید لا تفرح تقبل ابی فانه کان مطیعا لمرسل و عاه الیه فاجابه و سجد بذلک و ان لک یا یزید
 بن یدی الدمه مقامات علیک عنده فاستعد لمرسله جوابا و اتی لک اجواب ای یزید خوشحالی کن بکشتن پدر بزرگوار من بدو
 او مطیع خدا و رسول بود و خدا او را خواند و او اجابت نمود و تو راست ای یزید زده خداوند قهار که از تو باز خواست خواهد
 نمود و حتمیای جواب باش و کجاست از برای تو جواب پس ملعونی از قبیله بنی نجر از جرأت و فصاحت با آن صغیرتن او را
 خوش آمد برخواست و گفت ای پسر هبل من النعمه هذه اجاریه تکلون خادمه عندی سینه خواتون چون این سخن را از آن زنی
 شنید مضطرب شد و بجهش آمد و کلمه چسبید و گفت یا عمتاه اترین سل رسول الله مالیک لا ولا ولا عیاء ای عمتی منی این
 ملعون چه میگوید ام کلمه مودی بان ملعون کرد و فرمود انکت یا لک الرجال قطع الدنانک لاعمی عینیک و ایس بدینک هرگز
 نمی شود که من پیغمبر خدا را و لا و زنا بکشند و ای کوی بدینک قسم که هنوز دعای تمام نشده بود که همان طریقه متبلا شد

مجلس یازدهم
 در مجلس یزید

مجلس یازدهم

مجلس یازدهم

بسیار
عجب
منافعه

حقیر کوید آری با چنین باشد بجهت آنکه این سادات عالی درجات و این مجموعه خیر و برکات زمان و دختران
همان پیغمبر اند که مجموع کل استانبول و مدین پیش کلمات او نسبت ذره است نسبت کل عالم و اگر فی القرض در مقام شفا
ابلیس براید حق تعالی شفاعت او را قبول فرماید چه جای عیسان بنی آدم چنانکه فرمود تو قوت فی المقام المحمود و شفقت فی غارت
یعنی اگر باشیم در مقام محمود که مقام شفاعت من است و شفاعت یهود و نصاری که از دین شما خارجند هرگاه بکنیم نزد
خدا البته خدا قبول می فرماید پس چگونه میشود که کافری بزنان او نظر کند و کور نگردد یا منافق خوامش کنیزی آن کند و لال
یا لاجدی بی ادبانه ایشان سخن گوید فی الفور آثار غضب خدا را مشاهده نماید بجهت بسیاری از ان شرار بعد از آنکه
از آنکه یکی از ان کافران خدا شناس و منافقان حق ناشناس است عالمیان را دشنام داده بود و با صدق ضم
بکم غمی قسم لایرجون لال شد هر که بدن آن حضرت را دیده بود کور شد هر که سنگ انداخته بود شل شد و جمیع کثیری که آب
و مان نخس خود را بطرف آنحضرت آخته بودند گرفتار خنق شدند و مردند و در روز حرب کربلا قریب سبصد نفر از ایشان
ترک شد از جهت گرفتن قلاب و آمدن باد های صعب و سایر امور غریبه و هر که بجز کربلا که نشت و خندید بدردی گرفتار
شد که دو داشت و مرد و هر که کف زده بود و مفلوج شد و هر که بعنوان سیر و تماشا آمده بود و بیمار شد و تمام حشاه
پروان آمد بعضی از ایشان بفرجه مردند و بجهت وصل شدند و هر که در کربلا شراب خورده بود و بعت اسهال دم مبتلا شد
و جگرش از حلق برآمد غلامی از این زیاد در مسجد محرام فخر و مسابحات کرد و بکشتن امام عا چون پروان آمد سنگی از آسمان
بر سر او آمد و بجهت وصل کرد و غلامی دیگر از ان ملعون در ان روز خندید و خوشحالی نمود و یاری بر او فرود آمد و بجهت
غلامی دیگر خنده میکرد و عقربی فرج او را گزید و بول کردن در همان روز مرد غلامی دیگر خنده میکرد و بجا افتاد و راوی گوید
بهار سنه زعفران چنین حالات مختلفه بکنم وصل شدند یعقوب بن سلیمان گوید که در ایام حجاج ملعون در کربلا بودم غریبی با
داخل شد و ما سخن امام حسین می گفتیم که هیچکس در ان صحرا نبوده که به بلائی مبتلا نشد گفت اشعیان مدثر مبار دروغ است من
از انجماعت بودم و سبلائی مبتلا نشدم چون ما این سخن را از او شنیدیم از گفته خود پشیمان شدیم در انحال نور چراغ کم
شد و روغن ان نفط بود و اندر دبی نور دست دراز کرد که فتنه را اصلاح کند آتش در دست او افتاد خواست خاموش کند
بر ریش نخس پیش افتاد و در جمیع بدنش شعله کشید پس خود را در آب فوات افکند چون سر در آب فرو میرد آتش در بالا
آب حرکت می کرد و منتظر می بود که سر پروان آورد چون سر پروان می آورد در بدنش می افتاد و پوسته در این حال بود
تا بجهت وصل شد و سر غرق و داخل انرا انجا بر دیده او و لولا بصارت جلوه کرد و هر چند عمر از ان شریف تر است که ذکر
خارجی و ناصبی نسائیم لکن بغض این اشقیاء فی الله است و فرموده اند که حب فی الله بمنزله بال است است و بغض فی الله
منزله بال چیست از برای پرواز کردن با وج سعادت پس بغض فی الله از این راه طاعت و تقوی و شنیدن او
عبادت است و باعث خوشنوی خداست و از ارکان ایمان است پس چنانکه روایت شده که در کتاب کافیه
از معصوم پرسیدند از حب و بغض که آیا آن ایمان است فرمود و بل الایمان الا بحب و بغض فیت ایمان
مکر حب و بغض یعنی هر ایمان است پس حضرت تلاوت فرمود این آیه را و لکن الله حبیب الایمان

متن
مجلس

در کربلا

وزینه فی قلوبکم و کثره الیکم الکفر و الفسوق و العصیان اولئک هم المرشدون یعنی خدا دوست گردانید ایمان را بسو شما و زینت داد و ان را در لباسی شما و ناخوش گردانیده بسوی شما کفر و فسوق و عصیان را و در روایت دیگر وارد شده که مراد از ایمان در این باب علی بن ابیطالب علیه السلام است که محبوب قلوب مؤمنان و زینت لباسی و محبتان مسلمانان است مراد از کفر و فسق و عصیان مسلم است که کسانند الا لفتیه علی رضی الله عنهما

بنی عباس
بنی امیه
بنی عباس

مجلس دوازدهم ذم دشمنان خدا از ازل و ارجاس خصوصاً بنی امیه و بنی عباس

اما بعد حق سبحانه و تعالی در کتاب مستطاب خود میفرماید یا ایها الذین امنوا لاتولوا قوما غضب الله علیهم قد مسوا من الله کما یبغضون کفار من اصحاب القبور ای مؤمنان و دوست مدارید قومی که جماعت منافقین اند که غضب کرده است خدا بر ایشان تحقیق که مایوس و ناامیدند از آخرت و رحمت و رحمت بهجت مایوس و ناامیدند از اهل کورستان بدان که این رئیس این منافقان هرینه غاصبان اول یزید و عبید و عمر سعد و ثمر و بنی امیه و بنی العباس اند لعنهم الله جمیعاً و از آنه شرفه میرسد که مؤمنان باید ایشان را دوست ندارند و ایشان توفی ننمایند بلکه از ایشان تبری کنند و نشان لعنت کنند و بر کشتن ایشان سرور و خوشحالی نموده ثنات نمایند و حمد خدا کنند و در جای دیگر میفرماید ققطع دابر القوم الذین ظلموا و محمد مد رب العالمین یعنی از بیخ و بن ریشه طالمان کنده شدند و ستایش منزه است از برای پروردگار عالیمان و نیز بدان که انجماعت منافقان و این فرقه بیدیان که مذکور شد مستحق لعنت و ملعون اند و جایز است لعن کردن ایشان را و دیگر آنکه اهل عصمت عا ازین دوده اند شیعیان خود را و جرأت داده اند ایشان را بر لعن کردن آنها و دیگر آنکه دوستی آن ملائمت با دوستی اهل عصمت در یکدل هرگز جمع نمیشود و دیگر آنکه نواصب و خوارج که از شعاع ایشان و اتباع ایشانند بدترند بچندین مرتبه از کفار و بر هر یک ازین چهار مطلب از احادیث معتبره شاهد عاوی داریم اما آنکه اشقیاست لعن اند و ملعونند روایت کرده شیخ طبرسی در کتاب احتجاج که حضرت امیرالمؤمنین با اهل بصره ملاقات کردند در جنگ جمل ز سیر اطلبید و باطلی در برابر حضرت آمدند حضرت فرمود بخدا قسم که شما هر دو با جمیع اهل علم از اصحاب پیغمبر و عایشه میدانید که رسول خدا اصحاب جمل را لعنت کرد و و خایب و ناامید است کسی که افر آنکه بزرگ حضرت زبیر گفت چگونه مالمو بیسم و حال آنکه ما از اهل بهشتیم فرمود که اگر من شما را از اهل بهشت میدانستم قتال شما را حلال نمیدانستم زبیر گفت که نشنیده حدیث سعید بن عمرو بن نفیل را که روایت کرده از رسول خدا ص که ده نفر از قریش در بهشتند حضرت فرمود که از او شنیدم که این حدیث را البعثان نقل کرده و ایام خلافت او زبیر گفت کمان داد که این حدیث را دروغ بران حضرت بسته حضرت روحیفه فرمود من جواب تو را نمیگویم تا مگوئی که این ده نفر کتینند گفت شیخ اول و دوم و ششم طلحه و زبیر و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن وقاص و ابو عبیده جراح و سعید بن عمرو بن نفیل حضرت فرمود و نه تا زبیر گفت که ششم کسیت گفت توئی حضرت فرمود اقرار کردی بهشت را از برای من خود و رفیقان خود و عفو میکنی من منکرم و قبول ندارم زبیر گفت آیا کمان داری که دروغ بر حضرت رسول بسته فرمود کمان ندارم یقین دارم که افر بسته است و بخدا قسم که بعضی از آنها که نام بردی در تابوتی اند در قعر چاهی و راسفل درک همیستم و بر سران چاه

بنی عباس
بنی امیه
بنی عباس

بنی عباس
بنی امیه
بنی عباس

برست که هرگاه خدا بخواهد بنسبم را برافروزد و مشغول گرداند آن سنگ از سرچاه بر میدارد و شنیدم این را از رسول
 و اگر شنیده باشم خدا تو را بفرماید و خون در بدست تو بریزد و اگر شنیده باشم خدا بر تو و اصحاب تو طغرد و در روح
 شمار بر روی بسوی من بر آید پس زیر پر کشته بخت برکت بسوی اصحاب و مکر است و اما اینکه اهل عصمت بنسبم
 اذن داده اند شیعیان را و جرأت داده اند ایشان را بر لعن آن اشیاء بر تبه است که بر خود تا بعان ایشان معلوم شد که
 شیعیان از اذن این بزرگواران تصریحاً و تلویحاً جرأت یافته اند منقول است که حضرت صادق علیه السلام از عقب هیچ نماز
 بر نیخواست تا چهار رکعت از آن نیکر و وحشی از سید الشاجدین ع نقل کرده اند در خصوص ثواب لعن بر ایشان
 و فضیلت آن و دعای صحنی قریش که حضرت امیر المؤمنین ع در نماز وتر میخواندند مشهور است و معلوم است که مراد از آن
 که مانند و حضرت بر کسی پوشیده نگذاشته و خصوص در اینجا که میفرماید و باب و حرج و با وضیع و قوه و حسیف حرقه
 خداوند لعنت کن و دست قریش و اتباع ایشان را که مخالفت کردند امر تو را و منکر شدند و حق تو را و تحریف کردند
 که با تو را و تبدیل نمودند دین تو را خداوند لعنت کن ایشان را بعد و هر چه که از کوه انداخته اند و آن اشاره است
 بنقل عقبه و بهر عدد و پهلوی که شگستند و آن اشاره است بکشتن پهلوی حضرت فاطمه را و بعد و هر کاغذی که پاره
 کردند و آن اشاره است بیاره نمودن نائمه که رسول خدا ص برای حضرت فاطمه در خصوص فدک نوشته بودند و در
 زیارت عاشورا فرموده اند اللهم العن اول و الثانی و الثالث و الرابع و این ابی حمید معتزلی در شرح نهج البراهین از بنی
 سعید حبلی نقل کرده است که گفت من حاضر بودم نزد اسماعیل بن علی حبلی که پیشوای جناب بنی بغداد بود و مردی از حبایله
 قرنی از مردی از اهل کوفه طلب داشت بنزد اسماعیل آمد اسماعیل از او پرسید که با غریم خود چه کردی طلب خود را از او گرفتی
 گفت بیزم از طلب خود در روز عید غدیر بشمار امیر المؤمنین رفتم که شاید طلب خود را از او بگیرم حالتی مشاهده کردم
 از فضاحت و اقوال شیعه و حرکات ایشان بی خوف و بیم که طلب خود را فراموش کردم اسماعیل گفت آنها چه گناه دارند
 و بعد که این جرأت را نداده ایشان را این راه را نمود بر این فضیلتها که صاحب آن قبر گفت صاحب آن قبر کسیت گفت
 علی بن ابیطالب ع آن مرد از روی استبعاد گفت او ایشان را بر این امر جرأت داده اسماعیل گفت بل و الله آنرا گفت
 اگر علی محق بود در این امر پس چرا ما اعتقاد و خلفای دیگر داشته باشیم و اگر او معطل بود چرا او را امام دانیم و او میگوید که چون
 اسماعیل این سخن را شنید بر جفت و نفس خود را پوشید و گفت خدا لعنت کند اسماعیل را اگر جواب میدهد تو را و اندو داخل خانه
 شد شیخ عارف میفرمود و ضمن این را که مکرراً در آن بلاد با علمای نواصب در انجمنها مباحثه اتفاق می افتاد و از آن
 روزی یکی از ایشان حدیث عجیبی در مدح امیر المؤمنین ع روایت کرد با و گفتم که شما در حق آن حضرت چنین روایت
 میکنید گفت محبت علی با ماستیم نه شما رخصه حق دوستی آنست که دوست بداری ابی بکر و عمر و عثمان را پس علی را بعد از آن
 اعتقاد کنید خلافت همه شیخ فرمود که با و گفتم که علی خلیفه رسول خداست که نیست بلی گفتم شما قایل شدید بخلافت او پس شما
 شد مطلوب ما قایل نیستیم بخلافت او و تا پس چگونه ثابت میکنید قهت آنکه کسی از نواصب می گفت که شما
 خصال مرا هر یک گفتم بحدیث اصحابی کما لنجوم با همیسم اقلدیم اهدیم حضرت رسول ع فرمودند که اصحاب

اذن لعن
شیعیان

حنی
عجیب

صاحب

مجلس دوازدهم ذم دشمنان خدا از ازل و احکام خصوص بنی امیه و بنی عباس

مانند ستاره کانه به یک اقتدا کنید راه حق را بپایید کفتم بهین حدیث تو ماضیال و کراهه نیستیم و معتدی به شایسته
 کفتم علی ما صحیح نیست گفت بل کفتم آیا نیست از نجوم کفتم بل کفتم ما اقتدا به این نجوم کرده ایم گفت کراهی شما از ان است
 که مخالفی را لعنت نمائید تقیه کفتم که مخالفت نمی کنیم گفت بلی شما می پسندید یا مذہب شما مذہب نجوم و اهل بحرین که آنها
 سب می کنند قطعاً کفتم ایشان من رب الصحابه کان کافراً گفت بل کفتم چه میگوئی در حق معادیه که قریب به راه راست
 کرد علی را و حال آنکه علی از صحابه بود بلکه از برگزیدگان صحابه بود بلکه در صحابه بهر ازانی نبود گفت معاویه مجتهد بود و
 این خصوص اجتهاد کرد و خطا کرد و مجتهد هر گاه که صواب کرد و او را و او را جرأت و هر گاه خطا کرد و او را یک اجبر است کفتم که شیخ
 نیز مجتهدند و معنی خلیفای ثلاث اجتهاد کرده اند نهائش این است که خطا کرده اند پس قبول تو یک اجرا از برای ایشان
 خواهد بود پس چرا ضال و کراهی باشند در جواب مبهوت شد و حیران ماند یکی دیگر از نو اصبه مثل این امری گفت که ما
 محمد را دوست میداریم نه شما گفتیم شما را ما می شرف ایشان را تا به آخر در ماند و نتوانست و قاتل این خلکان در
 خود در بیان احوال حسرت مال علی بن جهم قرشی ناصبی گفته است که علی بن جهم را دشمنی علی بن ابی طالب باید نمود و
 از ان جبت که محبت علی با تشن جمع نمیشود و چون ستنی حقیقی انگاشتی است که بوکشته عثمان از بغض و عداوت علی
 بی بهره نباشد در کتاب خراج آورده که شخصی بخدمت حضرت امیر آمد عرض کرد من دوستان شما را کجاست فرمود
 دروغ میگوئی مخت و دوث و ولد الزنا و آنکه مادرش در حیض به او حامله شده باشد ما را دوست نمیدارد و او را از حق بیرون
 قضیه صفین پیش آمد و آن ایام آن مرد و معاویه بود کشته شد و بکشتن رفت و اما آنکه نو اصبه و خراج بدترند از کفار
 هیچ علی را ایشان قبول نمیشود و در حدیقه الشیوه مطور است که حضرت صادق علیه السلام فرمود لا یجالی الناصب صلی الله علیه و آله
 یعنی فرقی ندارد که ناصبی زن کند یا زنی کند پس مخالفان تصدیع نکشند و خود را زحمت نماز و روزه نیکند شعر کرده
 مدعی نازد که توفیق عبادت یافته خاک عصیان بشیر توفیق حای دیگر است حسین بن حمید از آن حضرت روایت
 که فرمود من نمیتوانم از ترس مخالفان سخن بگویم وقتی که قائم آل محمد ظاهر شود پیش از کفار ابتدا مخالفان را خواهد کرد و
 خواهد کشت و شیخ عارف میفرمود کل المخالفین ولد الزنا عقد و اولم عقد و میفرمود و ارشد ان الناصبی اذا لی النهر
 و هو یضج ضجاً فاخذ کفاً و قال لیس الله و شرب ثم قال کجده ما شرب الا سحاراً ما دشمن اهل بیت هر گاه بر لب نهر
 بیاید که هم سردر یا آب داشته باشد کفی آب بگیرد و بگوید بسم الله و بیا شاد پس بگوید کجده نیا شاد است مگر حرام
 مانند رشوه بلی سزای ایشان مثل از اینهاست عبدالله بن عباس گفت او مرا مدعی از بنی امیه پس گفت بمن که منجم
 شد پس کفتم هر چه میخواهی پرس گفت ای عبدالله ما تقول فی دم البعوضه بل نقیض الوضوء لا و بل هو طاهر ام لا چه میگوئی
 در خصوص خون آن ایامی شکند و ضو را به آیات طاهر است کفتم و حکایت آنکه یا عیدم الزای سنن عن دم البعوضه فلم
 لا سئلت عن دم بحین بن فاطمه بنت رسول الله فلیف سقتم و من و قطعتم لحمه و کسرت عظمه و قتلتم اولاده و اطفال
 و نهاره و سببیم حریمه و منعموه من شرب الماء الا لفته الله علی الظالمین ما درت بجزایت بنشیند ای بدخت رسول
 میکنی از خون تشه پس چرا سؤال میکنی از خون حسین پس فاطمه که چگونه ریختند خون او را و پاره پاره کردید گوشت او را

و شکستید سخاوتهای او را و کشتید ولاد و اطفال او را و قتل رسانید انصار و عیون او را و اسیر کردید محرم محترم او را
و منع کردید تشنگی غریب مظلوم را از آب فرات خدا لعنت کند شما طالمین را پس بن عباس و خود را بجانب صحابه
کرد و کشت نظر و الی هذا الثقلین کفیف یعنی عن دم البغوضه و الاخیاف ان الله سئل عن دم اکین بن قیس بن قیس بن قیس بن قیس
پس گفت بخدا قسم همین دو گوش خود دگر نشنیدم از رسول خدا که میفرمود بحسن و احسن ریحانهای من دنیا و همهائی و آنا
سما احتب الله من جهنما و انقض الله من الغصن و ای الامم اذا همما و وصل الله من وصلهما و قطع الله من قطعهما حسن و
دور بجانب من اندویشان از من اندو من از ایشانم خدا دوست بداد هر که ایشان را دوست بداد و خدا دشمن بداد
هر که ایشان را دشمن بداد و خدا اذیت رساند هر که ایشان را اذیت رساند و وصل کند بر حمت خود هر که ایشان وصل کند
و قطع کند هر که از ایشان قطع کند فاشتها انبای و سبطای و قرآعینی و سیدی شباب اهل الجنة من الخلق اجمعین بدستیک
حسن و حسین و دو فرزند من اندو و دو چشم من اندو و دو سید جوانان اهل بیت الله از همه خلایق پس عرض کردم یا رسول الله کدام یک
از اهل بیت بود دوست تر ندیش تو حسین و حسین و ذریه ایشان من احبهم کم تیس حبه التار و لو كانت ذنوبه بعد در تل علاج
الا ان یكون له ذنب یخرجه عن الایمان و هر که دوست بداد ایشان را من شکند حبه و آتش جهنم اگر چه گمان او بعد
ر یک بیابان علاج باشد مگر آنکه گناهی کند که او را از ایمان بیرون برد خدا لعنت کند بنی امیه را تمامه کردند آنچه کردند و دنیا
نمودند عذاب آخرت را بجهت خود بلکه عذاب دنیا را چنانچه حق تعالی از منقرض گردانید و موافق بعضی از اخبار است
فتعاق خزاعی لشکر کشید بر سر برید و آن خود عذاب دنیا فی و ان ملعون اغتصم مرک کرد و سلیمان صرد خزاعی بسیار
از ایشان رگشت و مختار بن ابوعبیده ثقفی نیز با عانت ابراهیم بن مالک سبید و شهادت و سه هزار کس از ایشان
و اتباع ایشان را با انواع سیاستها کشت بعضی را که شنیدی و فتاح با عانت ابوسلم مروی پاک کشت گردانان را
شیخ جعفر بن نماء در کتاب عمل التا و باین مضمون روایت کرده که چون مختار در کار خود مستقل گردید تفحص قاتلان انجمن
برآمد و اول کسی را که طلب کرد انجمن عتی بودند که اراده کرده بودند که اسب بر بدن آن حضرت بتازند فرمود که ایشان را بخوا
برد و دستها و پاهای ایشان را بر زمین بمجای آنهین و دختند و سواران اسب بر بدنهای خبیث ایشان تاختند تا پا
پاره شدند و پاهای ایشان را با آتش سوختند پس دو کس را آوردند که شریک شده بودند در کشتن عبد الرحمن بن عقیل بن
ابیطالب فرمود که ایشان را گردن زدند و جلد پیدایشان را با آتش سوختند پس مالک بن بشیر را آوردند فرمود که در میان بازار
گردن زدند و ابو عمر را فرستادند بخانه خولی بن یزید اصبحی که خانه او را محاصره کردند و زن او را بر ستمعیان اهل بیت بودند
خانه بیرون آمد و بظا هر گفت نمیدانم کجاست و لکن اشاره کرد بوی بیت اخلا و که در اینجا است پس آن نجس را در زیر
سبیدی مید کردند و بیرون آوردند و آتش سوختند و حکم بن طفیل که تیری بوی حضرت عباس افکنده بود در فلتند و جا
مهای او را کنده بودند و او را تیر باران کردند منعقد بن مروه عبدی لغنه الله علیه که قاتل علی اکبر رضی الله عنه بود و دست نیافتند
و سنان بن انس از کوفه به بصره که بخت مختار خانه او را خراب کرد باز از بصره بجانب قادسیه رفت جوید مختار را در گرفتند
به نزد مختار آوردند فرمود اول کشتنهای او را بریدند و پاهای او را قطع کردند و دروغن زبیت را بگوشش آوردند و آن

شکنند
شکنند

وان لعین را در میان روغن گذاشتند تا بکویتش وصل شد و عمر بن صبح سر پای او را به نیزه پاره پاره کردند و بجدل بن سلیمان
 بنزد مختار آوردند و عرض کردند که این شقی انگشت مبارک آن حضرت را قطع کرده و انگشت آن سرور را برداشته
 مختار فرمود که دستها و پاهای آن را بریدند و در خون پدید خود غلطید تا بکویتش وصل شد و بر او است دیگر آنکه مختار خبر داد
 که شمر بن ذی الجوشن شتری از شتران آن حضرت را برداشته بود و چون بکوفه رسیده بود آن شتر را شکر کرده بود و گوشت آن را نهشت
 فرمود که تفحص کنید که گوشت آن شتر سحابه کی داخل شده چون مطلع شد فرمود آن خانه را خراب کردند و مهر که از آن
 گوشت خورده بود بقتل آورد پس عبد الله بن جهمی و مالک بن هشیم کنده و جبل بن مالک محازی را بنزد مختار آوردند
 گفت ای دشمنان خدا کی است حسین بن علی گفتند ما را بجز بختیک او برده بودند و اختیار ندادیم گفتند آیا نمیتوانستید که
 منت بر او گذارید و شربت آبی با و برسانید پس گفت مالک ای روسیاه تو بودی که کلاه آن مظلوم را برداشتی گفت
 فرمود ای کذاب شقی تو بودی فرمود دستها و پاهای او را بریدند و خون خود غلطید تا بکویتش وصل شد و آن دو ملعون دیگر را کردند
 زدند و حرمانه بن کمال سدی لعنت الله قاتل علی صغر و سبغی از شهداء دیگر حتی آنکه میکونید که او سر مبارک حضرت را برید چون
 او را گرفتند نزد او آوردند مختار گفت ای محمد بن عبد الله که تو بدست من آمدی پس چرا او را را حطید و حکم کرد که دستها و پاهای آن
 ملعون را بریدند و پشتهای از فی آوردند و آتش با آنها زدند و امر کرد که او را به نخل دشت افکنند و چون آتش در گرفت شخصی ضحی
 بود گفت سبحان ان گفت تو را چه میشود گفت در خدمت امام زین العابدین بودم نام حرمله مذکور شد حضرت او را نفرین
 کرد که خداوند ایشان را با حرارت آتش را امروز دیدم که دعای آنحضرت مستجاب شد مختار قسم داد که تو خود شنیدی آن
 آنحضرت این گفت بلی چون یافت که اثر استجاب دعا بر دست او جاری شده از سبب زیر آمد و دور کعبت نماز کرد
 بعد از نماز سجده رفت سجده بسیار طول داد چون دید که آن ملعون سوخته سوار شد و از روز را بشکر از این نعمت
 روزه گرفت با بخل میکشت تا آنکه سیصد و هشتاد و سه هزار کس از ایشان بقتل رسانید بدانکه دولت ملعونه بنی امیه و اسلا
 آن کفره فخره بنی عباس بود تا زمان حکومت مروان حمار پس سلطنت و حکومت با عانت ابو مسلم مروی دست بدست
 از بنی امیه بنی عباس پانصد سال بود و بیشتر تا آنکه هلاکوخان بن جوحی از سلاطین مغول به شاره خواجه نصیر طوسی رضی
 متعصم را که آخر ایشان بود کشت و عباسیان را نیز بر انداخت و اول ایشان ابو العباس سفاح بود و از برای امر سلطنتش با
 امر دیگر موقوف مضمون بعضی از روایات تدبیری با سدید غلام خود کرده و نقبیه اسف از بنی امیه را که از زیر شمشیر مختار کشته بودند
 از آل زیاد و آل مروان همه را بقتل رسانید و احدی را واکند داشت و تدبیرش مشهور است و انشاء الله استیصال این کافران
 عزیز که احدی باقی نماند در ظهور حضرت صاحب الامر و رحمت امیر المومنین ع و رحمت اهل بیت طاهرین ع او خواهد بود و در کتاب
 مستطاب عوالم العلوم ما بسا ند معتبره مرویست که در هنگام ظهور حضرت قائم عا انقدر از ذریه قاتلان حضرت سید الشهدا
 بقتل میرساند که مردم میکونند که اگر این شخص از اولاد فاطمه میسر بود برین مردم ترحم مینمود و انقدر از نمیکشت این سخن بکوش مبارک
 آن حضرت میرسد بنبر تشریف می برد و خطبه میخواند و بعد از ادای حمد و ثناء و صلوات بندهای نام حسین را بدست میگردد
 و میفرماید که این قتلی که شده خونهای بندهای جدم حسین ع نیست و از منبر زیر می آید و بقیه انکار حسین لعنه الله علیهم اجمعین را

بنی امیه

مظفر العالی

بنی عباس

مجلس دوازدهم ذم دشمنان خدا از ازال و رجاس خصمانی امیه بنی عباس

نیز بقتل میرساند و رضا عیاف اخبار با هم میضمون و اردست که چون سید شهید در صحرائی که با از اسب بر زمین افتاد و خون جگرش غلظت میابد و مجروح و هنوز زرقانی از آن مانده بود و استغیث فلان غاث و استجیه فلان غاث طلب فریاد میبرد و در این میان نمیداد و مرا که آسمانها و زمینها فریاد برآوردند که پروردگار ما را رخصت ده که خلق را از روی زمین براندازیم و همه را پاک گردانیم که تنگ برست تو را حلال نموده اند و بر گزیدگان تو را گشتند و این فرزندان پیغمبر تو است و نظر میکنی وی منی او را با نجات و توفیق در کین ستمکاران و توفیق که انتقام سخت میکنی از ظالمان پس حق تعالی از حجابی از حجب را برداشت و عیب آن حجاب قائم آل محمد را ایشان را و او بر ویست و دیگر فرمود یا ملائکتی انظروا عین العرش منظر و امثل الله لهم شخص القائم المهدی فرمود و اتفاقا عین العرش انما ساجد ای ملائکه منظر کن سید بطرف است عرش تمثال کرد حق تعالی از برای ایشان حضرت قائم آل محمد پس دیدند او را ستاده در طرف است عرش که گاهی رکوع میکند گاهی سجود و سه مرتبه فرمود که باین قائم انتقام خواهم کشید برای حسین و این ملاوس در کتاب مہوف از حضرت صادق ع روایت کرده که حضرت رسول ص فرمود که چون روز قیامت شود نصب میکند حق تعالی از برای فاطمه زهرا از نور پس حق تعالی می آید و سر بر کف دست گرفته سپر فاطمه فریاد بر کشد تا آنجا که فرمود که تمثال میکند حق تعالی از حسین را از برای فاطمه در یک کوترین صورتی و او منحصرا میکند با قاتلان خود و خدا جمع می کند از برای قاتلان او را و آنها را شریک قتل او شدند و آنها که کار سازی کردند که بجا ربه او بودند پس آنحضرت مجبور ایشان را میکشد پس آن اشقیاء را زنده میکنند و حضرت امیر میکشد پس ایشان را زنده میکنند و احدی از ذریه باقی نمی ماند مگر آنکه آن کافران را هر یک یک مرتبه میکشد پس حضرت فرمود فعند ذلک بحیف الله الغیظ وینسی الحزن پس در آن وقت بر طرف میکند حق تعالی ششم از دلها و حزن و اندوه را از سینه ما ششم یا معدن کجود و الکرم و یا صاحب التوج و التسلیم و یارت الکعبه و المقام و کم و زمزم سخنان من کل ششم ظلم مجرمت تسلیم العرب و العجم بر حمتک یا ارحم الراحمین یا من کفی من کل شیء و لا یفنی من شیء صل علی محمد و آل محمد و انما ما اهتمنا من امر دینا و دنیا و آخرتنا انک علی کل شیء قدير بدانکه چون بنی امیه بمره بر طرف شد پس بخت ترین و پلید ترین از ایشان که بنی عباسند لعنهم الله قرار گرفت و این ملا عین بیدین دین منافقین پس بسیار بدتر بودند از بنی امیه شاعر می گوید تامل ما فعلت امیه فیم معشار ما فعلت بنو العباس قسم خدا که روند بنی امیه در حق اهل بیت ده یک آنچه بنی عباس کردند یعنی هر گاه بنی امیه چهار معصوم را کشتند بنو عباس لعنهم الله شش معصوم را کشتند و هر گاه بنی امیه سید شهید را شهید کردند بنی عباس سحرانی قبر مقدس او نیز آمدند و هر گاه بنی امیه دین سنی را رواج دادند بنی عباس رواج تر دادند و اکثر ایشان سنی و مالکی مذہب شدند و شیخ عارف میفرمود که این آیه کریمه ان الله لیس من اهلک ان عمل غیر صالح بنی عباس را از سادات بودن و مالکشی بودن کردن کرده پس آن منافقان لعین خوارچاند و از آل عبد مناف خارج اند و با آنکه کریمه آن سکان بیدین بستند و با شمی بستند بلکه مسلمان نیستند بلکه رفتار با ایشان که یکی از آنها قتل معصومین است دلالت می کند که ایشان حرامزاده و ولد الزنا نیند و بر نسب که ایشان دشمنان خدا و رسولند مخصوص چهار نفر از ایشان که شقی تر و خبیث ترند منصور و نفق و مہرون الرشید و مامون الرشید و متوکل که غضب خدا بر ایشان باد و محمد که نسل شوم ایشان از پنج برکنده شد اما منصور و نفق لغت الله خباثت اعمال و بسیار است از انجمله اولاد اهل بیت زمی که است بنایت

مجلس دوازدهم در ذم دشمنان خدا رازل و ارجاس خصو صانی با تیره بی عیال

خواری و زاری به امران ملعون طفلهای محصور و جوانان هاشمیه میکشیدند و در میان ایشان رازنده میکرد و دیگران مقرر کرده بود که هر که بدر دولت سزای امام جعفر صادق عا برود یک اشرفی از او بگیرند و هر که در خانه ابو خفیه برود یک اشرفی با او بدهد و اما مهران الرشید ملعون همان کافر است که سیزده سال حضرت موسی بن جعفر را در حبس سندی بن شاکب پیرده بود تا با خرا و در غربت شمشید کردند نفسی محوم بجوارح ایستاد من الله علیه و انظره عن ظهر طهره جانم فدای آن شهید مظلومی باد که او را زهر زد در حالتیکه مایوس از یار و دیا خود بود و پشت او از معین و انصار خانی بود علی شل و کسری سستخیز استخوان و یلعق من انفس من سرور ما بر شل این اندوه عیبت واجب است گریه و زاری لازم است که فرح و سرور از خود دور کنیم اقیل خیر خلق اما و والد و اکرم خلق الله و این نذیر ما آيا کشته میشود بهتر من مردم از جهت پد و مادر کشته میشود گرامی تر از خاتمه و فرزند سید الانبیاء و داری العباس طارینه بنشاد غاینها و کسب خجور ما و خانهای بنی عباس محروست و کما ایشان در آنها بشربت و غنا مشغولند و دار علی و البتول و احمد و شترها مولی لوری و شیرها عالمها بکلی علی علمایها و زائرهای یکی لفقده مزور ما و خانهای سنجیده و اهل عصمت و یران است بنحویکه موضعی از آن که محل کتاب علوم بود بر علمای آنجا ساکن بودند میکردند و زیارت کنندگان آن خانها بر نبودن اهل آنجا بنا گریه و ناله می کردند اما تا مومن شقاوت و تافه نیست اما متوکل نعمه الله ان ملعون همان بود که هفده مرتبه آب بکر بلاست و کاذب فرستاد که شیار کنند و اثر قبر مقدس آن حضرت را می سازند و آب از حایر پیش ز رفت بقدرت الله تعالی آب در دور قبر آن حضرت مانند حلقه سیاده بود و زوار آنحضرت می گشت و رتب حضرت امام حسن و امام حسین و خاتون قیامت و امیر المومنین بمنمود و پیش ششید بود و بفرموده معتمدش متوکل را با فتح خاقان که وزیرش بود کشت برای تسکین کردن خاتون قیامت مرویت که خبر رسید متوکل العین که اهل عراق جمع میشوند و نیز برای زیارت قبر امام حسین و کرد بسیار زیارت او میروند یکی از امرای خود را مقرر کرد و لشکر بسیار همراه او کرد که قبر آن حاجت باب را خراب کنند و مردم را از زیارت آنحضرت منع کنند اهل قری و نواحی ان موضع شریف بر سر او جمع شدند و گفتند اگر متوکل همه را بقتل رساند که اولاد و باز ماندگان ما زیارت آنحضرت را ترک نخواهند کرد و ما هر روز چندین پیغمبره از این قبر مقدس مشاهده نمیشیم و اگر بار ریزه ریزه کنند که ترک زیارت آن حضرت را نخواهیم کرد این خبر بموکل العین نوشت آن مردود و کذاب در جواب او نوشت که بگذارید ایشان را و بر گردید بسوی کوفه و چنان اظهار کن که بجهت مصلحت دیگر رفته بودم و دیگر کس تعرض زوار نه بود تا در سال دوست و چهل و هفت از هجرت و در واسط عدم منع و سال ۲۴۲ آن ملعون شیعیان و سادات علوی را می گرفت بقتل میرسانید شیعیان از زیارت آن حضرت دست بر نمیداشتند مقرر کرد که از ایشان باج بگیرد شاید از این جهت کمتر بزند و زعمی ان ملعون در قصری در کنار شط داشت نشسته بود پس زالی پیش بر پشت بسته رو بکر بلای متوکل امر را حاضر او کرد و از او سؤال نمود که بجا میروی گفت به زیارت قبر امام حسین گفت شنیده که مانع گردیده ایم که کسی زیارت او رود و هر که برود و ظلمت ببلع بدید گفت شنیده ام و دست فرار کرد و با خود از پشت بر زمین گذاشت و آن وجه را بدون زیاد و کم بیرون آورده شمر و متوکل گفت هرگاه تو را انقدر مالست چرا چنین می و را حد میر و گفت چون ندی منادی تو را شنیدم که از زائران انقدر میگیری رحمت کشیدم و این وجه را تحویل نمودم و شنیدم

متوکل
ملکی

مجلس نهم در مظلومیت معصوم زاده و سادات و عیال

که هرگاه تاخیر نسیم اجل مر فرصت ندهد و بکرم و از زیارت اقای حسین محروم بمانم لهذا جناب زاده و اهل کرم
 الا فیه الله مجلس نهم در مظلومیت معصوم زاده و سادات و عیال الله اعلم
 اما بعد فقد قال الله تبارک و تعالی فی محکمات یا ایها الذین امنوا لا تقتلوا الصید و انتم حرم و من قتل منکم متعمدا فجزاءه مثل ما قتل
 من النعم بحکم به و اعدل منکم یا بالکفره و کفار طعام سکن و عدل ذالک صیاما لیزوق و بال امره عفا الله عما
 سلف من عباده فنیقم الله منه ان الله عزیز ذو انتقام حق تعالی در کتاب مستطاب و فرمان مبارک مطاع خود میفرماید که ای عباد
 شما که کشتید صید را و حال آنکه شما در حرمید و احرام تنج و عمره بستهید و هر که بکشد صید را بعد از پس واجب است بر او
 جزاء آنچه از صید کشته از چهار پایان که ان جزاء مماثل و شایه ان صید باشد مثلاً آهوئی کشته باید که سفندی کفار و او کشت
 و هرگاه کاوشی کشته کاوی کفار و ده و هرگاه شتر مرغی کشته شتری کفار و حکم کند به ان صاحب عدلی از شما که پیغمبر و امام
 باشد در حالتی که ان هدیه کعبه شود که به ان برسد و در برابر کعبه نذر شود یا واجب است بر او کفار و طعام و ان چند
 سکن باشد یا برابر ان از روزه مثلاً هرگاه آهوئی صید کرده و کشته بر اوست که سفندی و اگر قادر بر او نباشد پس بر اوست
 اطعام ده سکن و اگر بر این قادر نباشد پس بر اوست تا روز روزه گرفتن و هرگاه کاوی کشته بر اوست کاوی و اگر قادر
 بر ان نباشد باید طعام ده سکن یا اگر قادر بر ان نباشد بر اوست که از روز روزه بگیرد و هرگاه شتر مرغی صید کرده
 اوست ماده شتر پنج سائ یا شش و اگر قادر بر ان نباشد پس باید طعام ده شصت سکن یا اگر بر ان قادر نباشد پس باید
 روزه بگیرد و بعد از روز لیزوق و بال امره تا انکه بچشد و بال و بدی عاقبت خود را بجهت انکه متک حرمت احرام نموده بخوف میفرماید
 حق تعالی از دفعه اول کسی که عذر او نکند باین عمل پس انتقام می کشد خدا از او و خدا غالب است و صاحب انتقام است از او
 معصوم فرمود که هرگاه محرم یعنی انکسی که احرام تنج بسته نکند صیدی را از روی خطا پس بر اوست کفار و هرگاه مرتبه دیگر صید
 کرد پس باز کفار و ده و همچنین در هر مرتبه هرگاه خطا باشد و اما هرگاه از روی عمد صید کرده باشد بر او کفار است و اگر مرتبه
 دیگر عذر کرد پس او از ان کانی است که خدا انتقام میکند از ایشان و نمیباشد بر او کفار یعنی ان کانی است که کفار و علاج آن
 نمی کنند و قبل از این آیه کریمه میفرماید یا ایها الذین امنوا لیسئلکم الله بشیء من الصید تناله اید بکم و ما حکم لیسئلکم الله من شیء
 بالغیب فمن اعتدی بعد ذالک فله عذاب الیم ایچی عت مؤمنان بر سر این امتحان و آزمایش میکند خدا شما را البته بجهت
 که رسید از اوست ما و نیز می شما تا انکه بدانند خدا که کی میرسد عذاب آخرت غایب را پس صید نمیکند و کی میرسد صید
 میکنند پس سیکر گشتی کنند بعد از این ابتلا و امتحان پس از برای اوست عذاب دردناک مودست که این آیه نازل شد و عز و
 عدیت جمع نمود خدا بر ایشان صید بسیار را و محذور کرد بر ایشان و خوش را در هر مکانی مرتبه که داخل میشوند در بارگاه
 ایشان حتی انکه میرسد به انها دستها و نیز می ایشان از برای انکه ابتلا و امتحان فرماید ایشان را بدان ای برادر که خدا
 را و حرم است حرم ظاهر و حرم معنوی و هر دو مختصند لکن حرم معنوی حرمت او بیشتر است از حرم ظاهری بجهت انکه
 ان بمنزله ارواح این حرم است و روح اشرف است از بدن و اما حرم ظاهری که زمین که معطی است زاده الله شرقاً
 ان سجده کرامی دارد و کعبه دارد و آهوئی که صید اوست و کبوتری دارد و درختی دارد و لقطه ان حکمی دارد و واجب است

صید

حرم

که انرا احترام داشت و احترام آن اینست که مسجد حرام انرا باید تعظیم نمود و کعبه ان بی ادبی نکرد و خانه که بام و بلند تر از
 بام کعبه باشد بنا نمود و ماهون و سایر حیوانات انرا صید نکرد حتی آن آهوئی که از بیرون حرم رو بگرم میرو و کبوتران
 نند و پروبال نکند حتی کبوتری که از بیرون رو بگرم پرواز می کند و درخت انرا نکند و خشک نکند و در کعبه ان در بیرون حرم
 باشد و شاخ آن در حرم یا بعکس که بیخ او در حرم و شاخ او در بیرون و لقطه آن یعنی چیزی که در حرم افتاده باشد از بیرون
 و بنار و غیره باید بر نداشت و انرا غنیمت باید شمرد هر چند کمتر از در حرم باشد و بدانکه هرگاه کسی بنصف کعبه مسجد حرام
 یا کعبه معظمه بی ادبی کند واجب القتل است و گناه او معادل کفر است و هرگاه کسی کعبه را خراب کند گناهش است که نزد حق تعالی
 بدتر از ان گناهش نباشد مثل قتل نبی یا امام که ایشان کعبه بخونند و روح کعبه اندا صید حرم مکه از کبوتر و شیر حرام است شکار
 کردن آنهاست و فقهای ما رضوان الله علیهم گفته اند که صید حرم همیشه بالا جماع سوء صاوه محرم او محل یعنی صید حرم هرگاه او
 ذبح کنند میت است و حرمت گوشت او و خلاف در مسئله نیست چه کسی که احرام بسته و صید کند یا کسی که احرام بسته
 و چه صید کننده در بیرون حرم باشد و صید در حرم یا بعکس که او در حرم باشد و صید بیرون حرم یا نصف بدان صید و
 حرم و نصف بیرون حرم و نیز فرموده اند که بحرم علی المحرم صید البر حیاة و ذبحا و اکل و دلا و اشارة و تسبیحا و لو باعنا
 سلاح و نحوه بالکتاب التمسک المتفیضة و الاجماع یعنی حرام است بر کسی که احرام بسته صید کردن حیوانات مکه
 و غیر از آن بجمیع اقسامش یعنی ذبح کردن ان حرام است و شمشیر و کار و باریه دادن از برای کشتن صید حرام است بایه و حد
 و اتفاق علماء و همچنین حرمت تخم آن و جو آن و ارد شده که فی کسر فیض التعمات اذا تحرك فیه الفرج مکررة من الابل در
 شکستن تخم شتر مرغ که جو صید در ان بحرکت آمده باشد از برای کفاره ان باید یک شتر جوانی بدهد و باعجز از ان باید ده
 سیکس طعام بدهد و باعجز از ان سه روز روزه بگیرد و صحیح وارد شد که بر سیدگی از معصوم که هرگاه کسی احرام بکشد بسته
 و چند جو که شتر مرغ را ذبح کرده و خورده کفاره انها چیست قال مکان کل فرخ اصابوه و اکلوه بدنه حضرت فرمود
 برایشان است مکان جو که کشته اند و خورده اند ماده شتر نجباله پادشاهش و بعضی گفته اند که اگر مجروح کرد و صید را
 پس او را بیا بد صحیح و سالم چهار یک او را باید تصدق کند و اگر مجروح کرد و صید را و بعد از جراحت ندانست حال او را
 که زندان ماند یا مرده واجب است که قذا کاملی بدهد و لا خلاف و فی روایتی یدمیه ثم ارسل قال علیه بخره یعنی خون آلود
 میکند از این پس را نمیکند معصوم فرمود باید کفاره او را بدهد و فی روایتی فیمین مق ریشه من حمام محرم ان تصدق بصدقه
 علی سکیس و یعطى بالید ثم نقف بها فانه قذا و وجه و در خصوص کسی که بکند یک پری از کبوتر حرم سفر نماید باید تصدق کند
 بصدقه بر سکیس و آن صدقه را باید بدهد بهمان دستی که کنده است آن پری را بدستیکه کند آن پری بدو آورده است
 کبوتر را و اگر صیدی را بیرون حرم است پس را باشد داخل کردید در حرم جایز نیست اخراج آن جهت آنکه گردیده است
 از صید حرم و سیکه همراه خود صیدی را داخل حرم نمود واجب است بر او را کردن او و حرمت ذبح آن بدون خلاف
 و اگر مرغ پر کند باشد واجب است محافظت آن تا بیرون آید پرمای آن پس را کند از او من اخراج صید آینه و جب علیا
 و سیکه بیرون کرد و صید را از حرم واجب است بر او نیدن انرا و لو تلف قبل ذاکت ضمینه بلا خلاف و اگر تلف شد پیش از

صید
 حرام

مجلس نهم در مظهریست معصوم زادها و مساوات و شرفها

کروانیدن آن ضامن است انرا و اگر شرک شونند جماعتی که شترن صیدی از صیدهای حرم بر هر یک واجب است که فدا
 گامی بدیند بدون خلاف و این کفارات است که همه مذکور شد در وقتی است که قتل خطا باشد پس در هر دفعه کفاره میدهند
 و چون کفاره را دادند او را می بخشند و اما اگر عدا باشد در دفعه اول کفاره میدهند و خدا از تقصیر و درمی گذرد و اگر در مرتبه دیگر
 صیدی کشت بمصادق فمن عاد فنیقم الله منه دیگر کفاره میدهند یعنی گناهی است که کفاره علاج آن را نمی کند و خدا از او انتقام
 می کشد لغو باشد و اما درخت حرم پس او را باید شکست و اصل و فرعش را باید برید پس بریده نموده اند حکرم قطع شجره الحرم یا حرم
 العلماء و الصحاح المستفیضة یعنی حرمت بریدن درخت و گیاه با جماع و احادیث بسیار که یکی از آنها این است که معصوم
 علیه السلام فرمود کل شیء غلبت فی حرم فهو حرم علی الناس اجمعین ما ائمتنا انت او اعزته یعنی هر چه بر او برسد در حرم پس این
 حرم است بر همه مردم که آنچه را که تو خود کشتی یا غرس نمائی و بحسب اعاده المقلوع الحکم هرگاه کسی شاخی از آن را بکشد
 واجب است آن کشته را بسوی حرم برگرداند و هرگاه شاخ بزرگی باشد باید کفاره دهد بماده کاوی و هرگاه شاخ کوچکی
 بوده باید کوفتی کفاره دهد و هرگاه بعضی از شاخ آن بوده باید قیمت آن را کفاره دهد و اما لقطه حرم پس حرمت بریدن
 آن بقولی و مالک نیشوند از آنجا که گفتیم هرگاه این را در حرم ظاهری دانستی پس بدانکه حرم باطنی خدا آن نیز مسجدی حرامی دارد و کعبه
 دارد و صیدی دارد و آهوانی دارد و کبوتری دارد و درختی دارد پس مسجد حرام آن نیز است و کعبه آن امیرالمؤمنین است و روح
 این کعبه است غیثی که تولد شریف آن حضرت در اندرون کعبه شد و روز آن روح لطیف در این جسم شریف گردیده
 و نسیم باقیل سجود و خاک کعبه از آن شد بر همه واجب که آنجا در وجود آمد علی بن ابی طالب و صید حرم و آهوان حرم اما حسن و حسین
 و نه معصوم طیب و حامی و اولادان بزرگوارند و کبوتران حرم معصوم زادها و درخت حرم شیعیان است که از
 فاضل طینت ایشان خلق شده اند کالتحل الذی هو من فاضل طینت آدم و من سخط الله فقل اگر معصوم است آری برادر دشمنان خدا چه
 وجه منافقان بسی جرات برخدا کردند و در برابر خدا جنگ کردند و او را بدست کعبه ظاهری را خراب کردند و کعبه باطنی را آ
 کعبه ظاهری را تخفیف بستند و ارکان از شکستند و قذورات در آن ریختند و آهوان از شکستند و صید حرم را شکار کردند و کبوتران
 حرم را رم دادند و پر و بال آنها را کردند و درخت حرم طینی اصل و فرعش را شکستند و اما منافقان قاتلهم الله یوفکون کعبه که
 امیرالمؤمنین است خراب کردند و آه و او را بشیر برفق مبارک اوزدند و خانه که خلافت آن باشد فوق آن بنا کردند و آهوان
 حرم را شکستند و در روز جمعه که فی الحقیقه یوم البیت مسلمانان و عید ایشان است که شگای حرم بود حضرت امام حسین را بکشتند
 کردند ای برادر تا قتل کن که هرگاه خدوند قتل و مقتسم جبار از برای حیوان جان داری که در بیابان مکه بچرکند چنین کند و اگر
 کسی را بکشد چاکند آه پس از برای انسان کامل و امام عادل غنی ولی الله و مخلص مشیت الله که صید حرمین و فرزندند
 عالمین است و قرة العین هر بنی و ولی مولانا حسین بن علی چه کار خواهد کرد و چنان مقام خواهد کشید ای برادر بر خود همواریم
 که صیدی از این حرم اول دانسته یا ندانسته کشتند که امام حسین باشد پس عود بکشتن چنین چه معنی دارد آه و او را تسلیم نمایم
 که او را بکشند مظلوم کسی چه معنی دارد و چه وجاد برای این میتوان گفت و احسرتاه بکرتبه دست کشته را قطع و بکرتبه
 دیگر انکشت او را با آنکه قطع نمایند و این قناعت نه نموده بران جسد مجروح اسب بتازند و استخوانهای پسته او را نرم

حرم طینی

سرنی

گفتند و سر مبارک او را بپزند و بر فتنه کنند و در شهر با بکرواوند کسی هرگاه بخواهد کوفتی را بکشد و بداند که آن حیوان
 تشنه است البته او را آب میدهند بلکه احتیاطاً آب بر او عرض میکنند که شاید آن حیوان تشنه باشد اما این حرم و
 اشرف اولاد آدم با وجود آنکه اظهار میفرمود که من تشنه ام و بگرم از تشنگی کباب است آخر من فرزند پیغمبر شمایم و نور
 دیده فاطمه زهرا میم بگذارید که لب آب فرات روم قدحی از آب بیاشامم بعد از آن مرا بکشید و او را آب ندهند و
 تشنه لب او را شهید نمایند این چه کفر است و چه کافر است جگر پاره پاره شود و دل با اندوه بگیرد و در حدیث
 که کان بحین آخر رمق لیلوک لب من العطش و طلب الماء آه و او یلا و آن وقتی که شمر ملعون بالای سیئه آن
 حضرت نشسته بود و میخواست که او را بکشد در آن آخر رمقی هوسم که آن حضرت داشت پیوسته زبان مبارک را
 از تشنگی میخاشید و در و در دامن خود میکردانید و آب طلب مینمود تا آنکه او را شهید کرد ای برادر شیعه میتواند
 که این را بشنود و لپاچه مصیبت بر فرق خود نزند هرگاه این ظلم بر حیوانی شود آدمی تاب نمی آورد پس هرگاه بر کسی
 و آنکی که او سید و لیس و آخرین باشد چگونه خواهد بود حدیث دارد و روزی حضرت سید اناجین نماز در یکی از کوچهها
 مدینه گذشت دید که قصائی دست و پای حیوانی بسته و کلاه بر کشیده که او را ذبح کند حضرت فریاد و جهل ملک ای قصا
 مگر ای قصاب دستی نگاهداری قصاب حضرت نزدیک آمد فرمود این حیوان را که میخواهی ذبح کنی آبش داد و یاد
 عرض کرد بی یمن رسول الله و آب ما قصابان این است که اول کوفتی را آب میدهم بعد از آن ذبح می کنیم حضرت
 گریه در گلوئی او کرده شد از زار گریست آه از نهادش برآمد روی مبارک بجانب صاحب خود کرد و فرمود و الله لقد
 رایت الی عطشاً فالتفت الی سجدتیم که دیدم پدر بزرگوار خود را که باللب تشنه گشتند و آبش ندادند ای اوی از این قضیه و
 صدای از این بابیه فخر به الشکر لغت الله بسیفه انتی عشره ثم جزا الله طوات الله و سلامه علیه یعنی شمر ولد الزنا چون
 خواست که آن سر مقدس را از بدن جدا نماید بدو زده ضربت جدا نمود و دیگر آنکه گفتیم که لقطه حرما ملک نمیتوان شد
 و نباید داشت اگر چه کمتر از هوسم باشد و اما حرم معنوی که اهل بیت خدا و اهل بیت پیغمبر است شنیده اند که درین
 غاضبه و نینوا که چه قدر مال ایشان را گرفتند بعد از شهادت سید الشهداء و آن اجتماع ولد الزنا را طایفه شدند
 فوجی در خممه را بختند و هر چه در آنها دیدند غارت کردند حتی فراش از زیر پای سید سجاده کشیدند و آن حضرت را بر
 خاک افکندند آه و فوجی زنان را غارت کردند هر روز یوری از دست برنج و کوشواره و خلخال که در ایشان میشد
 میر بودند و گاه بود که کوشش ایشان را مجروح میکردند که خون جاری می شد و گاه بود که کوشش را با کوشواره میکنند
 و فوجی از اشیاء الغنیم جمع شده اند بر نفس حضرت سید الشهداء و او را غارت میکنند از بکله مالک بن هشیم کندی لغت الله
 کلاه امام را برداشت و عبد الله بن اسید حبشی شمشیر امام را برداشت و برادر ملعونش غلاف شمشیر را برد و حمل بر لکش
 مجاری نیزه امام را برداشت و قراد بن مالک مالک و عمر بن خالد سپه امام را برداشتند با هم منازعه کردند و عبد الله
 بجلی ملعون کردند امام را برداشت و جوبه بن حربه جاشه امام را برداشت آه و او یلا ملعون دیگر پیرمهر امام را برداشت
 و بدن شریف نازک لطیف او را در روی خاک در برابر آفتاب انداخت و عبد الرحمن بن قیس خولان لغت الله

گریه

گریه

نقش

مجلس سیزدهم در مظلومیت معصوم زاده و سادات کشتیمان

روایان حضرت را برداشت و عمر بن صبیح صیداوی انکشته حضرت را برداشت زید بن رقاده و بجل بن سلیم
موز با و حکمای امام را برداشتند و شید بن محمد لجام ذوالجناح را برداشت و قیس ابن اسثت رکاب از ابرید و
برداشت لکنم الله علیهم اجمعین از حضرت امیرالمؤمنین داروده شد که آن حضرت فرمود اصحاب التبت حیاته
شرعی کردند و روز شنبه شکار ماهی کردند و حق تعالی ایشان را بصورت میمون سخ فرمود و تا سه روز چنین بودند
پس خدی تعالی بآورد و باران ایشان را گرفت و داخل دریا کرد پس فرمود این برای شکار ماهی است پس شدند
پس چگونه خواهد بود و حال آنکه آنانی که فرزندان پیغمبر اکشتند و متک حرمات آن حضرت نمودند و حق تعالی اگر چه ایشان را
در دنیا مسخ نکرد و اندام عذابی که در آخره برای ایشان مهتا کرده است اضعاف آن مسخ است ای برادران آیا
امام شش را کشتند پس نبود که عیاست امام حسین را نیز شهید کنند و من عاقبتیتم الله من الله عزیر و انتقام از جبار
مستطاب نوی من منقولست که من قبل عصفوراً عشتا جاء یوم القیمه و له صرخ غند العرش یقول رب سل منی فیکفنی
من غیر منفعیه هر کس کنجشک را بگذر و قیامت فریاد کنان نزد عرش بیاید و گوید خدوند به پرس ز قاتل من که
چرا عشت را کشتی پر طاهرست که هرگاه قتل کنجشکی بی بازخواست نباشد خون سیمان و مؤمنان که نزد خدوند
عالم چون مقرب بکافه عزیز ترند چگونه پامال گردد و بالاتر از آن هرگاه کسی شاه مرغان و امیر مؤمنان و مسلمانان
که یک پروازش جمیع اسمانها و زمینهای مهفت گانه است اگر بجانب بالا میل کند قدم اولش در عالم ملکوت است
و قدم دومش در عالم لاهوت و قدم تیش در عالم جبروت و پروازش فوق عقل اول است اعنی سید الشهداء حسین ابن علی
را بکشند و پرویش را بکشند و سوز در نزد صاحب او از بدن جدا نمایند و نزد صاحبش در خون خود پرویش را
و بعد از کشتن بدن مجروح او را خور کنند و استخوانهای او را در ستم شکنند نمیدانم حال قاتلان او چه خواهد بود و در روز
که آن حضرت در روز قیامت با سر بریده به نزد عرش الهی آید و سر بریده را بدست گرفته بقائمه عرش چه بگوید
بر آورد که ای مهتا جبار پرس از ایشان که بچه سبب اکشتند و بچه سبب مرا چنین زجرها کردند و بچه کناه سر مرا بریدند
و بر نیزه کردند و در شهرها کردند و بچه تقصیر سنگ بر جسد من زدند و نقش مر سنگباران کردند نمیدانم که حال
این مقدمه بکی می انجامد و از حضرت صادق عم منقولست که مردی در میان بنی اسرائیل بود و عبادت خدا
میکرد و روزی مشغول نماز و عبادت بود و دید دو طفل خردوسی را گرفته اند و پرهای ازی می کنند و آن حیوان صیحه
میزد و صد میکردان عابد مشغول عبادت نموده و آنها را نهی نکرد و از آن عمل حق تعالی وحی نمود و بوی زمین که فرو بر بند
پس زمین فرو رفت و چنین خواهد رفت تا روز قیامت ای برادران هرگاه عابدی صدای ناله مرغی را بشنود
و او را یاری نکند حق تعالی زمین را از او فرماید که او را فرو برد و او را و مصیبتا نمیدانم که خدا چکار خواهد کرد به آنها بیک
صدای ناله زنانه است و در صحای که بلا شنیدند و متاثر شدند و بفریاد ایشان نرسیدند و صدای
العطش کو دکان را که از تشنگی فریادمی کردند شنیدند و دل ایشان از نوحه و ناله امام حسین و استغاث
آنحضرت را شنیدند و ایشان اثر نکرد و جلاد او امام حسین را کشتند و حضرت سید سجاد را بجهنم کشیدند و گوید

سکرین

عبدالله
بن عباس

سکرین

وزنان را برسیمان بنمایند و احسرت باد بر امام زین العابدین که او را بخواری و زاری سپرد
 که دند و دستهای او را از پشت سر باغل و زنجیر بر قسم بخت بودند ای برادر بدان که ظاهر
 باطن مطابق است که هیچ تفاوتی ندارد هر چه از ظاهر دیدی باطن را نیز قیاس کن و بالعکس
 از آنچه در حادثه اهل عصمت است که هر که داخل حرم شود و پناه بان برود پس او ایمن است
 از غضب خدا و هر وحشی و مرغی که داخل حرم شود ایمن است از اینکه رم داده شود و یا اذیت
 رسانده شود یا بیرون آید از حرم کسی که عملی کند که موجب خدش شعری یا تخریبی
 یا قصاصی باشد و پناه برد بحرم او را در حرم قصاص نکند و بر او تنگ بگیرد تا خودش بیرون
 آید از حرم پس مواظب بکنند و راجحه آنکه خداوند فرموده کسی که داخل حرم شود ایمن است
 ای برادران حضرت سید الشهدا که از ظلم آن استقیا پناه برد بحرم خدا نمیدانم آن مظلوم
 بیگناه چه کرده بود که او را از حرم خدا بیرون کردند مهلت ندادند که اعمال حج را تمام کند
 و لما شد که حرم حج را بمره مفرد بدل نمایند بجهت آنکه بزیید جمعی را به بهانه حج فرستاده بود
 که آن حضرت با گرفته نزد یزید بر ند یا بقتل رسانند این عباس از حضرت رسول است
 کرده که آن حضرت فرمود که یا علی ان الله تعالی زواج فاطمه و جعل صدقها الارض فمنشی
 علیها مبنیها لئلا شئ من حرم یعنی ای علی بدرستی که حق تعالی تزویج نمود حضرت فاطمه را به تو
 و مجموع روی زمین را صدق او گردانید پس هر که راه رود در زمین و فاطمه را دشمن دارد راه
 رفتن او حرام خواهد بود پس نظر کنید که آن استقیا زمین را بر نور دیده فاطمه حسین چه گونه تنگ
 کردند که او را از مدینه بکشتن و از آنجا بکربلا و او را در آنجا کشتند و در خون خود غلتانند
 و از چهار طرف هجوم آوردند و اهل بیت او را اسیر کردند و ارد شده که زینب خاتون در
 شب عاشورا بعد از آنکه چند مشغری از آنحضرت شنید که ولایت میکرد که آن مظلوم تن عمرک داده
 سد و پای برهنه بنحیم آن حضرت دید و بسی بیتابی کرد و بسیار بیقراری نمود که ای برادر
 این چه سخنان است که میفرمائی ما را در میان این همه کافران غریب میگذاری و کلکونه خود را خراشید
 و متغذیه از سر کشید و کریبان طاقت چاک نمود و عیشش کرد و بیوش افتاد آن مظلوم برخواست
 و آب بر رویش پاشید و هوش آمد و او را تسلی بسیار داد و از جمله سخنانی که با او فرمود
 یکی این بود که یقیناً هر لوطی که لوطی است اگر مرا میزند اشتد مرا آینه در آشیانه خود میخواهد و
 از آنجمله این حدیث است که از معصوم پرسیدند که مردی بیرون برده که بوتری از حرم بسوی کوفه بفر
 او فرمود و جب است براو که بر کرد و اند آن که بوتر بسوی حرم پس اگر میرد واجب است براو که قیمت
 آن را تصدق کند پس ای برادر سید که یکی از کتورات حرم بود که او را بگر و چلهای بسوی کوفه بردند و حضرت خدیجه فرمود که ای

نیم
 حرم
 و جب

اگر قبول نیکوید گفتگوی مرئوس از خد و زرتشت را ترسید که گوید کال من از تشنگی مرگ شدند و مرا از این آب روان جاری منع میکنند و آن بیستم فارید رج بالایی بخویشب لا تقوا اخاف ان قلت ان بضیعوا و اندک کل علی سر و اگر ابا و ارباب پس بکنند بید که من ای بیستم با بر دهم و بجانب مدینه قدم روم و منع نکنید که میر سسم اگر من کشته شود ایشان به امیری روند و در بعضی اخبار است که فرمودند بگذارید تا بر تیرم و این طفلان که مانده اند بر دارم بطرف یا بلاد هند روم و جزیره عرب و ولایت حجاز را با شما گذارم و شرط میکنم که فردای قیامت با شما خصمی نکم و فصل شام حواله نمایم از این کلمات غلغل از سپاه این زیاده و براد جمعی خاموش شدند و قومی دشنام دادند و بعضی بشما میخوردند و گوی زار میکرستند تا آنکه شمر بن لؤلؤ و شیت بن ربیع و حجر العجابر لعنهم هر سه پیش آمدند چنانچه شیخ بنجر آورده قالوا ان کتبت عن الملام لتورقن مورد و احمام و لم تنزل حرقه الا دام حتی موت طائفا محمدا

باز است از این گفتگو با ولایت ما تو باید بجای آب شربت ناکوار مرگ بیاشامی و هرگز گم خود را ترکردانی از تشنگی تا آنکه از دنیا روی شته و خار و زار از آنجمله این آیه شریفه است لیلونکم الله شیئی من الصید تاله ایدکم و هم میراند خدا تبار و تجان و از پیش میفرماید شمارا چیزی از صید که میرسد از دست ما و نیز مای شما که به بیندگی از شما میرسد و آن صید را نمی کشد و بالعکس با نمضمون وارد است که چون سید شد ما از بیم سبب آن شقیما میجو است که از مدینه طیبیه بجزرت فرماید فوجهای بسیار از ملائکه و هم چنین مؤمنان حق بر آن حضرت وارد شدند و اظهار نصرت نمودند و ما نعت میکردند و سخن این ام سلمه رضی الله عنها حضرت فرمودند که از اذمت بمقامی که از انما ذای علی بن ابی طالب المنکوس و بما ذای بخیر و ان و من ذای کون ساکن خرقی بکر بلا و قد احتار ما لئد یوم و حوالا رض و جعلها معقل لشیعنا و کون لهم امانا فی الدنیا و الاخره یعنی هرگاه من بیستم در مدینه و پیرن فروم پس این خلق منکوس منکوس بچه چیز امتحان کرده و بچه چیز آزمایش خواهند شد و کی در کربلا در قبر من میخوابد و تحقیق که خدا بگزیده است کربلا در روزی که زمین را پس گرفته و گردنیده است کربلا محل اجتماع شیعیان من یا سکنا ای ایشا و میباشد از برای ایشان اما در دنیا و آخرت و دیگر بدان ای برادر که فقهاء و ارضوان الله علیهم فرموده اند که هرگاه کسی بمؤمن صاحب شانی از روی استخفاف بگوید شد الفظ تو بگوید که لایق شان او نباشد مستحق تادیب است پس کسیکه با امام المؤمنین و سید الاولین و آخرین اعظم کائنات و خارجی بگویند نمیدانم چه قدر تادیب و تعزید است و هر که رو کند بجهت می او و مشک خواهد بود پس اگر کسی رو کند بر امام معصومی مثل امام حسین که صد هزار جان مهتد حصر و محاربه و هر بغدای خاک پامی و باد یا سب کند او را حال او چه خواهد بود و هرگاه کسی حربه در دست گیرد و او را حرکت دهد و مسلمانان را بر سر سازد واجب القتل است و خوان او بد است پس در صحری که با چندین هزار سکان بادیه و خوشکان قبیل در شب و روز غاشور او تا سواد زمین غاصت و غنوا بد و رسادات السیمن از چهار طرف احاطه نمودند و حرد با بدست گرفتند و مانند افعی و جهای خود را بلند کردند و مثل ازو بگویند و مانند کس گیرنده میفریدند و فریاد میخواندند و خوف در دل آن بزرگواران از زمان و مردان و گوید کان می نداشتند و این را نیز شست که کرد که هرگاه کسی بکار د یا خیر یا شمشیر یا چوب یا سنگ یا برهنی چشم زد

محمّد بن سنان

اگر بقدر آنست که پوست بدن آن خراشیده شود باید یک شتر بدید و از او اگر بغلا و خر ششیدن خون آلوده
باید و شتر دین از بدید و اگر در گوشت فرو رود باید سه شتر بدید و اگر به پوست روی استخوان برسد باید چهار شتر
بدید و اگر آن پوست را برود استخوان نمایان کند باید پنج شتر بدید و اگر استخوان را بشکند باید ده شتر بدید و اگر استخوان
از جانی بجائی نقل کند باید پانزده شتر بدید و هرگاه کسی ضربتی بر فرق کسی بزند که تمام الدماغ رسد باید ثلث در یک
نسی و سه ثلث شتر است و بدید و هرگاه دو حرسیم بر یکی بزنند و ثلثی آید و حرسیم دیگر میان زخمها زند که هر سه نسی
شود باید سه دین بدیند پس عزیزان غمیدم که بران منافقان چه لازم میکرد و در وقتی که در صحرائی گرد آمد آن کوشواره
عشش خدا و سید جوانان بهشت بعد از آنکه او را افتد زخم زدند که دیگر نتوانست خود را بالای ذو الجناح نگاه دارد
پای مبارک را از رکاب خالی کرد و بر روی خاک افتاد و در حال از شدت درد کاهسی می افتاد کاهسی می غش می کرد
و کاهسی بهوش می آمد باز شمشیر و نیزه و خنجر با بر جسد مبارکش زدند و گوشت او را پاره پاره کردند و استخوانهای او را
در هم شکستند و برایت صحیح هزار و نهصد و پنجاه زخم بران حضرت زدند و نیکوئی ای برادر موضع این همه زخم بر بدن
او کجاست معلوم میشود که زخمها متصل بیک دیگر شده است بلکه زخم بالای زخم و جمیع بدن مبارک او را پاره پاره
کرده اند با سکه هرگاه کسی را بکشد دین او صد شتر است یا هزار که سفند و دین آن حضرت نزد خدا آزاد می
هزار هزار گناه کاران از شیعیان و دوستان اوست از آتش جهنم و از جمله امهوان حرم انبیا و مرسلین اند که در معنی
صل سید المرسلین اند و شیعه و شاع او قال الله و ان من شیعه لا ابراهیم و ایشان نیز در این پیچ و زده دنیا چهره
که ندیده اند و از اشقیای مصیبت ناله ز سیه اند و در راه محبت خدا چه بلاها که نه کشیده اند چنانچه خداوند عالم
هر یک از ایشان را مقتدی و هر شخصی از ایشان را موعی مبتلا نموده بلکه چنین مقرر نموده و مکرر فرموده شتر
هر که بر درگاه ما قرب بود محنت و درد و غمش صاحب بود هر که اجام محبت بیشتر میدانیش از زخم محنت ریش تر
و باز فرمود که این بلا شعله غم از ماست ما بلا را بکس عطا نکنیم تا که هاشم ز او یا نکنیم ز پیچ و زده ما را بر زبان
ولی خود عید و استلام اینکه عمو نیست مگر یکی از این سه چیز یکی مال یا ذلیل بودن یا علیل بودن علی الدوام
با سکه هر که در این بزم مقرب تر است جام بلا بیشتر می بیند و اگر این سخن را تصدیق و تحقیق میطلبی در حال
انبیا و اولیا نظر کن تا حضرت آدم بنی و فریاد نوح شنوی و آره بر فرق ز کربا و در طشت سر بریده یحیی بنی
نزدان شدن یوسف و شکم ماهی حبس شدن یونس و هم و غم یعقوب و افتادن کرم در بدن ایوب و
مردن هفتاد و پنجه از کرسنگی و پریشانی و بد حالی و برهنگی مشاهد کنی و پوست کندن سر و روی حضرت
اسماعیل صا دق الوعد و آتش انداختن نمرودیان حضرت ابراهیم خلیل الرحمن و سوختن اصحاب اضداد
و گردن زدن بر کزیدگان معبود و ملاحظ کن و بسزمن کلمه الله از علف صحرانوردان و نابینا شدن چشمها
شیب از بسیاری کرمین کشتن حضرت جبرئیل بنی بکر تبه و گردن زدن او و پاره پاره کردن جبین
او مرتبه دیگر در یک گردن جسم او و جوشانیدن او و سوختن و خاکستر بودادن او و بار دیگر کشتن او و جوشانیدن او

حضرت خطابه را و خوردن گوشت مبارک او و مکیدن و جاویدن هند زانیه ملعونه جگر حمزه سید شهادت
 مبینی و جگر سوخته و دال کباب محمد مصطفی و تیغ برفرق علی سقنی و جگر پاره پاره امام حسن مجتبی و سینه
 شکسته و فرزندان بغارت رفته امام حسین شهید کربلا مبنی که البلاء ماکول بالانبیاء ثم اولیاء و ثم الامثل
 فالامثل و آنکه کتورتان حرم امام زاده با معصوم زاده بایند که در هر خضری دشمنان خدا بخاری و زار
 ایشان کشته اند و قتل رسانیده اند از آنکه منصور دوانق و هرون الرشید پید این محل شنیع بسیار از ایشان
 واقع شده منصور ملعون عارقی در بغداد بنا کرد سلسله علیه سادات اثنیه را از اولاد امیر المومنین علی نقی
 میکرد و در میان سستونهای کج و آنجا میکذاشت تا آنکه شهید می شدند باین زجر اما هرون ملعون از عید
 بزانشابوری روایت کرد و آنکه او گفت در میان من و حمید بن قحطبه طوسی علیه لعنه معامله بود و سالی به نزد
 او رفتم چون خبر آمدن مرا شنیدند در بهمان روز طلب مرا پیش از آنکه جاها می سفر مرا تغییر و بهم و این در ماه مبارک
 رمضان بود و وقت زوال چون داخل شدم دیدم در خانه نشسته است و نه آبی در میان آن خانه جایست چون
 سلام کردم و شستم آفتاب لگنی آورد و دستها خود را شست و مرا نیز امر کرد که دستهای خود را شستم و در آن
 وقت خوان در نزد او حاضر کردند و از خواطر من محو شده بود بخاطر من آمد کفتم بعد از اصرار او که ماه رمضان است
 و من بیمار نیستم و علتی ندارم که موجب افطار من باشد و شاید میراد این باب علتی باشد یا عذری که موجب
 افطار او باشد آن ملعون گفت علتی و عذری ندارم و بدینم صحیح است و گریان شد و چون او طعام خورد
 فارغ شد کفتم ایها لایسب کربیه تو چیست گفت بلبش آن بود که در وقتی که هرون الرشید علیه لعنه در طوس
 بود شبی از شب در میان شب مرا طلبید چون نزد او رفتم دیدم که شمع بر زو او روشن است و شمیر برهنه در
 نزد او گذارده و خادمی در نزد او ایستاده چون مرا دید گفت کیف طاعتک لایمیر المومنین قلت نفسی لی
 کفتم بجان و مال تو را طاعت دارم ساعتی سر بر زلف کند و مرا رخصت داد چون بخانه خود باز گشتم باز یک آمد
 و مرا طلبید در این مرتبه ترسیدم کفتم آت الله و آت الله ایچون گو یا اراده قتل من دارد چون مرا دید از روی من
 شرم کرد چون بر او داخل شدم باز پرسید کیف طاعتک لایمیر المومنین قلت نفسی و مالی و عیالی کفتم فرمان بردار
 تو را بجان و مال و خیال و فرزندان پس بستی کرد و باز مرا رخصت داد و چون داخل خانه شدم باز یک آمد و مرا
 طلبید چون وارد مجلس او شدم باز گفت کیف طاعتک لایمیر المومنین قلت نفسی لی و عیالی و و قتی چگونه است
 اطاعت کردن تو مرا کفتم اطاعت تو عین ایمان و خیال و دین خود چون این سخن را از من شنید خندان شد گفت این
 شمیره را از من بگیر و آنچه تو را این خادم هر کند بعمل بیاور پس خادم شمیره را بدست من داد و مرا بخانه برد که در آن خانه قفل
 کرده بودند قفل را بشود و مرا بخانه در آورد و چون داخل شدم چاه می عظیم دیدم در میان آن خانه و در طرف
 آن خانه سه حجره بود که همه را قفل زده پس بی از آن حجره را کشود و در آن حجره بیست نفر از سادات علویه طایفه
 که کیدوهای با شمشیر از چپ و راست اندخته بودند بعضی جوانان مانند قناب تابان و بعضی کودکان نهنه

ماه شب چهارده و بعضی پیران میگویند که همه از نسل علی و فاطمه بودند نام ایشان غل بگردن نهادند
و بزنجیر بست و پای ایشان را بسته بودند من از ایشان پرسیدم که من انتم گفتند سخن من آن سول بعد از خودم
گفت خلیفه هر کرده است تو را که ایشان را گردن بزنی و در این چاه افکنی پس خادم یک را بیرون می آورد و گردن
میزد و بدن ایشان را در انچه می افکنند خادم حجره دوم را کشود و او را باز بست نفر دیگر از فرزندان فاطمه
مقتید بودند بزنجیرهای گران خادم گفت خلیفه هر کرده است که اینها را گردن بزنی و یک یک بیرون می آورد و گردن
میزد و سر و بدن او را در انچه می افکنند تا همه را قتل رسانیدم پس خادم حجره سیم را کشود و دوران حجره نیز بست نفر
سادات علوی و فاطمی مقتید و مجوس بودند خادم گفت ای قحطیه خلیفه تو را هر کرده است که ایشان را نیز قتل
رسانی پس خادم یک را بیرون می آورد و گردن میزند و در انچه می افکنند تا آنکه نوزده نفر را قتل رسانیدم
و در چاه افکنند و چون بیستم را بیرون آورد و گردن میزد و در چاه افکنند تا آنکه نوزده نفر را قتل رسانیدم
چه عذر خواهی آورد در روز جزا نزد خدا و وقتی که از تو سوال کنند که چه سبب شصت نفر از فرزندان
مظلوم را قتل آوردی و بجزو ششم سر ایشان از بدن جدا کردی و در چاه افکندی چون من این سخن را آن مرد پرسیدم لرزان
شدم پس خادم بانگ بر من که آن مرد پیر را نیز بکش و از هم قتل آوردم و در چاه افکنند پس هرگاه شصت نفر از اولاد
سول خدا و علی مرتضی را بجزو ششم سر ایشان از بدن جدا کردم نوزده و من از زمین چه فایده می بخشد و یقین میدهم که
همیشه در جهنم عذاب الیم معذب خواهیم بود و گفته بود علی بد جسمه و روحه و عقله و فعله و خدا رحمت کند شما را که گریه
کنید و رحمت شیخ عارف را که در ان مقام خوب میفرماید و شما را میگریاند لعل شرد و ابعد التنبی و شتمو
و ضاق علیهم بعد التبر و البحر + هر آینه تحقیق که روند شدند و حلاء وطن و آواره گردیدند اولاد رسول خدا
بعد از وفات او و فحش و اذیت شدند پیغمبر زادها که بگویند حرم بودند و بر ایشان صحرادر یا زمین باین سبب
تنگ کردند پس بگردن هر قبیل از قبایل عرب است در هر عصری خون یکی از ان مظلومان و در هر زمانی قبر یکی
از امام از امام زادهای سکناء واقع است از آنکه ایشان را در عالم متفرق کردند و هر یک را در جانی نوئی
قتل رسانیدند و از ایشان کسی که بلا و محنت او در راه خدا از همه عظیم تر بود حضرت امام حسین علیه السلام
و در انچه رسید است به او از ظلم و ستمها و ان مجید شهادت داده که من قتل مظلوما فقتلنا لولیه سلطانا
آه قتل بارض الطلح طام بقیة قضا و قضا من علم النهم کدام حسین آن حسینی را که او باب
شده در کنار آب فوات گشتند با جوانانی چند که همه کشته شدند در دروازه کمان در و سه فرقی
الدوالی کاتنا نخوم در اسلیم بنیمیدر و سرهای آن نوجوانان آه بر سر نیزهها گویا ستارگان بودند
و سر مبارک سبط پیغمبر در میان آنها مانند ماه شب چهارده میدرخشید و سر برده با سر
حرم محترم ایشان را سوزانیدند و اهل حرم که اهل بیت خدا و اهل بیت پیغمبر بودند تنگ حرمت ایشان نمودند
و هلاک کرد ایشان را و آن بگیان رازجر کردند و زجر بالا زجر و آتش آتش و صلیه صغار

لذا قاسم به افقش سفر و فراموش نگردیده ام و فراموش نخواهم کرد آه و حضرات زبانی چند از اهل بیت را و در حقیقت
 چند کوهکس از ایشان را که بر بالای شتران نشاندند در وقتیکه مسافرات از کربلا کوچ کردند از غنوا بکوفه
 فاطمه الخمار انگری حواسرا یا حطمانی سیرا العبد و الخمر و آن زنان و دختران همگی فاطمی نسب بودند که بوی ایشان
 بوی فاطمه و بوی ایشان روی فاطمه و بوی فاطمه آه آه همه سر برهنه پای برهنه سی در ولی مقنعه مانند سیرا
 ایشان روی بودند که پیشمهای همه مردم از آزاد و غلام بر ایشان می افتاد و کواغب را با شتران خود و بوا و سی
 انخدود بغیر الله ماکنها خدر و حال آنکه آنخوری طلعان همیشه در پس پردا بودند و بغیر از حضرت سید الانبیاء و محمدا
 آن حرم سر نظر کسی بر قد و قامت ایشان نمی افتاد و آنادخت حرم شیعیان ایشانست که از فضل لطیف ایشان فریده
 شده اند و منافقین بی ایمان بازده جور و جفا بسیاری از آنها را در هر عصر تا امروز بریدند و اصل و فرغش را بهم
 و از رخ و ریش در آورند و غمهای بسیار بر دل صاحبان ایشان که معصومین علیهم السلام اند گذارند از آنجا عبید
 ولد الزنا پیش از آنکه حضرت کتیب الله وار و عرق شود بده روز بسیاری از شیعیان را کشت که از جمله ایشان این
 دو بزرگوار بودند اعنی رشید بصری و یثیم تمار که صاحب اسرار حمید کرار بود ای زاده ز یاد کرده است محکم فرود این
 عمل که تو شد اگر دو شیخ طوسی بنده معتبر از ابو حنین روایت کرده که گفت که من ملاقات کردم امته الله دختر رشید بصری
 را و گفتم خبر ده مرا آنچه از پدر بزرگوارت شنیده گفت پدرم میگفت که شنیدم از حبیب خود حضرت امیر المؤمنین که می گفت
 ای رشید چگونه خواهد بود صبر تو در وقتی که تو را طلب کند ولد الزنا می نی آید و دستها و پاها و زبان تو را قطع کند گفتم یا امیر المؤمنین
 آخرش چیست خواهد بود نسرو ملی و تو با من خواهی بود در دنیا و آخرت یقین رشید بصری گفت بخدا قسم دیدم که عبید الله یا
 بعین پدر مرا طلبد و گشت بیزاری بجوی و تیر کن از امیر المؤمنین تا او قبول نکند و این زیاد بعین گفت امام توجیه گفته است و چگونه
 خبر داده است که گشته خواهی شد پدرم گفت که خبر داده است مرا امیر المؤمنین که مرا تکلیف خواهی کرد که از او بیزار
 بجویم پس دستها و پاها را خواهی برید و بعد از آن زبان مرا خواهی برید آن ملعون بگفت بخدا قسم که امام تو را دروغ گو
 میکند و نیم پس دستها و پاها را برید و زبان او را برید و سخته آوردن من بزرگوارم گفتم ای پدر در دالم بر تو چگونه
 گفت ای دختر المی و دردی بمن نمی نماید مگر مثل کسی که فشاری از ازدحام مردم به او برسد پس همسایگان و دشمنان بدین
 آمدند و آنها را در دوا نداده برای مصیبت او میگردند و میگردند پدرم گفت که یه از برای من بگذارید و دواتی و کلاه
 بیاورید تا از برای شما خبر دهم آنچه مولای من امیر المؤمنین فرموده و ما خبر داده است که بعد از آن واقع شد پس خبر
 آئیده را می گفت می نوشتند چون خبر بردند به نزد ابن زیاد و ولد الزنا که رشید بصری خبر آئیده را بر دم میرساند و تزدیت
 گرفته بر پا کنند گفت مولای او دروغ میگوید بروید و زبان او را برید پس زبان آن مخزن اسرار را بریدند پس در
 بر حمت حق و اهل شد و حضرت امیر المؤمنین او را رشید بنامید و علم منایا و بلا یا به او تعلیم نموده بود که مردم میرسید
 و می گفت که تو چنین خواهی مرد و چنین گشته خواهی شد و آنچه او گفته بود واقع می شد و آنرا میثم تمار واروده
 که روزی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام به او گفت که تو بعد از من خواهی گرفت و بر دار خواهند آورد و تحت و مرید تو

دانش کمال

کشتن رشید بصری

قصد میم

خواهند زد و در سیم خون از بینی و دهان توروان خواهد شد و ریش تو از آن نکیس شود پس منتظر آن خصایب باش
و تو بر در خانه عمر دین اسکریت بمان نفرد گیر بر در خواهد کشید و چوب نواز همه ناکوتاه تر خواهد بود و بمرتب آنست
تر خواهی بود با من بیایا تو بنمایم در خسته را که بچوب آن تور خواهد آمد و بخت پس حضرت آن درخت را با و نشان
داد و بر او بیکت حضرت با او گفت ای میثم چگونه خواهد بود و حال تو در قشایه و از نای بی امیه تور بطلبید و تکلیف
کنند که از من بزرگاری بگوئی گفت بخدا قسم اگر بنده از بندم راجد کند که من از توحید تو همسم شد حضرت فرمود که تور نخوا
گشت و بر در خواهد کشید میثم گفت صبر خواهم کرد و اینها در راه خدکم است و هلاست حضرت فرمود که ای میثم تو در
آخره با من خواهی بود و در دین پس بعد از حضرت امیر المومنین پیوسته بنزد آن درخت میرفت و نماز میکرد و می گفت
خدایا کهست دهد تو را ای درخت که من از برای تو آفریده شد و ام و تو از برای من نشو و نما میکنی و هرگاه بمرورن حشرت میرسد
سیکنت که من وقتی همسایه تو خواهم شد و رعایت همسایگی من بکن عمر و کان میکرد که میخواست پس بوی خانه او خانه بکیر و می گفت
سرا رک باشد خانه این شود را میبخوی یا خانه این حکیم و نمیدانست که مراد او چیست پس در سالی که حضرت امام حسین علیه السلام از مدینه
متوجه مکه و از مکه متوجه کربلا گردید میثم اراده حج کرد و یکی از دوستان خود می گفت که تو را خبری میدهم آن خبر را ضبط کن
تا وقتی که اثر آن ظاهر شود و حقیقت کفار مراد آنی من در این سال پنج میروم و چون از حج برگردم عید الله صدفرا
بطلب کاری من خواهد فرستاد که مرا بکشد چون ایشان مرا ببرند و او را به بنده خواهد گفت که کتبت این سوخته و که
پوشش بر بدن چسبیده است بخدا قسم که من دهنم و پایای او را خواهم برید پس آن ملعون بجا کار مرا بردار خواهد شد
و لحام بر دهان من خواهد بست و در روز سیم خون سوارهای بنی مروان خواهد شد و بر ریش و سینه من جاری خواهد کردید
پس میثم در آن سال پنج رفت و به دزدان سکه زوجه حضرت رسول رفت ام سلمه گفت تو کیستی گفت منم میثم ام
سلمه گفت بخدا قسم که من شبی شنیدم که حضرت پیغمبر تو را یا میکرد و سفارش تو را مینمود و حضرت امیر المومنین میثم
احوال حضرت امام حسین را پرسید ام سلمه گفت یکی از بانهای خود رفته میثم گفت چون میاید مرا با و برسان و بگو
در این زودی نزد حق تاکید بکرا طاقات خواهد داشت و الله تعالی پس ام سلمه بوی خوشی طلبید و کنیز او را گفت که ریش او
را خوشبو کن چون ریش او را خوشبو کرد و دروغن گفت تو ریش مرا خوشبو میکنی و دو من ممالی در این زودی در اجابت
بشما بخیر تم خصایب خواهد شد پس ام سلمه گفت حضرت امام حسین تو را بسیار یاد می کند میثم گفت پیوسته من در یاد می کنم
و من تعجل دارم برای من و او امری مقدر شده که باید بان برسیم پس از حج فارغ شده روانه کوفه شد چون ابن زیاد و کوفه
آمد معترف اطلبید و احوال میثم را پرسید معترف گفت بچ رفته است بخدا سوگند که او را به نزد من نیادری تو را
بقتل میرسانم پس معترف جهای طلبید و باستقبال میثم رفت و بطرف قادسیه در میانجا ماند تا میثم از حج برگشت پس
میثم را گرفت به نزد آن لعین چون داخل قصر ابن زیاد شد حاضران گفتند که این مقرب ترین مردم بود نزد علی بن ابی طالب
گفت وای بر شما این عجمی را اینقدر اعتبار میکرد گفتند بل این زیاد گفت پروردگار تو کجاست گفت در کین شما را که
و تو یکی از ایشان ابن زیاد بدینا و گفت تو این جلالت داری که با این ریش با من سخن کوئی اکنون بیزار بجواز ابو تراب

قتل میثم در
قبل از ورود
سید شهاب
مکرم

قتل سید
حیدر

علیه

گفت ابو تراب را نمی شناسم این زیاد گفت بیزاری بجز از علی بن ابی طالب عالمیتم گفت اگر
نختم چه خواهی کرد گفت نخواستم تو را بقتل میرسانم میثم گفت مولای من علی خبر داده که تو مرا قتل
خواهی رساند و پدر خواهی کشید بانه نفر دیگر بر در خانه عمرو بن حرث بن زیاد گفت که من مخالفت مولای
تو را می کنم تا دروغ او ظاهر شود میثم گفت مولای من هرگز دروغ نمیگوید و آنچه گفته است از من می شنیده است
از حیریل و حیریل از خداوند عالمیان شنیده پس کاره مخالفت ایشان خواهی کرد و می دانم که مرا بچه روش خواهی گشت و در کار
بدر خواهی کشید و اول کسی را که در اسلام برداشته و بجام خواهند کرد من خواهم بود پس آن ملعون دل امر کرد که آن
بزرگوار را بزند آن بزد پس او را کشید و هر کرد که او را بردار کشیدند بر در خانه عمرو بن حرث در آن وقت عمر و دست
که مرا و میثم چه بود پس جاریه خود را گفت که زیر دار میثم را چاروب کند و بوی خوش برانی او بسوزانید پس شروع کرد
به قتل او و در مخالفت و مناقب ائمه و آنچه واقع خواهد شد از قتل انقراض بنی امیه چون این زیاد گفت
که این مرد سوگند شمار آن ملعون هر کرد که دهن او را محام کردند و بر چوب دار بستند که نخن نتواند بگوید و چون روز
سیم شد ملعونی آمد و حربه در دست گفت بخدا سوگند که این حربه را بتو میزنم با آنکه می دانم که پیوسته روزگار روزگار بود
و شبها بعد از آن حق شناس میروی پس حربه را بر تپه کا با او زد که به آتش روشن رسید و در آخر روز خون از سوراخهای دماغ او
و بر سینه اش جاری شد و مرغ روشن بر باغ جان پرور کرد و از جمله حجاج بن یوسف که از بنی امیه بود بسیار از شیعیان
کشت از حضرت صادق متقول است که سعید بن حیر که اعتقاد مقام و امامت سید الشاهین است و شایع آن حضرت را
بسیار می گفت و به این سبب حجاج لعین او را شهید کرد و چون سعید را بزند آن شقی بزد گفت تویی بنی بن سعید
گفت مادر من نام مرا از تو بهتر میدانست و او مرا سعید نام کرده حجاج گفت چه میگوئی در شان ابی بکر و عمر و
بهشت میدانی ایشان را یاد دهنم سعید گفت اگر داخل بهشت شوم و اهل بهشت را ببینم خواهیم دانست که کی در بهشت
و اگر داخل دهنم شوم و اهل دهنم را ببینم می دانم کی در دهنم است حجاج گفت چه میگوئی در حق خلفاء دیگر سعید
مرا به ایشان دلیل نموده اند حجاج گفت کدام را دوست تر میداری گفت هر یک از ایشان که نزد خدا پسندیده
ترند حجاج گفت کدام نزد خدا پسندیده ترند گفت که علم نزد کسی است که آشکارا و نهان ایشان را مسید انداخته
گفت میخواهی بمن ربهت بگوئی سعید گفت میخواهم به تو دروغ بگویم پس آن لعین امر کرد او را بقتل آوردند و شهید
کردند و یافعی که از علمای سنت است ذکر کرده است که حجاج بعد از شهادت سعید زیاده از چهل روز
زنده نه بود و در ایام مرض موت بهوش میشد و باز بهوش می آمد و میگفت چه میخواهی از من ای سعید حیر در آتی دیگر
است که هرگاه خواب میرفت سعید را خواب میدید که دهن او را گرفته و می گفت که ای دشمن خدا و رسول سچو جبهه مرگتی
و این باو پسند مغیر از من بگو ربهت کرده که حجاج لعین و کس از شیعیان امیر المؤمنین را گرفت و کی از ایشان را بکشد
گفت بیزاری بجز از علی گفت چه بد کرده است که از او بیزاری بگویم حجاج گفت خدا مرا بکشد اگر تو را نشم خود را
کن سچو نحو تو را بکشم دست های تو را به برم یا پای تو را به برم گفت هر چه می کنی در روز قیامت تو را

تصاحب خود را پس از برای خود اختیار کن هر چه آسان تر است بر تو حجاج گفت تو زبان داری و کمان ندارم که
 شناسی آن کسی را که تو را خلق کرده است گفت بگو پروردگار تو کجاست گفت پروردگار من کینستم کاران است
 و انتقام از ایشان خواهد کشید پس آن ملعون مر کرد و دستها و پایهای او را بریدند و کشیدند بر دایر و دایر برایشان
 حجاج لعین گفت توجه مکنی گفت مکن صاحب خودم که او را سکنه قتل رسانیدی امر کرد که او را گردن زدند و بر دار
 کشیدند شیخ کشتی بسند مقبره از قایم رسید و متقی حضرت امام علی نقی عا روایت کرده است که چون قبر زاده کرده
 امیر المومنین ع را آوردند به نزد حجاج ملعون از او پرسید که تو چقدرت میکردی علی را گفت آب وضوی آن حضرت را
 حاضر می کردم حجاج گفت و چون از وضو فارغ میشدی چه می گفتی گفت این را تلاوت میفرمود فلان سوما ذکر
 به فتحنا علیهم الواب کل شیء حتی اذا فرجوا بما او تو اخذنا هم نعمته فاذا هم مبدون فقطع دابر القوم الذین ظلموا و انجده
 رب العالمین یعنی فراموش کردند آنچه را بیا و ایشان ورده بودند کثودیم برایشان درهای به نعمت را تا آنکه شاد شد
 با آنچه ایشان عطا کرده شده بود و گرفتیم ایشان را تا گاه پس ناگاه ایشان حیران ماندند و نا امید پس بریده شد آخر کرد
 که شتم کرده بودند و حمد فراوان مخصوص خداوند است که پروردگار عالمیان است گفت اگر نبرایم که دست را بر نهند چه
 کرد و قبر گفت سعادت شهادت خواهم یافت و تو شقاوت ابدی کسب خواهی کرد پس آن ملعون امر کرد و گوش را زد
 شیخ مفید و دیگران روایت کرده اند که روزی حجاج لعین گفت که میخواهم یکی از اصحاب ابوتراب را بیا بم و بقتل
 جویم بسوی خلد کشتن اعوان او گفتند بان ملعون با کمان نداریم کسی را که صحبت ابوتراب را زیاده از قبر غلام او یافته باشد
 پس قبر را طلبید و گفت توئی قبر گفت بلی گفت توئی مولای علی بن ابی طالب عا گفت خد مولای من است و علی امیر المومنین
 ولی نعمت من است حجاج گفت تو را البته میکشم هر نوع کشتنی که میخواهی برای خود اختیار کن قبر گفت اختیار از آن به تو
 گذاشتم گفت چه گفت برای آنکه بهر نحو که مرا میکشی من در قیامت تو را بهمان نحو خواهم کشت پس هر کشتنی که برای خود
 اختیار می کنی برای من اختیار کن بدستیکه حضرت امیر المومنین فرمود که امر مثل کو سفند سر خواهی برید پس آن ملعون امر کرد
 او را بهمان نحو کشتند و از آنجمله متحمل لعین بود که بان یعقوب بن النکیت التیمی القوی را از قبا بیرون آورد و وقتی که آن ملعون
 سؤال کرد از او که دو فرزند من پیش تو بهر است یا حسن و حسین فرزندان رسول خدا گفت قبر غلامها عندی کن
 منسا و من ابهما و اتهما قبر غلام علی پدر ایشان پیش من بهر است از ایشان و از پدر ایشان و از مادر ایشان و چون بان
 او را بیرون آوردند بزودی شهید شد و موفسکوید که دشمنان در عصر مانیز چندین مرتبه شیعیان و زائران را با نواغ
 مختلف در هر جا و هر شهر قتل رسانیدند از آن جمله عرب جریه نعم الله نزدیک کر بلائی مثل قریب بصدد و شتا و نفر
 از زوآر قتل رسانیدند که بعضی از عقاید کونیکه شکمهای زنان حامله ایشان را بشمشیری شکافتند و جنین را از رحم بیرون
 می آوردند و می کشتند از آنجمله سعود مرد و قاتله سد قریب بجای رسد را یا خنجر کس را و اصل کر بلائی مثل قتل رسانید و هم جنین در
 بحرین و لحا و جای دیگر نیز بسیاری را قتل رسانیدند از آنجمله شیخ عارف حکایت میفرمود که یکی از علمای شیعه را گرفت که
 قتل رساند آخر سخن آن مرحوم این آیه بود که و سيعلم الذین ظلموا انهم منتقلین به یومهم پس او را شهید کردند و از شیخ عبد المحسن مجتهد

قد قسبه

مولاى حجاج
 نده

سخت
 نده

حکمه

باین مضمون نیز حکایت کنند که سعود مرد و لغته اتد دید و شنید که در ولایت لحاس شیعیان در دهم عاشورا تفریه
 رسیدند و بر پامی کنند آن ملعون غنید تمید شد بدینمود و آن چارکان از خوف و تقیه ترک تفریه نمودند پس آن ملعون
 شنید که در خانهای خود را می بندند و در زیر زمینها و سردابها تفریه میدارند آن شقی مقرر کرد که در این ایام باید در خانها
 خود را ببندند و مفتوح باشد که جاسوسهای زمانه و مردانه بخیر و در خانهای ایشان در آیند و ببینند که آیا تفریه بر پا میدارند
 یا نه پس باور رسید که تفریه را موقوف داشته اند و اما زمان و افضل در دهم عاشورا صوی خود را شانه می کنند و خضای می
 نمایند و سر می کشند و سینه می کنند آن ملعون مقرر کرد که باید در این دهم البته اینها را بعمل آورند و زنی از زنان شیعه در آن
 عاشورا صر و تر خود را بپوشیده بود و شانه بدست خود بر سر می کشید و پیوسته گریه می کرد که اگر جاسوسی از سعود مرد و بخیر
 داخل خانه شود چنان نداند که او حسین شید مظلوم گریه می کند بلکه سر دختر خود را شانه می کند و بهم چنین شیعیان که در بلاد محنت
 اند چون ایام عاشورا می شود یکدیگر را خبر می کنند و میروند در خانها و سردابها تفریه آنحضرت را بر پا میدارند بلکه در بیابانها
 چنانکه کی از ابل حاج کوید در سفر حج در روز عاشورا همراه غافله سستیان بودیم پس یکدیگر را خبر کردیم و کوهی را منظر گرفتیم و
 یکی یکی از قنایه و در شمیم و رفتیم در آن کوه و تا عصر تفریه آن حضرت را بر پا داشتیم و بر شمیم و از آنجمله جماعت از کبابیه و نایغ
 و ترکمن و افغان پیسبیا و در دوشده مقدس حضرت امام رضا علیه السلام گشتند و غارت کردند و اسیر نمودند و شیعیان اینها را
 می شنیدند و دست برنداشتند و باز دست بر نمی دارند و بر سر خود می انداختند و با بچه در هر عصری بسی از شیعیان و دوستان
 کشته اند و زده اند و سوخته اند و شش و ده اند و مال گرفته اند و اسیر نموده اند و مارا شرور و خضی گفته اند و ما دست از
 ایشان برنداشته ایم و بر نمی داریم از زیارت ایشان و غنائیم در مصیبت ایشان و سروریم در سرور ایشان اگر چه بماتها
 برسانند تا روز قیامت که ما و ایشان در خدمت پیغمبر برسم لکن کان ذلی خب آل محمد فذلک ذنب است مبنی
 اگر دوستی آن محمد گناه ماست پس این گناه است که ما شیعیان هرگز تو به از این خواستیم نمود و در ماه محرم چنین شور
 بر پا کنیم که در میان نقل کربلا و شهادت رسید شد ارا مانند غدر خیمه پال نگرانند و این امر را تا بمشرد دست بدست نخواست
 میداریم چنانچه پدران ما کرده اند و اولاد ما خواستیم کرد تا روز قیامت نشاء الله تعالی الله الله علی الضالین

تفریه یغیبه

مجلس چهاردهم در غوررسی نمودن چهارده معصوم شیعیان خود در دنیا و آخرت در جمیع احوال

اما بعد فای ما و سید و مولای ما جناب جعفری صادق آل محمد فرمود که خدا رحمت کند شیعیان ما را بدستیکه ایشان
 اذیت رسیده شدند بسبب ما اهل بیت و ما اذیت رسیده شدیم بسبب ایشان و خود شیعیان ما آفریده شده اند از
 زیاده ای نیست ما خمیر کرده شده اند بنور ولایت ما پسندیده اند که ما امام و آقای ایشان باشیم و ما پسندیده ایم که ایشان
 شیعیان ما باشند میرسد مصیبت ما ایشان را و گریان میگردانند ایشان را از مظلومیت ما و محزون میگردانند حزن ما و سرور
 میگردانند سرور ما ایشان را و ما اهل بیت نیز در دنیا و آخرت بجهت تالم و در ایشان و مطلق می شویم بر احوال ایشان با آیند
 و دست از ما بر نمیدارند و ما دست از ایشان بر نمی داریم بجهت آنکه باز گشت غلام بسوی آقای خود دست و اعتماد او بر مولا
 اوست و درسی که دشمنان ما را و بلند میکنند مدح دوستان ما را و دوری میکنند از کسانی که با ما اذیت رسانیده اند

خداوند ازنده بدر شیوه ما را در دولت با که زمان رحبت باشد و باقی بذاریشان را در ملک و مملکت ما خداوند ازنده
 شیعیان ما از ایند و منسوبند بسوی ما پس هر که با و کند مصیبت ما را و بکشد بجهت ما یا خود را بکشد یا به خداوند می کند از اینک
 او را آتش جهنم عذاب کنای بر او عجب حدیثی است باید به آب طلا نوشته شود و خدا ما را بقضای اهل بیت عصمت بگرداند
 که شیعیان و دوستان خود را چگونه نوازشها نموده اند و چه قدر تسلیها فرموده اند و از هر راه و لاری رسیده اند حتی آن
 فرموده اند سخن تا تم تا تم و نطق علی او کاسم آری چنین است که فرموده اند پیوسته در هر عصری مطلع شده اند بر شیعیان
 و بفریاد ضعیفان و مضطربان و در مانده کان ایشان رسیده اند و میرسند و خواهند رسید در جمیع احوال در دنیا و آخرت و در
 و محشر با نکه در خواب و بیداری و در غیبت و حضور گاهی بد و گاهی بد و گاهی تنگین تحت و گاهی به پیغام و کتابت
 و گاهی از راه معنی انداختن مسئله یا جواب خصم را در سینه های ایشان و گاهی در خواب به ایشان گفتن و گاهی از راه خواب
 به ایشان رسانیدن و گاهی دست طالم را از سر ایشان کوتاه کردن و مانند اینها بهر خواهی و نسی از تمام که بوده است
 ایشان را نجات داده اند و از آن ورطه مستخلص فرموده اند مانند فریاد رسیدن پدر هرمان فرزند خود را یا آقای هرمان
 غلام خود را گاهی به تبوم و گاهی به مخصوص آما می برادر ملاحظه کن که بما صدق کلام نور جمیع شیعیان خود را بنور حادث خود
 از ظلمات شکوک شبهات ضلالت در اعتقاد و اخلاق و اعمال نجات بخشیده اند خصوص در اعتقاد که آن از همه شرف است
 که اگر تو اعتقاد داشتی بچیزی وستی غیر ایشان بشنوی هر آنی این سخن را تصدیق میکنی و حمد میکنی که خدا ما را بیکت این بزرگواران
 از گمراهی و ضلالت نجات داده است و دیگر اگر اعتقاد را سر و حکم از ایشان در هر امری بشیعیان ایشان رسیده است
 که حد ندارد و علماء العارفین بلکه غیر ایشان بلکه اکثر عوام می یابند آنها را حتی اگر انبیاء بر ایشان غلبه میزند که کاشکی ما را از
 امت مرحومه محبت و از شیعیان ال محمد می بودیم و آنها را علمای اعلام رضوان الله علیهم در کتب معتبره بعربی و عجمی ثبت ضبط
 کرده اند و دست بدست نگاه میدارند که آنها از میان نروند و خصوص پس چند حدیث از چند معصوم اکنون بنظر است طرف
 احادیثی است و خالی از گریه هم نیست بعضی شیعیان میرسانند و لکن آن گریه از روی شوق و محبت است و آن در ثواب
 کمتر از گریه و مصیبت نیست و گریه بر چند قسم است همه مرغوب است و محبوب و مطلوب گریه شوق و محبت و گریه
 حزن و مصیبت و گریه خوف و خشیت و گریه دصال چنانچه سابقا مذکور شد از جمله آن احادیثی است شیخ فخر
 الدین طریقی از زیستاج روایت کرده است که او گفت در هسایکی من پیر مرد بود که آثار صلاح و سدا از او پیدا و از
 مردم عزالت گرفته بود و از خانه خود بیرون نمی آمد که روز جمعه زید کوید که من در روز جمعه رفتم زیارت حضرت سید الشهدا
 و چون داخل شدم مشهده مقدس آنحضرت دیدم پیر مرد همسایه خود را که آب از جا گرفته میخواهد غسل زیارت کند و غسل جمیع
 نماید پس چون جامهای خود را کند دیدم در پشت او ضربتی عظیم که اگر بدست می سنجیدی انرا از یک شبر بیشتر بود و چرک از آن
 روان بود فاشما ز قلبی منهای دل من از او خبر شد پس و فهمید که من یافته ام انرا از من خجالت کشید گفت تو فی زیستاج
 کفتم بلی گفت یا بنی عاوی علی غیل ای فرزند معاونت فرما مرا بر غسل کردن نفتم لا والله لا اعادک حتی تجزئی بقصه النظر
 التی بین کتفیک نه سجدتسم معاونت نمیکند تو را بر غسل تا آنکه خبر دهی مرا بحکایت این ضربت که میان دو کتف تو است و از

شیعیان
 فریاد میزنند

و از دست کی سرون آمده و چه چیز سبب آن بوده گفت آنی خبر میدهم تو را بشرط آنکه تا من زنده ام کسی نکوشد و کشتن چنین باشد
 گفت اکنون یاری نما مرا بر غسل و چون جامهای خود را پوشیدم حدیث میکنم تو را قصه خودی که بد که باری کردم او را بر غسل کردن
 چون فارغ شد در پوشید جامهای خود را نشست نزد آقا ب من نیز نشستم در پهلوی او و کفتم حدیثی بر حاکم التذکره در خلدن تو را
 رحمت کند گفت بدان ای زید که ماده نفر بودیم که اتفاق کرده بودیم بر باطل و راه ندان و در میان خود
 فوتی بنا گذاشتیم که هر شبی همان کی باشیم تا آنکه او طعام نفیسی طبخ کند و شراب کمینه میآورد و مانند اینها گفت چون
 شب نهم شد با عیش و عشرت کرده بودیم در نزدیکی از رفقای ده کانه و شراب خورده بودیم پس هر یک بمنزلهای خود متفرق
 شدیم و من آدم بمنزل خود و آرام گرفتم و خواب رفتم پس روزه من مرا از خواب بیدار کرد و گفت ای مرد شب آینده نوبت
 تو است و ما در خانه یک دانه کندم و غیره ندانیم از خواب بیدار شدم و دستی از سرم برید گفتم ای زن کیف عمل می کنی که با آن
 این چکار کنم و حیل چیست و کجی متوجه شوم زن گفت التیله لید اجمعه و ما بخلا امش شد امیر المؤمنین ع من زوار باقون الیه
 امشب شب جمعه است البته زائران قبر امیر المؤمنین به زیارت قبر منور او میروند که آن حضرت را زیارت کنند بر خیز و برو
 کمین نما البته کسی را در راه خواهی یافت جامهای او را بگیر و نفروش و طعامی از برای رفیقان خود بقیمت آنها حتماً کن تا آنکه
 نزد رفیقان خود خجالت نکشی گوید که خواستم و شمشیر و اصلح عرب خود را برداشتم و برخودستم آدم در خندنی که پشت کوه است
 کمین کردم و کانت لید المظلمه و شبی بود بسیار تاریک فابرت برقه فاذن نظرت شخص مقبطن من بخو الکوفه پس رفت
 بسیار پی و نفر دیدم که از سمت کوه میآیند چون نزدیک بمن رسیدند برقی دیگر زد و دیدم دور تند بسیار خوشحال شدم
 بر جستم و نعره زدم که اطر حاشا بکجا سرعاً جامهای خود را بزدی بکنید آن چهارده ما از من ترسیدند و زود جامهای خود را
 کردند بعد زیوری چند بزواشان احساس کردم گفتم انزل لاخلشکاً سرعاً زیورهای خود را بکنید زود پس برقی دیگر زد
 دیدم یکی را سیر زالی است و دیگری دختر جوانی است که از همه دختران خوش روت و از جمیع زنان مقبول تر است
 که گو ما مروریدنا سفته است یا آهو خطا و ختن پس شیطان با من و سوسه کرد که با او عمل قبیحی بقبل آید و چنین شب تازی
 با چنین کسی در چنین وقتی پس حبیدم با آن دختر سیر زال چاره چون مایچه این معنی را بمن آشتام کرد بسیار مصطر
 شد و گفت ای مرد حلال تو باشد آنچه از ما گرفتی از جامها و زیورها بگذار که با اهل خود بگردیم قسم بخدا که این دختر ملتیم است
 نه پدر دارد نه مادر من خاله اویم و در شب آینده باید زفاف شود بسوی شوهر خود که این عزم او است و بمن گفت ای خاله
 در شب آینده مرا بزفاف می برند و من و همه خواهم دارم که به زیارت قبر امیر المؤمنین ع مشرف شوم و چون نزد
 شوهر روم دیگر تاملتی مرا اذن نمیدهد و شب جمعه بیاتار بودیم و آقای خود را زیارتی کرده باشیم فبالله علیک
 لا تمسک شرباً ولا تقص خمتها ولا تقصها بین قومها ای مرد تو را بخدا قسم میدهم که پرده او را پاره کن و مهره او را
 بناخن شکن و در میان خویشان او را رسوا کن و آن من صیحه زدم و کفتم دور شو از من و سخنان او در من اثر نکرد
 و همی تلو ز و با العجز و آن دختر چپاره پیوسته بان سیر زال پناه میرد و برهنه بود و در برابر او عجز از زیر جامه چیزی نبود
 دوران حال آن دختر پیوسته گریه میزد و به بند زیر جامه خود پس آن سیر زال از آن دختر دور کرد و دختر را بر زمین

شد
 و در آن حال

انداختم و بر سینۀ او نشتم و هر دو دستش را بیکدیگر گزافتم و بدست دیگر نذر جامه او رمی کشودم که نگاه دیدم آن
 چاره مضطرب شد و در زیر پای من حرکت آمد مانند ماهی که در دست صیاد و بصدای بلند گفت المستغاث
 بک یا الله المستغاث بک یا علی بن ابی طالب خلصنی من بد هذا الظالم ای خدا تو بفرمای من برس یا علی تو بفرمای من برس
 و مرا از دست این ظالم خلاص کن گوید بخدا قسم که هنوز کلام او تمام نشده بود که صدای ستم در عقب سر خود شنیدم
 با خود گفتم که این یک سوار است و من از او قوی ترم و من در آن اوقات قوه بسیاری داشتم و از مردان کم و بسیار پروا
 نداشتم چون نزدیک من رسید دیدم آن سوار جامه های سفید در برداشت و بر اسب شهبی سوار بود و بوی مشک از او
 می آمد من گفتم و ملک خل المریة و ای بر تو ضعیفه را را کن گفتم اذهب لسانک فانک نخوت بنفسک و تردت بخی غیر
 بروی کار خود تو اکنون من جان خود را بسلاست از دست من برون میتوانی بود که میخواهی دیگر بر نجات دهی گوید که ای
 سوار در غضب شد و دست بقائمه شمشیر کرد و بشمشیر اندکی من اشاره نمود من بهوش افتادم نمیدانستم که در زمینم یا در جا
 دیگر و زبانه بند شد و قوت تمام شد لکن صدرا خوب می شنیدم و کلام را نیکو می فهمیدم پس انوار به آن دوزن گفتم
 البساتیا بکجا جامه های خود را پوشید ایشان پوشیدند گفت خدا حلیکما زیورهای خود را بردارد بر داشتند گفت انصفا
 را بکجا اکنون بجان خود و اهل خود بر گردید سیر زال گفت ای مرد خدا تو را رحمت کند که حق تقا بر امنت گذارد که در دل چنین
 شبی تو را از برای ما فرستاد که ما را از دست چنین ظالمی نجات بخشی یک التماس دیگر داریم که اینقدر تو همراهی مانمائی که ما را
 برسانی زیارت مشهد علی بن ابی طالب ع که مباد بدست ظالمی دیگر گرفتار شویم آن سوار در روی ایشان تسمی کرد و فرمود
 انا علی بن ابی طالب قد قبلت زیارتکما ارجا الی اهلکما من علی بن ابی طالب هم زیارت شما را قبول کردم با اهل خود برگردید
 چون آن سیر زال و اندوختن را شنیدند برخواستند و دستهای مبارکش را بوسیدند و پاهای شریفش بوسیدند و با نهایت
 سرور و عاقبت برگشتند آن مرد گوید من اندکی بهوش آمدم و زبانه گویا شد عرض کردم یا سیدی اتی تأتب الی الله عز وجل
 علی یک ای قای من تو برگردم بر دست تو که هرگز هیچ محبتی عود نخواهم کرد حضرت فرمود ان ثبت تأتب علیک
 اگر توبه توبه توبه یا قیست خدا توبه تو را قبول میفرماید گفتم ای قای من توبه کردم و خدا را شهادت میکنم و اگر تو مرا به این ضربت
 گذاری بی شک هلاک می شوم حضرت برگشتند بسوی من و قبضه از خاک گرفتند و بر آن ضربت رخنه و دست مبارک آن
 مالیدند فی الفور چاق کردید زید گفت چگونه چاق شده و این است حال آن گفتم ای زید بخدا قسم که ضربت آن حضرت
 ضربت بسیار شدید و هولناکی و عظیم تر از آنچه دیده بود و لکن با تقیه موعظه لمن سمع ویر و لکن انقدر از او با مانده که
 باشد از برای هر که می شنود و می بیند و لاشک ان عتبا و الائمة احیاء عند ربهم برزقون و نیست شک در اینکه علی و سایر
 ائمه غایب اند نزد پروردگار خود و روزی داده میشوند و در حدیث دیگر از ابی انجیه منقول است که دیده من سفید شده
 بود چیزی نمیدیدم شبی حضرت امیر المومنین را در خواب دیدم گفتم یا سیدی دیده من چنین شده فرمود عتاب را با هسته
 اش بکوب و در دیده بکش بیدار شدم چنان کردم دیده ام صحیح و بیا شد و از آنجمله غوررسی نمودن حضرت سیدان
 جدین امام زین العابدین است باز شیخ فخر الدین طریخی روایت کرده که یکی از بزرگان پنج مرد مومنی بود و در اکثر سالها

در این کتاب

مجلس چهاردهم در غوررسی نمودن چهارده مصدوم شیعیان در دنیا و آخرت

حج خانه خدا را نمود و در مدینه طیبه زیارت حضرت پیغمبر شریف میشد و بخدمت حضرت سید الساجدین میرسد و
 یا و تحفه بسیار بر سر کار فیض آثار آن بزرگوار میکذارانید و مسائل دین خود را از آن حضرت اخذ مینمود و بشهر خود مراجعت میکرد
 پس روزی زوجه اش باو گفت که ای مردمی بنیم تو را که تحفه بسیار هر ساله از برای امام خود می بری و ندیدم که یکبار تو بپای
 کرده باشد گفت ایزن چهئی ان هذا الرجل الذی نهدى الیه هدایا ملک الدنیا والاخره و جمیع مافی ایدی الناس تحت
 انیمردی که از برای او هدیه می بریم او پادشاه دنیا و آخرتست و مجموع آنچه در دستهای مردمان است همه در تحت
 ملک اوست بدرستی که او جانشین رسول خداست و او حجت خداست بر همه بندگان و او فرزند رسول خداست
 و امام و مولا و مقتدای ماست پس چون از زن این سخنان را از شوهر شنید باز نیتش از غفلت گردون او را وی گوید که آن
 مرد در سال آینده مئیای حج شد و چون آمد مدینه طیبه بدر دولت سری علی بن حسین را اذن دخول گرفته داخل شد سلام کرد
 و دستهای مبارک آن حضرت را بوسید و در پیش روی آنحضرت لحامی دید حضرت او را امر بخوردن طعام نمود و چون طعام
 شد حضرت آفتاب بر لکن طلبد آمد و برخاست و آفتاب را گرفت که آب بردست مبارک آنجناب بر نزد امام فرمود و شیخ
 انت ضیفنا تو همان مائی چگونه دست ما را میثوئی گفت انی احب ذالک حضرت فرمود حیث احببت ذالک فوالله لا ریک
 ما تحب چونکه تو دوست داشتی این را قسم بخدا که منایم تو چیزی را که نیز تو دوست بداری و خوشحال شوی و شپیت به آن روز
 شود پس آن مرد آب بر دستهای مبارک بگفت تا آنکه ثلث طشت پر شد امام عبا به او فرمود که ما به اچیت این گفت آبت حشر
 فرمود بلکه این یا قوت سنج است انظر و نظر کرد دید که هر قطره که از انگشتان مبارک آن فرود آمده یا قوت سرخ شده خضر
 فرمود که دیگر آب بر زمرته دیگر آب ریخت تا دو ثلث طشت مملو شد حضرت فرمود ما هذا گفت آبت حضرت فرمود بلکه
 زمره سبب خوب نظر کرد دید هر قطره آب که از دست آنحضرت جاری شده زمره سبب است فرمود مرتبه دیگر بر زمره
 تا آنکه طشت پر شد فرمود چیت این گفت آبت فرمود بلکه این در اچیت دید که آبها بقدرت خدا به قسم از جواهر شده
 و یا قوت و زمره و طشت از آنها مملو گردیده انظر و تحب بسیار کرد و خود را بدست و پای مبارک آنحضرت انداخت
 پس آن امام عالی مقام با فرمودند یا شیخ لم کن عندنا شیئاً کما فیک فخذ هذه فانه عوض بدیتک ایما اعتذر لنا عند زعم
 ایشخ نه بود نزد ما چیزی که بخواهیم پس این جواهر بگیر که آنها عوض بدیتتست که برای ما اوردی و عذر ما نزد زوجه خود
 که او بر ما عتاب کرده است انظر و از خجالت سر بر انداخت و گفت یا سیدی من انباک بکلام ازو حتی امی قای من
 خبر او تو را بسنجان زوجه من می شک که تو از خاندان نبوت و معدن عصمت و رسالت هستی پس آن مرد امام
 را وداع کرد و آن جواهر را گرفت و بشهر خود معاوت نمود و آمد نزد زوجه خود قصه را از برای او نقل کرد و زن گفت من
 علمه باقلیت کی او را اعلام کرده چه آنچه من گفتم مرد گفت تو نگویم که از اهل بیت علم و آیات باهرت است آن زن
 شکر کرد و شوهر خود را دستهای مظهره داد که مرا این دفعه همراه خود بهر نزد آنجناب شوهر قبول کرد و این دفعه او را
 با خود همراه آورد و از قصه آن زن و عرض راه بیمار شد تا نزدیکی مدینه فوت کرد پس آن مرد کربان و محزون آمد
 آن حضرت و قصه زوجه خود را بموقف عرض آنجناب رسانید که او زیارت شما و زیارت قبر مطهر من به امامی که اکنون

منه شیخ

فوت شده جناب امام برخواست و دو رکعت نماز کرد و خدا را خواند باری چند و بعد از فراغ التماس نمود و سجده کند و فرمود که بخیز و برو نزد وجه خود که حق تقا و ابراهیم رستگار کند و زنده گردانیده پس از آنکه تمام برخواست و رفت و به فرج مصدق گذشت بانهاست فرج و شادی و لکن نفس او ترده داشت که آیا از آن شیوه نفع زنده شده است یا نه تا آنکه او را در خیمه خود زنده و صحیح دید گفت این کیفیت احوال آنند چگونه خدا تو را زنده کرد و گفت بخداست که ملک الموت آمد و قبض روح من نمود و خواست که روح مرا به آسمان بالا برد و ناگاه مردی که اوصاف و علامات او چنین چنین بود و صفات شریفه آن حضرت را یکی یکی میگفت و شوهر میگفت آری این صفت آقا و مولای من علی ابن الحسین است و چون ملک الموت او را دید خود را بر قدمهای آن حضرت انداخت و پیوسته می بوسید و می گفت السلام علیک یا حجة الله فی ارضه السلام علیک یا زین العابدین آن شخص جواب سلام او را داد و گفت ای ملک الموت روح این زن را بجد خود برگردان که از بزیارت مامی آید و هر اثر بر این زیارت کرده شده حق و حجتی است من پروردگار خود سؤال نمودم که اوستی سال دیگر عمر بدید که بخوشی بگذرانند ملک الموت شهادت و طاعت لک یا ولی الله و روح مرا بحدس برگردانید و من دیدم که شما شریف او را بوسید و آسمان عروج نمود و غمزد و زوجه خود را برداشت و مجلس شریف امام را آورد و در حالتی که آن حضرت در میان اصحاب مانند ماه شب چهارده در میان ستارگان نشسته بود و بعضی آنکه چشم آن زن بر جمال جهان آرای آن جناب عز و جلال افتاد حضرت را شناخت بی تابانه خود را بر روی مبارک آن بزرگوار عالی تبار انداخت و پیوسته میبوسید و می گفت و الله هذا سیدی و مولای من و الله ای حیاتی الله بمرت دعائهم این است قسم بخدا تا و سید من این است همان بزرگوار که خد زنده کرد و مرت دعائی او و آن زن و شوهر در خدمت امام ۴۰ در مدینه طیبه حجاز شدند و بقیه عمر خود را بخوشی گذرانیدند تا هر دو بر حمت انبی و اصل گردیدند ای برادر تا آنکه رسید خد شما را رحمت کند که هرگاه امام زین العابدین را این باشد نزد خد پس چگونه سزاوارست که او را مانند سیران در شهر بگردانند و همان دستهای مبارک را که شنیدی معجزات آنرا مثل کنند و همان باری مبارک را که بوسه گاه ملک الموت و سایر ملائکه مقربین است زنجیر نمایند و از پانزده بر بدن شریفش زنده جسد نازنین او را مخرج گردانند که خون روان از آن کرد و دوزنان او را که اهل بیت پیغمبر اند بچاپ در مقنعه بر شران سوار کنند و در شهر بگردانند سر مبارک پدر بزرگوار او را بر نیزه کنند و پیش کجا و ده او به برند خد لعنت که ظالمین اهل بیت علیهم السلام را و از آنجمله غوررسی نمودن حضرت امام جعفر صادق است و کتب معتبره از بشار بن عبد الله روایت شده که وارد شدم براقای خود حضرت صادق را در آن روز که حضرت در کوفه تشریف داشتند دیدم نزد آن حضرت طبقی از طب و اخفیت میل میفرمودند پس من فرمود یا نبش را در آن نیشی نعل می من هذا طب ای لبه از نزدیک من بیاد ازین طب تناول نما این عند خواستم و گفته متناک الله به و جعلنی الله فداک کوارا با و تو را خد مرا فدا می تو کرد و اند فرمود چاره عرض کردم کردم از آنکه بنم عظمی کنون بتلا شده ام از چیزیکه احوال در کوه چها دیدم و آن دل مرا بدرد آورده و حزن مرا بهیجان آورده است و غیبت بغداد را هم حضرت فرمود بچقی علیک الا ما اخبرنی به بحی من بر تو که خبر ده مرا که چه دیدی کفتم ای مولای من دیدم ظالمی که پیوسته زنی را میزد و بخواری او را می کشید و بزند آن میرو آن زن هر چه میگفت مستغاث بالله و رسول الله احد

کمزیر

محمد بن جعفر
بن محمد بن جعفر
بن محمد بن جعفر

بفریاد و انگیز رسید معصوم فرمود نشستی که با او چارین بخام که زد گفت شنیدم از مردم که این در وقت راه رفتن پا
 او بر سنگی خورده لغزیده گفته که لعن الله طالمیک یا فاطمه خد العنت کن طالمین تو ای فاطمه پس بیا ولی از سلطان این را
 شنید و با او چنین مکر و دندی برد خود آن اشقیاء میداند که بر فاطمه کی ظلم کرده است که بعد از غروب کردن آفتاب محمد
 بخانه او بی اذن رخنه و او ترسانند و خوف در دل و انداختند و او را مضطرب و لرزیده ساختند و اعضای او را
 بلرزه در آورند و مبرته که فرزندش در رسم داشت او را سقط کردند و در بر که جبرئیل امین خادم آن بود و بی اذن داخل
 نمی شد شکستند و سوختند و دست و پایی از حضرت را شکستند و همان اذیتها شهید شد و از دنیا رحلت نمود و حضرت
 امیر وصیت نمود که ای پسر من مگذار که آن اشقیاء بر جنازه من حاضر شوند تا شکوه ایشان را نزد پدر من برآورم
 بنمایم با بچه راوی گوید که چون حضرت این را شنیدند دست از غدا کشیدند و آثار حزن و اندوه از صورت ایشان
 نمایان گردید و گریان شد و انقدر گریست که دستمال دو محاسن او تر شد و فرمود عیش مر تلخ کردی بر خیز و برویم مسجد
 سهله و خطرا بخوانیم در خلاصی این زن پس آنجناب یکی از اصحاب خود را بدر خانه سلطان فرستاد و فرمود که از آنجا دور
 مشو تا خبر صحیحی بیاوری و اگر در خصوص آن زن حادثه روی دهد خود را ببارسان پس فیم بامسجد سهله و هر یک از
 ما دو رکعت نماز کردیم پس حضرت صادق علیه السلام دستهای مبارک را بدعا برداشت و بدرگاه خدا استمال و تضرع
 نمود و بسجده افتاد و یک ساعت پس سر ز سجده برداشت و فرمود و کج تقد قسم یا بشارة اطلقت المرءة من بد الظلم
 بر حمیزای بشارة خدا که رها کرده شد این زن از دست ظالم و از مسجد بیرون آمدم در عرض راه برخوردیم به شخصی که
 حضرت بدر خانه سلطان فرستاده بود و بجز ملاقات آن حضرت فرمود ما بخبر و گفت ضعیف را باشد فرمود چگونه
 بود و ما شدن او گفت من بدر خانه سلطان استاده بودم که ناگاه در بانی بیرون آمد و زنا طلبید چون بردند
 به نزد سلطان پرسید که این زن چه چیز گفته آن زن گفت رده گفته ام پای من بسنگ آمد و افتادم و در آن حال
 من بر خطا متیت خاتون قیامت فاطمه زهرا سوخت گفته لعن الله طالمیک یا فاطمه بمن مژده انداخته می نمی
 سلطان او را دوست در هم داود و گفت این مال را بگیر و سلطان را حلال کن پس ابا کرد از گرفتن مال و بمنزل
 خود برگشت حضرت فرمود است آن تا خدا واهی و الله محتاجه الیه ابا کرد از گرفتن آن و حال آنکه از زن محتاج
 به آن بود پس بیرون آورد از جیب شریف خود صرة یعنی کبیه که در آن هفت اشرفی بود و در آن وقت نزد آن حضرت
 بنیاز آن چیزی نه بود و فرمود ای بشارة بمنزل آن زن و این هفت اشرفی را بده با و سلام مرا با و برسان بشا
 گوید رفتم بسوی آن زن و گفتم ای زن این هفت اشرفی را اقامت امام جعفر صادق علیه السلام فرستاده و فرموده که سلام
 مرا به او برسان آن هفت بانه علیک اقرانی مولای الصادق علیه السلام تو را بخدا قسم میدهم که اقامی من جعفر صادق علیه السلام
 سلام رساننده است بلی آن زن بسجده افتاد و تا یک ساعت سجده را طول داد پس سر برداشت
 و همان سؤال کرد همان جواب دادم سجده افتاد تا سه مرتبه چنین کرد و گفتم یا ائمة الهدی کبریا آنچه را که اقامت مرا
 تو فرستاده و بشارت باد تو را به بهشت گرفت و بسیار اظهار خوشحالی کرد و خدا را شکر کرد و گفت ای بشارة

صیرت بشا

از آن حضرت بخواه و درخواست نما که آن حضرت از خدا سؤال کند که این کنیزش را به او بخشند تا گوید که
بر کشتن خدمت آن حضرت و تمام خدمت آنحضرت عرض کردم حضرت که استیذان بسیار و مکرر میفرمود
غفر الله لهما غفر الله لهما خداوند این زن را بیا مرز و یا آنکه خدا این زن را آمرزید و در حدیث دیگر از ابوسدیر
صیرفی منقولست که گفت شب جمعه رسول خدا را خواب دیدم و درش روی آن حضرت طبعی بود که سرش
بر روی آن گذارده نزدیک رستم و بر آنحضرت سلام کردم و جواب سلام مرا فرمود پس سرش را از بالا
طبق برداشت دیدم که آن رطب تازه است گفتم یا رسول الله ناولنی من هذا الرطب رطبہ یعنی عطا فرما از این
رطبها اینجا یکی از آن رطبها را شفقت فرمودند من گرفته خوردم رطب دیگر طلب کردم عطا فرمودند من گرفته
و خوردم و همچنین پوسته رطبی بعد از رطب تاهشت دانه پس رطبی دیگر طلب کردم فرمود حبک بس است تو را پس
خواب سدر شدم و چه بسیار خوشحال و سرور شدم با آن خواب خود پس چون صبح شد داخل گردیدم راقای خود حضرت
صادق علیه السلام که این خواب را بر آن حضرت نقل کنم ناگاه دیدم که طبعی در نزد آن حضرت بود که سرش بر روی آن بود که گویا
همان طبق است که نزد رسول خدا را در خواب دیده بودم پس در مجلس شریف او قرار گرفتم آن حضرت طمعت شد بسو
من و سرپوش از طبق برداشت دیدم رطب تازه است بدون آنکه خوابم را نقل کنم یا مولای ناولنی رطبہ حضرت
دادند که فرستم خوردم گفتم کی دیگر عطا فرماید دادند رطب بعد از رطب تاهشت دانه نم را خواش کردم فرمود حبک یا ابی
فلوزاک جلدی نزد تک بس است تو را اگر خدتم زیاد تر داده بودم هر آینه منهدم میدادم گفتم سبحان الله من آخرک بر و یا
یا سیدی کی خبر داد تو را خواب من ای قای من حضرت فرمود و الله لا یخفی علینا شیء من افعالکم سمعنا که مخفی نمی ماند
بر ما البته چیز از افعال شما پنهان که خداوند عز و جل میفرماید قل اعلموا قسیری الله علمکم و رسولہ و المؤمنون یعنی زود
باشد که ببیند عمل شما را خدا و رسول و همچنین بزرگواران کامل در ایمان ببینند عمل شما را و از احادیث مستفیضه میرسد
که این مؤمنان اهل عصمت اند که بر عمل مردم مطلع اند و بر خواب ایشان مطلع اند بلکه در دل ایشان آنچه میکنند
مطلع اند و نیز از او شده که شخصی از مردم حلقه خدمت آن حضرت آمد و مبلغ ده هزار درهم نزد آن حضرت گذاشت
و گفت من روانه حج میشوم و توقع دارم که این مبلغ را تا آمدن از برای من خانه بخرد و روانه شد چون برگشت خدمت
امام آمد و از خریدن خانه پرسید حضرت فرمود که از برای تو خانه خریده ام که یک حد آن بخانه رسول الله است
و یک حد آن بخانه امیر المؤمنین است و یک حد آن بخانه امام حسن و یک حد آن بخانه امام حسین علی و در این کاغذ حدود
نوشته ام و هر گز او را اگر راضی هستی بستان و الا هر خانه که در این شهر پسندی از برای تو خریداری کنم چون آن مرد سعادت
مند این کلام را شنید بسیار خوشحال گردید گفت من باین سودا راضیم و آن سند را گرفت پس آن حضرت آن مبلغ را
بفقرای اولاد امام حسن و امام حسین قسمت نمود آن مرد روانه منزل خود شد چون بخانه خود رسید بیمار شد و اهل عیال
خود را جمع نموده ایشان را قسم داد که این کاغذ را به او در قبر نهند و ایشان را وصیت او عمل کردند چون صبح شد
که همان کاغذ نوشته بر روی قبر او است و بر پشت کاغذ نوشته شده و فی لی الله جعفر الصادق علیه السلام بخانه

در مجلس چهارم

در مجلس چهارم

در مجلس چهارم

قسم که امام جعفر صادق علیه السلام هر چه فرموده بود وفا کرد و آن خانه را بن دادند و انصافا واروده که حماد بن عیسی از حضرت
 التماس نمود که دعا کنید که حق تمام خانه خوب و زن خوب و اولاد خوب گرامت فرماید و توفیق دهد مرا که هر سال
 حج گذارم و مال بسیار روزی کن گذارن حضرت دست مبارک بدعا برداشت و گفت خداوند هر چه شما و آرزو
 کرد و بوی عطا فرما مردی که در آنوقت حاضر بود گفت در بصره خدمت حماد رسیدم مگر گفت آن دعا را خواطر
 ر می کشم آری گفت بیا و خانه مرا بین که از این خانه بهتر در این شهر نیست و زنی که بزرگترین نان این شهر است
 و نصیب نصیب من شده و اولاد شایسته روزیم گشته که هر کس ایشان را می بیند عزیز و محترم میدارد و مال بسیار
 رسانیده ام و چهل شست مرتبه حج کرده ام و بعد از آن دو حج دیگر کرد و در حج آخرین در حجه بر حمت الهی واصل شد
 و از پنجاه غورسی نمودن حضرت موسی بن جعفر است اذن دادند علی بن یقطين را که وزارت هرون الرشید کند
 از برای دفع ظلم از ضعفاء شیعه خود و او هم در خانه الظالم کار سازی شیعیان بسیار نمود و حضرت نیز بفرما و او رسید
 در هر روز که در میان ملک نشازان که بان در طه گرفتار شو و بفرما و او میرسد که چنین چنان کن از آنجمله برویت صاحب است
 اینجک وقتی کن حضرت نامه بنامید بر او نوشت که بعد از نامه رسیدن به تو باید بطریقه اهل سنت و ضوابطی از او را ازین منفی
 تعجب تمامی حاصل شد لکن چون از مثال فرمان امام مفترض الطاعة امتناع نمیکرد و مست نمود و مدتی بهمان کیفیت و ضوابط
 تا آنکه بعضی از اهل حسد و از نزد هرون الرشید سعایت و جعلی نمودند که او شیعی مذموم است پس آن ملعون در مقام اتمین
 حال او شده روزی او را تنها در خانه از خانهای دارالاماره بعضی از اشتغال دیوانی مشغول ساخت و چون وقت نماز
 رسید در بعضی از روزها که باندو ان انخانه شرف بود انلعین کین کرد و در مقام تحسین حال وضوی او شد و چون وضو
 او را بر وجهی که از جانب امام مامور شده بود کیفیت وضوی اهل سنت دید از آن بد حکمانی نادم گردید پس باو گفت مرحبا
 بتو ای علی بن یقطين و از او معذرت طلبید و محض آنکه این مقدمه گذشت حضرت نامه دیگر در همان لحظه باو نوشت که حال
 بطریقه اهل سنت و ضوابط از تحقیق که بر طرف شد آنچه بر تو از ان میترسیدم و السلام و همچنین مرتبه دیگر شخصی سعایت
 و جعلی نمود علی بن یقطين را نزد هرون الرشید در خصوص مندی که از ویاء که مطهر بطلاباف بود و پادشاه روم را
 از برای هرون الرشید بدهد فرستاده بود و او را هرون بدو بخشیده بود آن شخص گفت که علی بن یقطين از در میان
 به نزد موسی بن جعفر فرستاده است و علی از این سعایت بداشت چون بجا نه مرحبت کرد و دید که همان مندی را با او
 که منوکل در آن تر بود و خادش بدست او داد و گفت این را شخصی احوال او رو و گفت بدو علی بن یقطين چون نامه کشود
 و دید که حضرت امام موسی نوشته است ای حال وقت احتیاج تو است بان مندی و به نزد تو فرستادم میگوید که در
 اینجا خادم هرون الرشید بی اذن داخل خانه من شد و گفت هرون تو را میخواهد چون به نزد او رفتم و مرادید پرسید
 که چه کردی آن مندی را القمه در خانه موجود است گفت همین ساعت نزد من حاضر کن خادم خود را فرستادم و او را
 آورد و آن که سعایت من نموده بود و پیر غم بود و سیاه شد و دروغ گو هرون امر کرد که پنجاه هزار درهم من دادند
 من آن را بفرما باندیل بر داشته بخانه بر کشم و حدیثی واروده که یکی از صحاب امام جعفر صادق علیه السلام است آن

حضرت
 موسی بن جعفر
 بن موسی بن جعفر
 بن موسی بن جعفر
 بن موسی بن جعفر

حضرت رسید و وقتی که حضرت امام موسی ۴ در کهنه بود و روی او مانند شب چارده می شد آن شخص خوش آمد
 اذن از معصوم خواست که آن حضرت را ببوسد و اذن دادند و آنکه صورت او نزدیک روی مبارک آن حضرت رسید
 حضرت در گوش او فرمودند که حق تعالی دختر را به برادر تو داده است و نام بدترین زن از این به او گذارده اند که حق تعالی آن نام را دو
 نمیدارد و اصل او از تولد او خبر نداشت چون تحقیق نمود به او گفتند که دیشب خدا از برای برادرت دختری عطا فرمود و رسیدیم
 که نام او را چه گذارده اند گفتند جده و از آنجمله غرر سی حضرت علی بن موسی الرضا است ۴ منقول است از صفوی مخفی
 و زردان مردی در راه گرفتند و دمان او را بر زبرف کردند و دمان و زبان او فاسد شد که یک که حضرت امام رضا ۴ را
 بخواب دیدم بمن گفت که زهره وجود ملک بکیر و خوب و تا به مرتبه بدمانت کن تا نیت یابی و زبانست چاق شود و چون
 بیدار شدم باین خواب اعتنا نکردم و بعد از چندگاه شنیدم که حضرت امام رضا ۴ بخراسان میرود خود را با حضرت رسانیدم
 و حال خود را عرض کردم فرمودند وای بر تو بهمانست که مادر خواب به تو گفتیم زهره وجود ملک آن مرد رفت و استعمال کرد
 و عاقبت یافت و از شده از علی بن احمد الوشاء الکوفی که گفت مسائل بسیاری داشتم و آنها را در طوماری نوشتم که چون
 حضرت امام رضا رسیدم آن طومار را بآن حضرت دادم که جوابهای آنرا حضرت بران به نویسد و وقتی در دولت سر
 آنحضرت رسیدم دیدم که جمعیت عظیمی سرگردانند و حضرت در خانه است و انتظار او را میبرند و من از بسیاری زادم
 مردم بخاسته آن حضرت نتوانستم برسم در اینجا نشستم تا گاه غلامی پرده را برداشت و صدای مرا که ای علی بن احمد بکیر جواب مسائل
 خود را چون نظر کردم در آن دیدم که مجموع آنچه من خواستم که بر پرسم همه را با جوابهای آنها در آن نوشته اند و شخص گوید که
 آن حضرت شلی را در مشهد مقدس باذن خدا شفا داد و آن مرد شل در بده کرمان در همسایگی این حقیر بود که هزار مرتبه بن
 و خاص و عام آن بلد شلی را دیده بودیم و شفا یافتن او در حرم آنحضرت نیز چشم خود دیدم و از آنجمله غرر سی نمودن حضرت
 صاحب الزمان ۴ اهل بحرین را چنانکه علامه مجلسی ۴ و دیگران در بحار و غیره روایت کرده اند که در اعصار سابقه بلده بحرین
 والی داشت که ناصبی بود دشمن اهل بیت و دشمن شیعیان بود و زیر دشت خبیث تر و حلیه میکرد و در لاک نمودن اهل
 بحرین و اخراج آنها به حلیه تا آنکه بعضی از آیام داخل شد بروی و اناری داد و او که بر او سخط جلی نوشته بود که لا اله الا الله
 محمد رسول الله او بکبر و عزم و عثمان و علی ۴ خلفاء رسول الله و معلوم میشد که این از صنعت بشر نیست و الی تحت میگرد گفت
 مده اینه بنیه و تحفه قویه علی ابطال مذہب الرضیه این دلیل واضح و بران نیست قاطع بر باطل بودن مذہب شیعیان پس
 طلبید علماء و فاضل انصار و نجباء اهل بحرین را و آن انار را بایشان نمود و ایشان را مختبر کرد میان یکی از آن امری که اگر خبر میدادند
 خوار و زار مانند سایر کفار یا کشته شوند مردان ایشان و زنان و الا و ایشان و لغبت گرفته شوند اموال ایشان یا بکشند
 جواب این انار را پس متحیر ماندند و در امر خود نتوانستند که جوابی در برابر آورند و متغیر شدند و بیای ایشان و بلرزه برآمدند
 ایشان پس بزرگان ایشان گفتند آنها امیر سه روز ما را مهلت بده اگر جواب شافی نیاوردیم پس در محاکم کن هر چه میخواهی
 پس بیرون آمدند خائف و متحیر و حیران و با اضطراب پس در مجلسی جمع شدند و اختیار کردند از صلحاء بحرین ده نفر را پس
 برگزیدند از آن ده نفر ده نفر که در شب هر یکی از آن در شبی بصره روند و عبادت خدا کنند و استغاثه با امام زمان

نحوه حضرت امام رضا ۴

چهاردهم

عبدالمجید فیروز

و حجت خدا یعنی صاحب الزمان نماید شاید ایشان را از این بزرگوار خد فرجی دهد پس در شب اول یکی از آنها رفت
و تا صبح عبادت با خضوع و خشوع و گریه کرد و خدا را بخواند و استغاثه با امام کرد و ندید چیزی و شب دوم نیز کمی رفت
مانند رفیق سابق چیزی نشد پس فلق و اضطراب اهل بحرین زیاده شد و در شب سیم مردی به نام زکریا صلی که از امام محمد
عیدی میگفتند با پای برهنه و سر برهنه رفت بصحرای شبی بود بسیار تاریک پس خدا را خواند و گریه بسیاری کرد و توسل شد
سجد در خلایق آن مؤمن و بر طرف شدن آن بلاء از ایشان و استغاثه بحضرت صاحب الزمان آن شب بسیار که ای مولای من
احمال بفریاد ما نرسد شیعیان تو بقتل میرسیم و دین حق از میان میرود ای قایم اگر تو اکنون بفریاد ما نرسد
میرسد ای قایم فدی تو کردیم در باب شیعیان خود را که ما در مانده ایم و بغیر از جناب تو حل این مشکل ما نمی کند و اگر هنوز
ما نرسد پس ما چه خاک بر سرسیم و رو بگردانند آنها پس چون آخر شب شد ناگاه مردی او را خطاب کرد که ای محمد بن
عسای مالک اراک علی بن ابراهیم که دلت را از حجت الی بن ابی طالب سحر صحت تو را بر نیالت می منم و از برای چه مرد این میان
آمده گفت و عینی فانی قد خرجت الامر و خطب جیم لا ذکره ولا تشکوه الا لامامی و اگذارم که از برای امر بسیار بزرگی می
آمده ام و ذکر نمی کنم از امر از برای امام خود گفت یا محمد بن عسای اما صاحب الامر فا ذکر حاجتک گفتم اگر تو هاست
که من بخواهم خود میدانی که من چه حاجت دارم و احتیاج نیست که از شرح کنم و اگر تو آن نیستی پس بخواهی
و بروایتی دیگر که از یکی از علماء اعلام مسموع شد آنست که آن حضرت به او فرمود که آیا این خوب است که کسی مثل من باشد
داشته باشد همت که روزه بخواند و جهاد اهل بیت روزه خواند و حق چنین است اگر کسی کاد بکوی او گذارده باشند و او
در آن حال بگوید یا صاحب الزمان او را گشتی یا صاحب الزمان اعشش فی الفور آن حضرت او را فریاد میبرد و با جمله حضرت
فرمودی محمد بن عسای این تلبیس را وزیر ملعون کرده است اخذ در قالبی در اندرون آن قالب این کلمات را بنفش آورد
و در پشت اناری در خانه او ست گرفته و آن انار پوسته بزرگ شده و در آن قالب فرو رفته و این کلمات در او تن
بسته است پس چون فریاد بر وی به نزد والی بگو جواب آورده ام و لکن من بگویم مگر در خانه وزیر و چون بخانه آن شری
داخل شد دید نظر کن بطرف راست خود بالا خانه است بگوید والی که جواب تو را نمی گویم مگر در این بالا خانه وزیر
استماع خواهد کرد و تو مبالغه کن در این باب و راضی شو مگر به بالا رفتن بسوی آن پس چون وزیر بالا رود و مگذار که تنها پیش آن
داخل شود و چون داخل بالا خانه شدی سوراخی می بینی که در آن کیه سفید است پس جستن کن و آن کیه را بگیر پس آن
قالب در آنجا خواهی دید و ایضا محمد بن عسای بوالی بگوید که از برای این انار غریب دیگر هست و آن این است که این انار
چونکه کوکب علمیه در آن تصرف نموده اند و مغز آن چیزی نیست غیر از دود سیاهی و اگر میخواهی صحت این را
امر کن وزیر را که این را بشکند چون وزیر آن را شکند دود سیاهی بلند شود و ریش و روی او را سیاه خواهد کرد پس محمد
عسای از شنیدن این خبر بسیار خوشحال شد و برگشت بسوی اهل خود به بشارت و سرور پس چو صبح شد رفتند نزد
والی و محمد بن عسای همه آنچه امام عالم مقام علیه السلام امر کرده بود بعمل آورد و ظاهر شد هر چه امام خبر داده بود پس و
گفت کی خبر دادی و تو را باین گفت امام زمان ما و حجت خدا بر ما گفت کیت امام شما گفت امام ما بود و پیغمبر ما

بلافاصله حضرت امیرالمؤمنین است و از او امام حسن و بعد از آن امام حسین است همچنین ترقیب تا امام دوازدهم حضرت
 صاحب الامر علیه السلام است و الی گفت دست خود را دراز کن و اما شهدان لاله الله و شهدان محمد رسول الله
 و آن خلیفه بعد بلا فصل امیرالمؤمنین ع پس قرار کرد و بائمه معصومین ع تا آخر و نیکو شد ایمان او و امر کرد بقتل وزیر
 اسکنه المدنی السعیر و معذرت خواست نزد اهل بکرم و گرامی داشت ایشان را و حسان بسیار نسبت ایشان بجل
 آورد و این قصه نزد اهل بکرم شهرت و قبر محمد بن عتبی نزد ایشان معروفست که مردم به زیارت او میروند و از یکی از
 علماء مضمون این حکایت سمع شد که روزی کودکی را آوردند نزد شیخ حبیل سعید یعنی شیخ مفید را که نام او عبدالحق
 شیخ تحت گردن ازین نام و از وجه سبیه و پسند گفتند این کودک و فتنه در رحم بود مادرش مرد و لفتوای شما پیدا
 مادرش را شکافتم و این کودک را برپا آوردم چون حیوة او لفتوای شما باقی مانده لهذا او را عبدالحق نام کردیم و عجب تر آنکه
 در آن روز فرمود که میت را بجنبین دفن کنید و چون بدین خانه شما رسیدیم جوانی خوش روی خوش بوئی از عقبش گفت که
 چپ ازین را شکافتم و جنبین را برون آوردم پس پلوی او را بدو زد که فتوای شیخ مفید است و ما خیال کردیم که آن یکی از شما
 شماست و بقول عمل کردیم شیخ مفید را بجز آنکه این کلام را شنید حال و متغیر شد که این جمعیت بر سر آمده و ما به این
 متباد شده ایم که گاهی چنین خطائی می کنیم در فتوی و گاهی کسی سب و نسیان میکنیم در مرافعه و چنین حکم غیر ما انزال سد جبار
 میشود پس فیت در خانه خود و محوم و منعم نشست و در بروی خود بست و دیگر بیرون نیامد تا آنکه شبی بول پرسم و
 نشسته بود که این کار را چگونه خواهد و تکلیف چیست در خواب دید که با تخی آواز داد که یا مفید یا مفید قل ما ترید و علنا گفت
 یعنی شیخ شیخ تو میپرسی بگو ما خود را درست میکنیم یافت که آن با تفت حضرت صاحب الامر است که بفریاد
 او رسیده و او را از آن حکم غیر ما انزال سد سخت بخشیده بسیار خوشحال شد و بعد از آن بیرون آمد و باز بجایگاه و مرتفع
 مسلمانان مشغول گردید و رحمه الله و از آنجمله غوررسی نمودن ایشان است شیعیان خود را در وقت ترع و در قزو
 بر رخ بدانکه از روایت مسیح بن عبد الملک در اینجا ایراد میشود و آن این است مسیح گفت که حضرت صادق
 بمن فرمود که تو از اهل عراقی و وطن تو بکر لای معتلا نزدیک است اما تا قی قمره قمر زوه آیا به زیادت قبر امام حسین
 گفتسم فدای تو شوم مرد شهیدم از اهل بصره نه نزد ما جماعتی هستند که تابع خلیفه اند و دشمنان بسیار داریم از
 ناصبی و غیر ناصبی و از ایشان ضرر را بیا میرسد آنحضرت فرمود افما تذکر ما صنع به و تبکی علیه آیا بخاطر می اور
 آنچه به آن مظلوم شهید غریب کردند گفتیم بی فدای تو شوم نسزد که خزع می کنی برای مصیبت آنحضرت گفتیم بی
 بخدا قسم که خزع و ناله و گریه میکنیم تا آنکه اهل من اثرانده در من می یابند و استناعت میکنم از خوردن طعام تا از حال
 من اثر مصیبت ظاهر میشود حضرت فرمود یا سمع رحم الله و محبت خدا رحمت کند مصیبت و گریه تو را بدو
 تو شمرده میشوی از آنها که خزع می کنند از برای ما و شادی شوند از برای شادی ما و اندوه ناک می شوند از برای
 اندوه ما زود باشد که بینی در وقت مرگ خود که پدران من حاضر شوند نزد تو و سفارش کنند ملک موت را
 از برای تو و بشارت ها دهند تو را که دیده تو روشن شود و شاد شوی و ملک موت بر تو مهربان شود و از ما دور بماند

فواید
 شیخ مفید

درین
 مجلس
 در وقت
 قیام

شب

نست یفرزند خود پس حضرت گریست و من گریستم پس فرمود وسیع اندک خدا رحمت خود را شامل حال کریم بخت کرده اند
 پیش از آنکه آب از دیده او بیرون آید چون آب بر روی او جاری شود و اگر قطره از آن بر آتش چشم ریزد هرگز به حرارت
 او نرسد و نشانده کسی که دلش از برای مظلومست نماند و در وقت مرگ چون مار را بزنند شاو شود و گوشت از بدن ایشان نماند
 لذتها اندر بکام ایشان میرساند که نخواهند از آنجا برگردند و گویند که ما را در اینجا بگذارید که ما دیگر چیزی نمیخواهیم و بگو
 خوش آن آب هر ساله راه مشام میرسد پس فرمود وسیع تو از اینها خواهی بود که از آن خوش سیرب میکنی و ندوهره که از برای ما
 گریان کرد و البته شاو شود و منظر کردن بسوی کوثر و همه دوستان از آن آب بیاشامند هر کس بقدر محبتی که با ما دارد و دلش
 از آن آب می یابد و حضرت امیرالمؤمنین عیسی از چوب او چوب در دست و دشمنان ما را از آن آب میرانند مانند شته بیجان
 در میان آنها و از علی سر و عجل خرائی بتمضمون روایت شده که چون بدرم مختصر شد رنگ او متغیر گردید و زبانش بند شد
 و روی او سیاه شد مرتبه که نزدیک رسید که دست از زمین بردارد و در پس بجزرته نشین او را در خواب دیدم
 که در پشت منخرید با روی نورانی و جامهای سفید در بر و کلاه سفید بر سر داشت کفتم یا ایت ما فعل الله بک ای پدر خدا
 با تو حکم گفت ای فرزندان که تو دیدی از سیاه شدن روی من و بند شدن زبان از آنجمله بود که در جوانی شراب میخوردم و بعد
 من در وقت احتضار پیوسته در آن حالت بودم با روی سیاه و زبان گنگ تا مرور گذاردند نگاه دیدم که رسولی آمد
 بیامد و من خطاب کردم دانت و عجل توانی شهدا و اهل متی توانی و عجل که بر فرزند شهید غریب حسین شرمیکوئی و میکوئی و میکوئی
 کفتم ای رسول الله فرمود که چند شعری از اشعار خود بخوان آه و ایلا این دو شعر را خواندم که لا ضحک الله من الدهر
 این ضحک و آل احمد مظلومون قد قهر و فشر و دن نقوعن عقروا هم کلام قد خوا ما لیس لغتقروا یعنی خدا بخنداند و ندان
 روزگار و حال آنکه آل احمد مظلوم و مشهور باشند و ایشان را برانند و از خانهای خود ایشان را جلاء وطن کنند و ستمی چند
 بر سر ایشان آورند که گویا ایشان کنایه کرده اند که هر که مستحق آمرزش نبوده حضرت بسیار گریستند و فرمودند حضرت
 نیکو گفتی پس شفاعت میکنی که درند و جامهای خود را کنند و من داوند و اشاره بسوی جامهای بدن خود کرد و گفت خدای تعالی
 یا بر روی آن حضرت مرا مرزید و تقصیرات مرا عفو نمود و مرا بت عالی میرساند اهل بیت رسانیدای برادران خدا رحمت کند
 شما را و حال احتضار و برزخ را بر شما آسان کند که گریه کنید هر که خواهد زیرا و شاه خلعت بکیر و باید چنین خلعتی را چنین
 پادشاهی چنین وقتی بکیر و خدا رحمت کند یکی از علما را که در مثل این مقام چه نیکو گفته که و انجا من مصیبه ای که آنها عین
 رسول و احم و انما فوا و التول آه عجب دارم از مصیبتی که بگریه در آورند سبب آن چشم غیر خدا را و بوزانند از او جگر فاطمه
 زهر را آه من ابدان المظلم و حقه علی الارض المارته آه از بدنه های پاره پاره که در زمین کربلا افتاده چون ستارهای درخشان
 آه من الرؤس المشتهرة علی رؤس الالاسته آه از سرهای بریده بر نوک نیزه های دشمنان مثل ماه تابان آه من
 الباکیه آه من الاجسام العاریة و الالباب العطشیه و ایل از چشمهای خونبار و زریه رسول خدام و احزان از بدنها
 برهنه دختران بتول عذراء و احسرتا از جگرهای تشنه آب ندیده و محنت از پستانهای شیر دران خشکیده و مصیبت
 از بدنه های رنجور خسته و جمیعنا از دستهای پامای بهم بسته ای عزیزان در مثل این مصیبت خود را از که منع میخوان

عجب
تعب
وقت
صحیح

تعب
وقت
صحیح

سینه

کردید که این جسام علویة سماویة با آنچه در است از ستاره کان و اجرام غفیرة رضیة با آنچه مشتمل از کیا با و
 و سنگها اگر نشوند اندکی از بلاها و محتشای ال محمد ص که هر آینه از یکدگر میباشند از وقتی که زمین اهل خود را بر داشت
 و آسمان بخورشید و ستاره کان کوشش کرده و آن هنگامیکه مقتدر شده است بلیه از باب بلایا و مبتلا شده اند
 عالمیان مصائب و زاریا بخدا قسم که احدی مثل اعیست رسول مبتلا نشده و هیچ چینی مانند آن ندیده چنین
 فرزندان طایفه که حجت جمیع خلایق بود و یاران او که همه آنها اتقیا و نیکوکاران بودند زمین با آن وسعت را بر ایشان
 تنگ کردند پس یکی را از روی ظلم کشند و سرای ایشان را در آفاق مانند ستارگان در شب تار گردانیدند ای برادر
 مستنبد شو و دیده بصیرت بگشا و بین که این است بدنها که با وجود عزت و بزرگی بر روی زمین افتاده و این است سر
 که سر نیزه بلند شده و این است ذریه طاهره از سلاله پیغمبر که باقی مانده اند امیر و بی یاور اسای اهل اند تقدی و
 اساری لاهل البیت بقی بلا فدا و اسیران همد فدا داده میشوند و رها کرده میشوند پس این اعیست رسول باقی می
 بی فدا کاش من فدای ایشان می شدم کاش نفس من عوض نفس ایشان هلاک میکرد دیدم که تو از من لرزیدن فهم تا سفا و کونوا
 من الباکین فهم تمثالا شیعیان باید از روی تاسف و حزن بر ایشان مرتبه بخوانید و توجه و کریم کنید بلکه جان
 و مال خود را صرف ایشان نمایند و محبت و دوستی شما نزد حضرت رسالت ضایع نخواهد شد چنانکه دو نفر از
 مجوسان و کبران هر یک محبتی نسبت به این خاندان کردند ضایع نشد و رسول خدا غوررسی ایشان فرموده و از این
 کفر ایشان را نجات بخشید و با علی درجه اسلام و هدایت و روضات جنان رسانید بجهت آنکه ایشان گریه
 و معامله ایشان کریمانه است پس آدمی هرگز از معامله ایشان معیون نمی شود و حکایت انداز این جوزی که از علی
 اهل سنت است در کتاب خود روایت کرده حکایت یکی از اندک گذشت و دیگر را از ابن ابی عمیر روایت کرده که مرد
 رسول خدا در خواب دید که با فرموده بر وز فلان مجوسی و با دیکوی قد احبت الدعوة به تحقیق و عاستجاب شد
 و آن مرد بعد از آنکه از خواب بیدار شد از اداء رسالت امتناع نمود تا آنکه مجوسی گمان نکند که بجهت طمع این کلام میگردد
 چونکه مجوسی دولت مند بود و این مرد فقیر پس آن مرد مرتبه دیگر خواب دید رسول خدا را مانند شب سابق و باز اداء
 رسالت نکرد و در شب ششم نیز خواب دید چون صبح شد آمد نزد مجوسی و گفت من رسول خدا ام بسوی تو که فرمود
 قد احبت الدعوة به تحقیق و عاستجاب شد مجوسی گفت آیا تو مرا می شناسی گفت بلی گفت من انکار دارم
 دین اسلام را و نبوت محمد را گفت بلی من می شناسم و آن بزرگوار چند مرتبه مرا بسوی تو به پیغام فرستاده باین
 کلمات مجوسی گفت ای محمد ان لا اله الا الله و ان محمد رسول الله و طلبید اهل خود و اصحاب خود را و گفت من سزاوار
 بر فعل است و گریه بودم اکنون بر شتم بخی میسران شوید هر که مسلمان شود آنچه از مال من نزد او است از
 باشد و هر که ایادار پس بد مال مرا و دختر خود که تزویج پس خود نموده بود میان ایشان تفریق کرد پس زمین کرد
 و گفت اندری ما الدعوة آیا میدانی که آن دعا چیست گفت نه و الله من اراده داشتم که اکنون انرا از تو به پرستم
 بد که من وقتی که این دخترم را به پیرم تزویج میکردم و لیتمه دادم مردم را و در همسایگی من جمعی از اشراف بودند

سجده

یعنی از سلسله علیه سادات با شیمه علویه فاطمیه و ایشان فقیر بودند و من ز طعام دادن مردم را که از برای من
 در میان خانه حصیری پس کردند دیدم زنی چند دفعه آمد و چرخ خود را روشن نمود و رفت و باز آمد و باز
 رفت از عقبش رفتم پس شنیدم که دخترکی از ان سادات بمادرش میگفت یا آماه قد انا المجوسی بر بخت طعانه ای ماه
 بوی طعام این کبریا را از ارمیده از برای ما چیزی طلب کن ان زن گفت شرم دارم از دوست شکایت نزد شما
 برم فی الفور از برای ایشان طعام بسیاری و لباسی چند با قدری وجه از برای ایشان فرستادم پس چونکه ایشان
 نظر کردند بسوی من شنیدم که انداخته یک سیر دختران گفت والله ما ناکل حتی ندعو که سجد قسم منخویم تا یک دعائی در
 حق آن مجوسی کنیم دستها بلند کردند و گفتند بروای کبر حشر که اندام مع جدنا رسول الله خدا حشر تو را با جدا
 رسول خدا کند و بعضی از آنها گفتند آمین قلک الدعوه التي احببت و کسی غیر از خدا من نمیدانست این را چون من این
 معجزه را دیدم مسلمان شدم پس ای برادر هرگاه حضرت رسول با کافران باین مهربانی باشد که باندک محبتی بعد از
 انکاد ایشان را پاک نموده باشد متعنا طیس بسوی خود جذب نماید پس با امت مرحومه خود چه گونه خواهد بود و در
 بعضی از کتب اصحاب در ضمن احادیث معراجیه بنظر رسیده که حبیب خدا فرمود که چون معراج رفتم و بمکانی رسیدم
 قوسین او دانی رسیدم و اینجا هر چه از حضرت رب العزت سؤال کردم بظرف محبت جواب شنیدم اما از پرسیدن
 چند سؤال بادم شیمان شدم یکی از آنها این بود که عرض کردم ای پروردگار وای پادشاه کریم بزرگوار حضرت روح الام
 را ششصد هزار سال کرامت فرموده مرا در برابر آن چه چیز عطا فرمودی حق تعالی فرمود که ای حبیب من سجد یکبار بگو
 تو نزد من دوست تر هست از ششصد هزار پیر و یا محمد بهتر تا رموی تو صد هزار جنتی را از او کنم اگر چه چیر مثل پر خور
 میشاید و قاف تا قاف جهان را بگیرد چون تو کیس و شفاعت بر روی دست نمی آید که قاف تا قاف عاصی و کناه کار
 گرفته باشد همه را بخشم و دیگر آنکه سؤال کردم که ای پروردگار عالم و المیتور بنی ادم وای بدید آورنده از کتب عد
 پدر من حضرت ادم را سجود ملائکه کردانیدی مرا در برابر آن چه عطا فرمودی حق تعالی فرمود که ای حبیب من ای
 محمد آن سجده نیز از برای نور تو بود که در پیشانی او ملک در سجده ادم زمین بوس تو نیت کرد که در حسن تو خیری
 دیدم پیش از طور انسانی و دیگر آنکه فرمود و محمد بهشت بر همه پیغمبران طرم هست تا ما دام که تو درائی در بر همه امتان
 عزت تا ما دام که هست تو در اینگاه خطاب الهی رسید که ای حبیب من ای مکان مقدس که تو همایانی و وارو
 بر ما شده از ما خواهشی کن که برای تو بروریم و از ما چه میخواهی و چه خواهش داری و چه میخواهی از ما که برای تو بیا
 گفت الهی منم را میخواهم حق تعالی فرمود که هفتاد هزار به تو بخشیدم و دیگر چه میخواهی گفت منم را میخواهم فرمود که هفتاد
 هزار و دیگر تو بخشیدم و دیگر چه میخواهی گفت منم را میخواهم الهی فرمان آمد ای محمد تا چند امت میخواهی و تا چند است
 میگوئی گفت خداوند خواهد نمود منم و بخشند توئی هر چه هست و هر چه که باشد همه را بمن بخش فرمان
 الهی آمد که یک قسم را تو بخشیدم و دوستم دیگر را موقوف گذاشتم که تا روز قیامت تو بخواهی من بخشم تا هم مرت
 من و هم عزت تو ظاهر شود ای برادر تا مل کن که حضرت رسالت پناه صا برای این امت رو سیاه و در حالی که

مهربانی رو بخند

معراج

سجده

چه قدر غم خواری نموده و تا چه مرتبه در نجات ایشان سعی فرموده و از برای ایشان هرگز شب آرام داشت
 و نه روز و نه در خواب و نه در بیداری سکون و قرار نداشت اگر چه در زمین بوده است یا در آسمان چه در دنیا بود
 چه در آخرت چه در حالت صحت بوده چه در حال مرض حتی آنکه ام سلمه رضی الله عنها روایت کرده که من در وقت حقیقت
 آن سید بزرگوار در گوشه ایستاده بودم و مشاهده میکردم حضرت سخنان چنانچه هست به پروردگار عرض میکردم و چون
 کوشش و آدم شنیدم که میگوید الهی استم را از آتش جهنم نجات ده و حساب قیامت را بر ایشان آسان فرما زهی شفقت
 و رحمت بر کناه کاران است که در آن وقت هیچ پدری در سر فرزند نبوده جان مافدی روح مقدس او باد
 و خدا از قبل با کناه کاران او را جزای خیر داد و حتی آنکه گویند که چون آنحضرت بر از قبر برآمد اول چیزی که از
 جبرئیل پرسید این باشد که ای جبرئیل خدا با اتمام چه کرده است اما در عرض بین که است جفا کار با آن بزرگوار
 چه کرده اند که ای آنحضرت را ساحر گفتند و کاهن شاعر و کاهن انجمن را گفتند و کاهن مجنون و کاهن عیسای
 نورانی آن حضرت را سنگ جفا خندان و اولاده و لب و دندان مبارکش را شکستند و چند مرتبه بدن نازنین او را
 سنگباران کردند و یکبار با بولب لفته آمد و بار دیگر با بولب طعون بار دیگر در جنگ احدای برادر طعن و حکرت بسوزد
 کرد و کین و دولت اندوه بگیرد و ناله کن اما بولب در وقتی که آنحضرت در بازار عکا ظهیر با آواز بلند میفرمود و قول الله
 لا اله الا الله یقوم لا اله الا الله گویند تا رشکار شود با ملعون از عقب او میرفت و میگفت که سخن او را بشنوید
 که دروغ گو و کذاب است و سنگ بروی می انداخت پس آنقدر سنگ بر آنحضرت زد که پاشنه پای مبارکش مجروح
 شد و خون آلوده گردید و اما ابو جهل در مکه معظمه چون شنید که آن حضرت میگوید انا رسول الله الیک طاقت
 آن ملعون طاق شد و سنگی انداخت و پشانی نورانی آنحضرت را شکست خون از آن روان گردید و سایر دشمنین
 چون این را دیدند آن شجره طیبه هدایت را سنگ بسیار زدند و در غرزه احد ابوسفیان و لشکر او آه سنگی بر
 دمان مبارک او زدند که لب او شکافته شد و بعضی از دندانهای مبارک او شکست و سنگی دیگر بر بازو
 شریف او زدند و آن حضرت را بضرر سنگ مجروح کردند اینها نسبت بخود انجمن بود و اما نسبت
 به اهل بیت شیخ ثانی ریسمان بکردن و صلی الله علیه و آله انداخت پهلوی دختر او که خاتون قیامت است شکست
 و محسن او را سقط کردند و باز وی او را مجروح نموده فدک را که پیغمبر با بخشیده بود از آن حضرت غصب کرده
 و بنجانه اوی از آن داخل شدند و امام حسن را بخاری زهر دادند و امام حسین را آواره در صحرائی کربلا سر بریدند و آن
 را با بیچاره و مقتدر به جوار شتران در بیابان گردانیدند از من مصائب الرسول و اولاد البتول و النعم مآل
 شیخنا العارف به اجزاء رسول الله صم غم که جزاء نعمان لکرمی شمار یا این جزای رسول خدا بود و
 اجرت پیغمبری او بود که دادید و آیا جزای نیکی او چنین بدی بود که با او بمسل آوردید مانند جزا دادن
 نعمان ستار رومی را و ستار مردی بود که استاد بناء و قصر بسیار خوبی از برای نعمان ساخت و او بی
 عاقبت ترسید که او چنین قصری نیز از برای دیگری بسازد پس بجای آنکه او را سب و خلعت دهد امر نمودن

مجلس
 چهاردهم

در غرر حسن
 چارده مصوم نشان

در غرر حسن
 چارده مصوم نشان

آن سحاره را از بام قصر برانداختند و گشتند بخیلستان و کارخانه ازل و بنای نای همه اشیا از شری ثقل اول سینه
 باعث ایجاد عالم و آدم آن بزرگوار که مجموع کجالات همه انبیاء و مرسلین عایش کجالات او ذره است نسبت به کل
 عالم از برای این است خانه ایمانی ساخت و بسی رحمت کشیده و در استحکام آن به بر خشت و آن هم توان بی نصاف
 و آن منافقان و عده خلاف در برابر جهان و اهل او را از بام انخانه برانداختند و گشتند و بان گفتاگر ده استخوانها
 ایشان را در شکم کنند و بشیر و نیرایش را پاره پاره کردند و بیل و کلنگها بر گرفتند و در بی خرابی انخانه کذائی برآمدند
 نزدیک شد که خانه ایمان شود خراب از بس شکسته که به ارکان بن رسید قلعه تهنه نقشا هم و غم هم
 علی الدوم با صلا و بجا و اما فریادرسی ایشان در محشر و سیت از آقای هر صالح و متقی حضرت امام محمد
 که چون قیامت برپا شود خداوند عالم جمیع خلائق اولین و آخرین را جمع کند و بایان و پادشاهان را بدارند
 که عرق از ایشان ریزد و نفسهای ایشان تنگ شود و مدتی چنین بمانند پس منادی از جانب رب العزت ندا کند آن
 الاتی کجاست منعم محترم یا که ناخوانده اعلم شد پس بار دیگر ندا کند این الاتی للرحمة کجاست منعم رحمت محمد بن عبد الله
 آن گاه آنحضرت بر تئیزد و در مش جمع مردم روان شود و بیاید تا محض کوثر که طویش از میان آید که موضعی است در حوا
 شام و صنعاء بین و بر سر آن محض با سید پس حضرت امیر المومنین ع بیاید و در پیروی آنحضرت با سید و مردم
 بعضی آب دهند و بعضی را ملائکه برانند و دور کنند پس حضرت به بنید که جمعی از دوستان ما اهل بیت را نیز دور
 کنند سخا های ایشان حضرت بگریه در آید و گوید ایشان شیعیان علی اند پس حق تعالی را فرستد و گوید ای حبیب من
 چه گریه می کنی فرماید چگونه گریه کنم و حال آنکه می بینم جمعی از شیعیان بر آدم علی ابن ابی طالب از محض کوثر منع گشتند
 و بسوی جهنم می برند پس ندا رسد که ای حبیب من ایشان را از جهنم بکشید و از کنان ایشان گذشتم و محض ساختم ایشان را در
 زمرة شما اهل بیت و رخصت محض کوثر و آدم پس حضرت فرمود در آن وقت چه بسیار مرد و زن گریان شوند و جمیع
 دوستان و شیعیان ما را بخشدند و از حضرت امام جعفر صادق ع مروست که در روز قیامت شخصی را بر عرصات محشر
 آوردند که نام او حسنات خالی باشد لهذا راه جهنم را پیش گیر و پس از جانب رب العزت و خطاب بسوی رسد که ای بنده من صبر کن
 که تو را در نزد ما امانتی است پس بفرماید که وری را حاضر کنند که از شعاع آن تمام عرصات محشر روشن کرد و آن بنده
 پیچاره گوید که من چنین درمی نداشتیم و از آن خبر ندادم خطاب الهی در رسد که این در آن دانه اشکی است که در صیبت
 حضرت سید الشهداء از دیده باریده ما آن قطره اشک را ضایع نگذاشتیم و در صدف رحمت خود پرورش داده ایم
 و از برای تو ضبط نموده ایم که امروز که روز حسرت و ندمت و درماندگی تو است بکار تو آید و ما انرا خبر بداریم انرا بپزد
 پیغمبران به بر تاقیت کنند آن بنده انرا نزد آدم صفا دهد و گوید ای پدر تو میان این در را قیامت کن گوید من قیامت انرا
 ندانم به نزد لوح ببر تا او قیامت کند و چون او را به نزد لوح نبی الله آورد و گوید من قیامت انرا ندانم به نزد لوح نبی الله خلیل تا او
 قیامت کند چون بنزد او رود و نشان دهد گوید قیامت انرا و قوف ندارم حواله به خلیل نمائید چنانچه هر یک از پیغمبران
 بدیکری حواله کنند تا آخر بنزد پیغمبر آخر الزمان مه آورد آنحضرت فرماید که باید این علی قیامت کند چون بنزد آن حضرت

سرکش

تسبیح

فرماید این دُرّ فرزندانم حسین خود قیمت گندان بنده آن دُرّ را بخدمت امام حسین عی برده آنحضرت مانند برادر و برادران آن
بنده را در بر گیرد و او را نوازش نماید پس کیسوی میخیزد و در ایشان ساخته بر کف دست نهد و بیای عرش الهی
آید و گوید خداوند اقمیت این دُرّ نیست که صاحبش را بپدر و مادر و بطن بخشی و ایشان را با من قسم نشین کردانی و درشت
در جوار من جای دهی خطاب الهی رسد که ای حسین من این بنده را بپدر و مادرش بتو بخشیدم و در بهشت از رفیقان
و مصاحبان و همسایگان تو گردانیدم خداونک روحی یا حسین و عترت و انت عقیقه قتل و جدای جان
من و اصل من فدای تو باد در حالتی که مرکب تو در صحری گریلا بر منهد و مصاحب میکشت سر مبارک تو را بر نیزه کرده بودند
و میگروانیدند و جنگ عریان طرح علی اثر علیک غیول الظالمین کحول و بدن شریف تو بر منهد بر روی خاک
افتاده بود و اوسان کافران بر روی آن جوانان جولان میکردند بناتک تسبی کالاماء و بطلک ما بین العدا قتل و دختران
تو را مانند کنیزان اسیر کردند و پسر تو علی اکبر را در پیش روی تو کشتند و ارد شد که چون خبر داد حضرت خاتون قیامت را از
شهادت شدن فرزندان حسین ع و از آنچه وارد میشود بر او از مصائب و محنتها خاتون قیامت گریست گریستن شدید
و گریان گریان گفت یا آبت منی کیون ذالک ای پدر بزرگوار کدام زمان این مصیبت واقع میشود فرمود در زمان
که نه من و نه تو و نه پدرش علی و نه برادرش حسن هیچکس نباشیم فاشد بگذا و اوقات یا آبت منی علیه من بترزم باقا
العزاء پس گریه آنحضرت بشیر شد و صلی او بگریه بلند شد و چشم گریان و قلب محزون و غایت غم و غم و نهایت
درد و الم گفت ای پدر بزرگوار هرگاه فرزندانم حسین را می کشند من غم نمی کنم کی بر فرزندانم گریه خواهد کرد و دل کدام شخص
مظلومیت او خواهد سوخت و عوای نور دیده ام را که بر پا خواهد کرد و کاشان مان می بودم تا تفریه او را بر پا میکردم و تفریه
رسول فرمود ای فاطمه در این خصوص غم مخور آن نساء ایاتی میکنی علی نساء اهل متی و رجالهم یکون علی رجال
اهل متی و یحید و ون العزاء بعد جلیل فی کل سنه فاذا کان یوم القیمه فلتشفعن انت للنساء و انا شفیع للرجال و کل
من کنی علی مصاب الحین اخذناه بیده و ادخلناه بحجته خدائیکانی از بهت من بر اکیز اند که زنان ایشان بر زنان اهل
بیت گریه کنند و مردان ایشان بر مردان اهل بیت من گریه کنند و از روز شهادت او تا انقراض عالم چون ماه شهادت
در آسمان پیدا شود و سجده عزاء او کنند و اقداری او را از سر کردند دست بدست پدران کنند و چون روز قیامت
شود و شفاعت زنان ایشان میکنی و من شفاعت مردان ایشان و هر که بر مصیبت حسین گریسته است دست او را
میگیرم و داخل بهشت میکنم و انیم پس فرمود ای فاطمه کل عین بکریه یوم القیمه الا علی و بکت علی الحنین فانتها ضاحکه متی
به تعیم آنچه همه شهادت در روز قیامت گریان است مگر چشمی که بر حسین گریسته که آنها خندند و به نعمتهای بهشت غرق
و خوشحال فاکتر و یا اخوانی رحکم الله و البکاء فی هذا النور و الجلیل حتی تقوز بالثواب الجلیل من الرب الملیل ای
خدا رحمت کن شما را و از شفاعت حضرت رسالت جناب خاتون قیامت شما محروم نگردانید و گریه کنید و خود را
از گریه کنندگان آنحضرت قرار دهید و خود را از گریه معاف ندارید و هر وقت بران حضرت گریه میکنی مانند شعلی یعنی
زنان چه مرده گریه کن آیا حضرت بسید الشهداء نزد تو کمتر از طفل شیر خواره است که چون بمیرد پاکشته شود و برادر

کریز

حسن و جمال
نفا و شجاعت
جود و سخاوت
مهر و مروت

باب الحزن

卷之四

که بسیار میکنی و بی تابی نمائی پوسته چون در حجره میروی صدای کوبی آید و از حجره بیرون می آئی صدای کوبی آید چون
 در دل شب از خواب بیدار می شوی صدای کوبی آید و حال که صد هزار عالم و آدم فدای بکوی آن مقترب درگاه
 خدا باد که لا یخفی نار حتم الا لکاء علی الحسن و حضرت صادق علیه السلام فرمود که چنانچه گریه می کنی بر آنحضرت و میخروش
 بر قافلان آن چون روح متقدس آنحضرت از بدن مظهر شمس مفارقت کرد و چنانچه نعره زد که نزدیک بود که زمین از هم شکافته
 شود و چون بان پدید آمدند زیاده و زیاده علیهما السلام و العذاب الشدید از بدن شمس نجس ایشان بدر رفت
 چنانچه میخروش آمد و اگر حق تعالی امر می کرد و خزینه داران حتم را که از اجلس نمائید هر چه بر روی زمین می بود از جوش و
 خروش او میسوخت و اگر او را رخصت میدادند هر آینه هر چه بر روی زمین فرو می برد و لکن متوکلان حتم
 او را بر بخیر نگاه میدادند و چند مرتبه برخاسته و زیاده و زیاده طاعت مقادمت او را نیاوردند تا آنکه بخیر
 آمد و بال خود را پیش دشت و زبان او را زد که دو ساکن گردانید و اگر چنانچه خدا بر روی زمین می بودند هر آینه زمین را
 سرگون میکرد و در قیامت هیچ بنده محشور نمی کرد و که دیده او گریان نباشد که دیده که بر جدم حسین گریسته باشد که او
 محشور میشود با دیده خندان و بشارت با و میرساند از جانب خداوند عالم و آثار سرور و شادی از روی او ظاهر گردد
 و همه خلایق در رفس و بیم اند و که به کنندگان بر حسین امین اند و همه خلایق را بمقام حساب میرند و که به کنندگان آن
 حضرت در زیر عرش خداوند رحمان نشسته اند در خدمت آنحضرت و از حجاب و ارستند و میترسند و ملائکه
 نزد ایشان می آیند و ایشان را تکلیف دخول بهشت نمایند ایشان ابامی کنند و میگویند محالست و صحبت امام
 حسین را به بهشت نمیفرستیم و لقای آن حضرت ما را خوشتر است از بهشت و حورالعین و غلمان برای ایشان
 پیغام میفرستند که ما را شوق ملاقات شما بنهایت رسیده است و ایشان بسبب شوقی که از محالست آنحضرت
 دارند سر بالا نمی کنند که پیغام ایشان را بشنوند و دشمنان اهل بیت را می بینند که بار و بهای سیاه ایشان را بسوی
 آتش می کشند ایشان نیز منازل نیکوکاران و مؤمنین را می بینند می گویند ما لئامن شافعیین و لا صدوقییم نیست
 از برای ما هر روز شفاعت کننده و نه دست و نه یاری که ما را ازین شدت و آزاری که داریم نجات دهد باز
 ملائکه از جانب زنان ایشان از پیغام آوردن ایشان در جواب گویند که خوبه پس آمدن شما نزد شما چون جواب
 پیغام حوریان و غلمان به ایشان میرسد و میگویند که ایشان در خدمت حضرت امام حسین و در زیر عرش نشسته اند
 شوق آنها ملاقات ایشان زیاده میگرد و پس هم نشینان آنحضرت میگویند الحمد لله الذی ذمب عنا اکثر من حمد خط
 و ندیر که فرغ اکبر و احوال این روز محشر را ز ما برداشت و ما را نجات داد و از آنچه میترسیدیم پس بان و شران از بهشت
 با محملهای بسیار از برای ایشان میاورند ایشان مسرور میشوند و مشغول حمد الهی و صلوات بر حضرت رسالت
 باشند تا داخل بهشت شوند و در منزلتهای خود قرار گیرند الحمد لله الذی هدانا لهذا و ان كنا لنهتدی لولا ان هدانا الله لقد جئت
 رسل ربنا بالحق و سلم الله علی سید الاولین و الاخرین و علی اهل بیت الطاهرین و علی شیعه و شعا و من لا
 ینبایه و المکرمین و البکرین و المقربین و العلما و الصالحین و الصالحین خاتمه در اخلاق و فضایل الحسن علیه السلام

خاتمه در اخلاق و فضایل الحسن علیه السلام

خاتمه در اخلاق و فضایل الحسن علیه السلام

اللهم جعل عاقبة امرا خيرا وخاتمة امورا حسنا بحق النبي المومنين والوصي والمنين بحسن عا اما بعد فقد قال الله تعالى في محكم كتاب المال والنون زينة الحياة الدنيا والباقيات الصالحات خير عند ربك ثوابا وخير مرورا وحق سبحانه وتعالى مهين ما يدور كل امر مجيد خود که مال و سپهران زینت چندی روزه زندگی دنیا است و اعمال حسنه که ابد الابد باقیست و همانند بهتر است نزد پروردگار تو از مال و سپهران بجهت نفع و از جهت بازگشت بان بدانی برادر که باقیات الصالحات بر سه نوع است اول عبادات و هر یک از عبادات نزد حق تعالی قیمت بسیار و نفع بیشمار دارد و دوم اخلاق و انما عبادات بهتر است ششم عارف بودن و علم و معرفت و اعتقاد صحیح داشتن و انما از اخلاق بهترند و همه این سه تا از باقیات الصالحات اند که نفع آنها به آدمی بعد از مرگ در برزخ و در محشر و در بهشت باو میرسد قال الله تعالی و اما ثقلیت موازینهم فهو فی عیشة راضیة بدانکه در احادیث چند چیز را معصوم شرفی یا مزید اختصاصی یا آگاه نمودن راوی یا شنیدن این مخصوصه نام برده اند و گفته اند که این چند چیز همسایه حق میشود و مومن را بعد از فوت او باقیات الصالحات بر آن گذارده اند و از جمله آنها یکی فرزندان صالحی از او بماند که از برای او استغفار کند و دیگر قرانی نویسد یا نویساند و دیگر آنکه در خشت نشاند و دیگر آنکه صدقه جاریه از قبیل مسجد یا مدرسه یا رباط یا آب انبار یا مل و مانند آنها عمل نماید و دیگر آنکه طریقه از اعمال خیر و اخلاق پیش گرفته چون مردمان از او بپسند یا بشنوند یا در میگرددند از او عمل می کنند مثل آن و دیگر نماز پنج وقت است و دیگر سیزده رکعت نماز نافله شب است و دیگر گفتن کلمات طیبه سبحان الله و الله و لا اله الا الله و الله اکبر است و دیگر محبت الهیت پیغمبر است و عارف بودن بحق ایشان و آن از همه بهتر است چنانکه احادیث و اخبار در این خصوص از شیعه و سنی متواتر است از آن جمله منقولست از حضرت صادق علیه السلام که آن حضرت فرمودند بحسین بن عبد الرحمن لا تستغفره موتنا فانها من الباقيات الصالحات و از آنکه در کتاب محاسن بسند صحیح از آن حضرت روایت کرده که چون مومن بمیرد با او داخل میشود و در قبرش شش صورت که یکی از آنها خوش روتر و خوشبوتر و پاکیزه تر است از باقی پس یکی در جانب راست می ایستد و یکی در جانب چپ و یکی در پیش رو و یکی از عقب سر و یکی در پائین پا و آنکه خوشتر و تر است در بالای سر و آنکه در عذاب است در جهت که می آید آن صورت از آنجا که مانع میشود و آنکه از همه خوش صورت تر است در بالای سر است بسیار صورتها میگویند من انتم جزا که الله خیر من جانبی شما کیستید خدا شما را جزای خیر دهد از جانب من صاحب جانب راست گوید من نمازم صاحب جانب چپ گوید من زکاتم و آنکه در پیش روست گوید من روزه ام و آنکه از عقب سر است گوید که من حج و عمره ام و آنکه در پائین است گوید من برادران مومنم پس آنها را گویند تو کیستی که همه خوشتر و خوشبوتر و بهتر منی و ولایت ال محمد برایت دیگر که ولایت آل محمد هم میگوید به نماز و زکوة و حج و عمره که هر نقصی که در شما باشد بمن است که تمام کنم و از آنجمله تعبیری که از مشهور علمای اهل سنت است و صاحب کشف و غرر از جبرسن بن عبد الله روایت کرده اند که رسول خدا فرمود که هر که بر محبت آل محمد بمیرد و توبه کرده مرده است و هر که بر محبت آل محمد بمیرد مرده است و هر که بر محبت آل محمد بمیرد با ایمان کامل مرده است هر که

در این باب از فضایل

در این باب از فضایل

در این باب از فضایل

بر محبت آل محمد بشارت دهند و از ملک الموت و منکر و نیکر بهشت و مرگ بر محبت آل محمد بشارت دهند و از قبرش بسوی بهشت دو در
 بکشایند و هر که محبت آل محمد و حق تعالی را با محبت زیارت قبر او فرستد و هر که بر محبت آل محمد و بر سنت و عادت
 مرده است و هر که بر دشمنی آل محمد و چون روز قیامت شود و در میان دو دیده اش نوشته باشد که نا امید است از رحمت
 خدا و هر که بر دشمنی آل محمد و کافر مرده است و هر که بر بغض آل محمد و بسوی بهشت نشنود و بالجمله احادیث در این خصوص بسیار
 بدانکه از جمله آل محمد بلکه بهترین آل محمد و فاضل ترین آل محمد ثانی علیه السلام و کوشور عرش خدا و قره لعین مصطفی حضرت امام
 حسن مجتبی است آن حضرت سید اول از دو سید جوانان بهشت است و کوشور عرش خداست از کتاب و ما
 از نوران بزرگواری برگزیده اله خلق شده است و شمس فرشتا عی انداز نور انجالب و آن حضرت مرداریدی است که چون
 آن صلی و فاطمه اند و لول و در آیه کریمه یخرج منها اللؤلؤ و المرجان در تاول اشارت بآن حضرت است همچنانکه مرغان
 اشاره بان حضرت است امام حسین باشد و فضیلت حضرت امام حسن همین بس است که او نور چشم پیغمبر و سرور شیخ
 امیر المؤمنین حیدر و میوه دل زهری از بهر است و خود آنحضرت معصوم طیب و طاهر است و بر جمیع ذرات وجود مولی و
 اقا و سرور است قال بعض المحققین السکرم کل کمرته توکل اذا ما قبل جدم الرسول کفاکم عن مدح الخلق طرا اذا ما قبل اکمل البشر
 و قال الاخر کفاه علوانی البرته انه لا حله الا بطر البتول سبل از برای علو و بزرگی مرتبه او همین است که بنیره مصطفی و فرزنده فاطمه
 زهر است و ماکل جده فی الرجال محمد و لاکل اثم فی النساء بتوکل هر جدی محمد مصطفی غنیوند بود و هر مادری فاطمه زهر غنیوند
 و دیگر آنکه حضرت امام حسین بان خوبی که وصفش را شنیده حضرت امام حسن بسیار از آن بهتر است چنانکه امام رضا
 با توقفت فرمود که الحسن خیر من حسین و حضرت سید الشاهین فرمود در آن شعر خود اشاره لا عزوان قتل الحسین و
 قد کان خیرا من حسین و عظمی اگر چه لفظ شیخ احتمال حضرت امام حسن و حضرت امیر المؤمنین هر دو میرود و خود
 سید الشهداء عا نیز در آن اشاره فرموده قتل قدما علیا و ابنه حسن الخیر کرم الطرفین و من ازین علی را کشتند و
 امام حسن که با و ازین بهتر بود و در اسم کشتند و شیخ عارف میفرمود که اگر حضرت امام حسن را در کف کنند حضرت
 امام حسین را با کل عالم در کف دیگر بر آینه حضرت امام حسن بر همه راجع باشد و زیاده ای کند و بدانکه صورت مبارک
 او مانند ماه شب چهارده بود و چنان شباهتی به پیغمبر داشت که شیخ اول با آن عدوت گاهی از منی خود
 می آمد و آنحضرت را در وقتی که کودکی بودی دید که در میان کودکان است پیش می آمد و او را در بغل می گرفت و می گفت
 بابی من شبیه بالنبی لعلی پدرم فدای او بود که شباهتش به پیغمبر است تا بعلی عم خدا جان ما را فدای روی او و موی او
 و بوی او بگرداند و عشق آن حضرت را در دلها می با بیشتر بگرداند و در زیارت جامعیه که است که سعد و القدر من والام
 و ملک من عادکم یعنی سعادت منند و نیک محبت است قسم خدا که شما را دوست دارد و و ملاک و بد نیت
 سبکه شما را دشمن دارد و اسم مبارک او حسن است و ذالش حسن است و خلقش حسن است و پوشش حسن است و
 پوشش حسن است و روش حسن است و اعمالش حسن است و هر چیز او حسن است بلکه هر کس و هر چیز حسنی که دارند
 در ظاهر و باطن در جمیع عالم همه آنها از حسن است و در تورات نام مبارک او شری است و در انجیل اسی و در کتاب

فضیلت
 امام حسین

کبران نیک را می و دارد شده که کسی پیش از حسن و حسین باین دو نام شریف مستثنی نگردیده بود و این از معجزات ایشان است چنانکه با اسم محمد و علی مستثنی نشده بود و حق تعالی در قصه یحیی میفرماید که ما پیش از یحیی او هم نامی ندادیم و بودیم و آنحضرت بعد از رسول خدا و علی مرتضی سید کائنات است و بهترین جمیع موجودات و مخلوقات است و در روز الست بر همه کس پیش گرفته با قرار بود انیت خداوند این همه شرافتها را از انجا آورد و کسی نیست در عالم ملکوت و لاهوت و جبروت و غیوب و شهود و زوره تا زره که بتواند با حضرت برسد حتی سید الشهداء بان خوبی اگر اید الابدین و دهر الدامین در عبادت و بندگی و در شهادت و زمیندگی سیرالی ته کند بان حضرت نمیرسد جای از دیگران وارد شده که در مجلسی که امام حسن علیه السلام حاضر بود امام حسین از برای تعظیم او سخن نمی گفت و چنانچه آن حضرت در این معنی بر همه پیش است و هیچکس به آن حضرت نمیتواند برسد از اهل عصمت و انبیا و اولیا و جای آنکه دیگران پس در جمیع چیزها از علوم و معارف و اخلاق و علم و عبادت و سخاوت و شجاعت و مروت و کلام و فصاحت نیز پیش است و در این اشیا احدی نمیتواند که با او برسد و اگر چه بعضی از آنها از جانب خدا مامورند که آنها را کما هو حق اظهار فرمایند بل عباد کرمون لا یستقونہ بالقول و هم بامر یعلمون مثل شجاعت مثلاً که حکمت الهیه مقتضی نبود که در آن وقت از اظهار نماید و لکن آن صفت در آن جناب کمون داشت که اگر مامور بان میشد میدیدی که چه میکرد و چه شجاعتها ی نمایان از آن حضرت بروز میکرد و دماغ شیخ چهارم سخاک میالید و هرگز بان شقی صلح نمیکرد و اگر چه در روز جمل و کربلا ظاهر کرد که متحذ حقیقه رفت که نیزه بر شتر عایشه بزند که بخت و آن حضرت نیزه را از دست او گرفت و بکشت تا نیزه بر شتر عایشه زد و دولت از اسر نکون کرد و چند حدیث در فضایل آنحضرت تیمار و تبرکاً بعضی دوستان شیعیان آورده اند و اگر چه بمصدق آیه کریمه و لو ان ما فی الارض من شجرة اقلام و البحر میده من بعد سبعه البحر ما نفدت کلمات الله اگر درخت با قلم شود و دریا با مرکب شود و هفت دریای دیگر نیز با دوا آورده شود و وفا نمیکند فضایل آن حضرت و سایر اهل عصمت عا که در یا ای مرکت تمام میشود و فضایل ایشان هنوز باقی مانده شعر

کتاب فضل تو را آب بحر کافی نیست که ترکیب آنست صفحہ شماری و فرموده اند که ما شیم این کلمات الله که در این آیه کریمه واقع شد مرویست که حضرت زین العابدین امام حسن علیه السلام را بر دوش خود سوار کرده بود و می گفت که هر که مرا دوست دارد با یدین را دوست دارد و ابوهریره گوید که روزی حاضر بودم که او دید و آمد در دامن حضرت رسول نشست پس حضرت همان او باز کرد و همان مبارک خود را بدان او سپانید و فرمود که خداوند امن دوست میدارم او را پس او را دوست بدار هر که او را دوست دارد و سه مرتبه این سخن فرمود عایشه گوید که آن حضرت فرمود که حنث الفردوس با حق تعالی مناجات کرد که آیا من ترن نمیکردانی مراد حال با که درین ساکن گردانیده نیکی کاران و پر هیز کاران از پس حق تعالی بسوی او وحی کرد که تو را از منیت داده ام بحسن و حسین بروایت دیگر برخود بالید چنانچه عروس برخود عیال و جابر گوید که حضرت رسول را دیدم که حسن و حسین را بر پشت خود سوار کرده بود و میفرمود و میگوشت شتر بنما و نمیکو سوار ایند شما و پدر زبرد کوار شما بهتر است از شما در کتب معتبره سنن و اردست که روزی

حسن
حسین

حسن
حسین

حضرت رسالت نماز استاده و حضرت امام حسن در پهلوی او بودند چون حضرت سجده رفت امام حسن بر دوش او
سوار شد حضرت سجد و بسیار طول داد تا خود فرو داد و راوی گوید که من سر برداشتم که ملا حظت کنم سبب طول
سجده آنحضرت چیست دیدم که حضرت امام حسن بر کتف آن حضرت سوار شده با جمل اهل بیت در این خصوص
بسیار است و اگر تو اخلاق کریمه آن حضرت نیز میخواهی بدان که آنها بسیار است از هر یک از آنها یک حدیث یا
و حدیثی گفتا میکنم اما اگر از شملش میخواهی پیش دستی که جمیع علوم که با امام حسین رسیده او از امام حسن میراث
و او از امیر منان دارد و او از رسول خدا و پیغمبر از جبرئیل و او از خداوند جلجل اذاشت ان رضی لنفسک مذهباً
نیجیک یوم البعث من لبس الثمار مضع عکث قول الشافعی و مالکی و احمد و راوی عن کعب الاخبار و آل اناسا قولهم
و حدیثی روی جده عن جبرئیل عن ابی بکر و از برای علم آنحضرت غیب و برداشتن مسائل عین یک حدیث تورا
کافی است که روزی حضرت امیر المؤمنین در حبه کوفه نشسته بود مردی بخدایت آنحضرت برخاست و گفت من
از رعیت اهل بلاد توام حضرت فرمود دروغ میگوئی از رعیت اهل بلاد من نیستی و لکن پادشاه روم تورا فرستاده و
مسائلی چند پرسیده است و معاویه جواب آنها را نمیداند تورا فرستاده است که جواب آنها را از من سؤال کنی گفت
صدقت یا امیر المؤمنین راست گفتی ای پادشاه مؤمنان معاویه مخفی مرا به نزد تو فرستاده و کسی بران مطلع نبود
بغیر از حق تعالی و تو با الهام خدا هسته حضرت فرمود که از هر یک ازین دو فرزند من خواهی سؤال کنی حسن و حسین
او گفت از امام حسن سؤال میکنم پس حضرت امام حسن فرمود که آمده سؤال کنی که میانه حق و باطل چه مقدار فاصله است
و میان آسمان و زمین چه مقدار مسافت است و میان مشرق و مغرب چه مقدار دور است و قوس و قمر چیست و خشت
کیست و کدام است آن ده چیز که بعضی از بعضی سخت ترند انفر و گفت بل برای این آمده ام حضرت امام حسن فرمود اما میانه
حق و باطل چهار بخش فاصله است و هر چه را بخشیم می بینی حق است و هر چه را بکوش می شنوی باطل مرد می گفت
راست گفتی فرمود میان آسمان و زمین بقدر نفیرن مظلوم است و بمقدار مدبصر و کسی که غیر این گوید او را نکند یب کن
شامی گفت صدقت یا بن رسول الله فرمود مقدار مسافت مشرق و مغرب سیراقاب است یکر و ز گفت راست
گفتی فرمود قمر کسم شیطان است و این قوس کسم شیطان نیست بلکه قوس علامت رحمت خداست و علامت
ارزانی و فراوانی است اما غایت از برای اهل زمین از عرق شدن و خشت آنت که نذر اند مرد است یا زن که
هر دو آلت را داشته باشد پس از تلذذ می کشد تا بالغ شود اگر محتمل شود مرد است و اگر حیض شود پستان ها
بلند شود زن است و اگر اینها ظاهر نشود اگر بولش راست می رود مرد است و اگر بولش مانند شتر بر میگرد زن است
و اما آن ده چیز که بعضی از بعضی سخت تر است و شدید تر پس سنگ را خدا سخت آفرید و آهن را از او سخت تر
آفرید که او را می شکند و آتش را سخت تر آفرید که از آبی که از آتش سخت تر آفریده که آن را
خواموش می کنند و آب را از آب سخت تر گردانیده که بر می دارد و باد را از آب سخت تر گردانیده که از او حرکت می کند
و سخت تر از باد مالکی است که بود و فرمان او است و سخت تر از آن ملک الموت است که قتل روح او میکند

حسن
عشق

حسن
غیب

حسن
غیب

در سخت تر از ملک الموت مرگست که او را در می یابد و او میبرد و سخت تر از مرگ مرگ است که میمیرد مرگ را شامی
 است و آنکه بن رسول الله و نیز وارد شده که آنحضرت روزی با معاویه علیه الهام و در خیمه نشسته بودند معاویه گفت
 شنیده ام که حضرت رسول آفرینار تحسین مکرده اند و درست می آمده آیا تو آن علم را داری شیعیان شما دعوی
 می کنند که بر علم شما هیچ از آسمان و زمین نهان نیست حضرت فرمود که حضرت رسول ائمه ای از ایشان میفرمود
 من عدد آنها را ستوی گویم معاویه گفت در این درخت چند دانه خرماسست حضرت فرمود چهار هزار و چهار دانه معاویه گفت
 که خرمای باقی آن درخت را چندند و شش هزار و چهار دانه بود حضرت فرمود و هرگز دروغ نگوید و هرگز خبر دروغ
 بر من نرسیده است از جانب خدا باید دانه دیگر نهان کرده باشند چون نقص کردند دیدند دانه دیگر در دست
 عبد الله بن عامر بود حضرت فرمود اگر نه آن که تو کافر میشوی و ایمان نمی آوری هر آینه خبر میدهم تو را با آنچه خواهی کرد
 و بعد از این عباس رویت کرده اند که روزی در خدمت امام حسن علیه السلام نشسته بودم که ماده کا ویرا از پیش روی آنحضرت
 گذرانیدند حضرت فرمود که این کا و حاطه است بگو ساله ماده که در مثانی او خال سفیدی هست و سرش سفید است
 این عباس گفت که ما با قصاب روانه شدیم چون کا و رشت کوساله که در شکمش بود همان صفت بود که حضرت فرمود
 پس خدمت حضرت آمدیم و کیفی که خدای تعالی میفرماید که خدایمیدان آنچه در جهماست شما چگونه میدانید حضرت فرمود که بالهام
 خدا دانستیم چه نیکو گفته شیخ عارف معارف فی البرایا عارفون بسم

ما دون و الغیر جبال مجاهیل

و احوال الدهر من قضایا جودهم مملوستان و ما لایفیض تعطیل فدای شما ای اهل بیت بگردم شما ای عارف و
 معروف و عالم و معلوم و مادی و دنیای و دیگران جاهل اند و مجهول و گمراهند و نادان و ضالند و مضل و دست و پا
 از قواره جود شما مملو و پرست و هرگز فیض شما از این خلق تعطیل نشده و در جای دیگر میفرماید مصائب عتلت منافعکم
 عتلت و الا و کم اولت و انکار کم کفر یعنی مصائب شما اهل بیت عظیم و بزرگست و مدح و منقبت شمارش و مهور
 که بر احدی خلق نیست و نعمت های الهامی و انبیای شما فیضان کرده و دیگران رسیده است و کفران و انکار شما کفر است
 و منکر شما کافر است و ما و حکم ملاء الفضل اهل ذل علی ما و حکم یسئل الشر و النثر فضیلت بای شما با من مشرق و مغرب
 و زمین و آسمان همه عالم آفریده پس از این جهت است که بر مدح شما آسان است مدح نمودن شما چه بجز بگویم
 و اگر از علم آن حضرت می پرسی وارد شده که مردی از اهل شام که دشمن اهل بیت بود داخل مدینه شد روزی در
 از کوچه های مدینه امام حسن را دید که بر استر نیکی سوار بود در نهایت زیباتی پرسید که این کیست گفتند حسن است
 از شنیدن این سخن خارج شد در لشکر خلیف و لشکر بعض از کانون خمیش زبانه کشید که علی بن ابی طالب را چنین پرسید
 بشدتش رفت گفت تو پسر علی بن ابی طالبی فرمود آری آن مرد شروع کرد با ستزانی چند نسبت بخود آنحضرت و پدر
 آنجناب و آنحضرت ساکت بود و هیچ نمیگفت تا آنکه او شرمیده شد بعد از آنکه سخن او تمام شد آنحضرت بترسم فرمود و پدر
 دیگر نه است ستم کرد و خندان فرمود حسبک غریبا شامی گویا تو غریبی داری و این شهر و اهل شامی گفت آری فرمود و این
 بیایا اگر جا بی خوابی که فرود آتی یا تو را فرود آوریم و اگر احتیاج بمال داشته باشی ما بگویم و اگر حاجت دیگر داشته باشی

اینکه
 اینکه

اینکه
 اینکه

اینکه
 اینکه

در قضای آن تو را مددکاری کنیم پس ارشاده و لطفت و حسن خلق آن یگانه آفاق شرمزده و متعجب گشت و محبت آن
حضرت در ول کاشت و خط کشد کی و اخلاصش بر صفحه خاطر کاشت و چون در برابران بی ادبها این سخنان را از آن
حضرت شنید گریست و گفت کوانی میگردم که توئی خلیفه خدا در زمین و خدا بهتر میداند که خلقت در سالت را در کی
قرار دهد و پیش از این تو را و پدر تو را از همه دشمنان میزد شتم اکنون محبوب ترین خلق در نزد من شمامد بسوی من پس باز خود را
نجات آن حضرت فرود آورد و تا در مدینه بود همان آنحضرت بود و از معتقدان و محبان اهل بیت گردید و با جمله از این
حسن خلق آن حضرت بدستی چنان شیار و دشمنی بدان دستار گردید و اگر از معجزه اش بگریسی در کشف الغمه وارد شده که در
راه مکه کی از اولاد بر سر در خدمت آنحضرت بود در منزلی از منازل در پای درخت خرمائی که فرشتگان کشته بودند بر سر
نگاه کرد بان درخت و گفت کاش این درخت را بر طبعی میبود که کام مارا شیرین میبخت امام این سخن را شنید فرمود
مگر طرب از زواری گفت از زواریم اگر میبود میخوریم فی الفور آن حضرت دست مناجات بدرگاه قاضی اشحات
بر آورد و لب مبارکت را می جنبانید و گویی فهم نکرد که چه میگوید فی الحال درخت بنشیند و شکوفه سرون آورده و دانه
بسته و رنگ برنگ می شد تا طرب رسیده کشته شتر داری که همراه بود گفت هه اسحر و آن حضرت فرمود و میگفت
لیس سحر بل دعوت ابن نبی استجاب و ای بر تو این عمل اسحر میدانی این سحر نیست بلکه دعای فرزند نبی است که دعا
آن بدرگاه الهی باجابت رسیده پس کسی بران درخت برآمد و طرب مارا بریزد و او هر که همراه بود از آن طرب خورد
و همه مردمان را کفایت کرد و اگر از حاضر جوابی می پرسی تلاسعد تقی زانی در مطول در بحث استعاره آورده که معاویه
بود و امام حسن عیادتش رفتند معاویه چون امام حسن را دید بنا بر مصلحت برتر نشست و این شعر را خواند تجلی
لنسا متین از اهرم انی لریب لکم لا التضع یعنی بجای و تنیدی بشماست کنندگان یلما نیکم که بلیه و
حوادث روزگار را بخار نمیتواند کرد فی الفور امام حسن مبنی از همان قصیده خواند و اذالمینت انشبت اطهارا
النفیت کل تمیمه لا تنفع یعنی وقتی که مرکب چنان خود را فرو برد بجان تو خواهی یافت که هر تنویدی و مهره و حیل و تر
نفع نخواهد بخشید و اگر کسی سالها فکر کند جوانی و در برابر آن نیست بهتر ازین خصوصاً که از همان قصیده باشد و ارد
شده که معاویه علیه السلام و یه چون بدین آمد در مجلس عام نشست و اشراف مدینه را طلبید و هر کس را در فراخ حال
عطا می بخشید از پنج هزار درهم تا صد هزار درهم و حضرت امام حسن در آخر مجلس دخل شد معاویه گفت دیرامدی که
مرا به بخل نسبت دهی و چیزی در نزد من نمانده باشد که لایق شرافت تو باشد پس خزانه دار را گفت مثل آنچه بهمه آنها
داده ام به امام حسن عطا کن و منم سپرد حضرت فرمود همه را من بتو دادم و منم سپرد فاطمه دختر محمد را و نیز و ارد
شده که حضرت امام حسن علیه السلام در شام بر معاویه وارد شد در آن روز امتعه بسیار از یکی از نواحی برای معاویه
آوردند و بارنامه از آن نزد معاویه گذاشتند پس معاویه از نزد حضرت گذشت و بخشید و چون حضرت از مجلس
برخواست و بیرون آمد بارنامه را یکی از خادمان معاویه که کفش مبارک آن حضرت را برداشته بود بخشید و اگر
از سخاوت و جوان مردی آن حضرت می پرسی بدانکه سخاوت و جوان مردی آن حضرت در میان قیام عرب ضرب

مکالمه الکفر
بامعاویه

چون
نخاست

امثل است همچنانکه شجاعت امام حسین در میان ایشان ضرب المثل است و کلمه طبعیه و سخاوت بحسبیه سرشته
 کدام یک از عرب و عجم و ترک و دلم جاری نیست حتی سنیان با آن عناد و تنو استند انکار نمائند و در کتابها
 خود نوشته اند از آنجمله حافظ ابو نعیم اصفهانی که از مشاهیر علمای اهل سنت است در کتاب حلیه الاولیاء بسند صحیح
 روایت کرده گفته که حسن بن علی را دو بار از مال و منال خود بیرون رفت چنانکه از صامت و ناطق در خانه او
 هیچ نماند و همه را در راه خدا مستحقان صرف نمود و در مرتبه مال و حساب خود را با حق تقصیرت کرد که هر چه داشت
 حتی غلنی که در پانیکر و یکی را فقراء میداد و یکی را بجهت خود نگاه میداشت الفضل باشد العدو شعر سید
 دشمن از احوال و چنین گوید
 بین که دوست در اوصاف او چه خواهد گفت و از کلمات بابرکات حسنه
 مستحبه آن حضرت که در خصوص سخاوت میفرماید که ان السخاء علی العباد و فريضه الله یقری فی کتاب حکیم
 وعد العباد الا سخیاء جنائز واعد للنجلاء نار جهنم من کان لا تنکد یاده بنائل للراغبین فلیس ذاک بمسلم یعنی بدست
 سخاوت و جوان مروی بر جمیع بندگان واجب عینی است و آن فريضه است از قرایض الهی که در آیات محکم
 قرانی خوانده میشود و وعده داده حق تمام بندگان سخی خود را بهشت بخیلانرا وعده جهنم داده است و هر که ترش شود و
 او از بخششها و احسانهای چنین کسی مسلمان نیست و نیز از کلام مستطاب امام حسن است که حب الی من نیک
 ثلاث اطعام الطعام و اقامه التسلیم و الصلوة باللیل و النکاح نیام دوست گردانیده شد بسوی من از دنیای شما
 سه چیز طعام بمردم خوانیدن و بر هر که بر خوری سلام کردن و شب نماز کردن و حال آنکه مردم در خواندن و بدانند
 آفتاب و ماه از نور آن حضرت آفریده شده اند و می بینی که آفتاب نور خود را و فیض خود را از هیچکس از خوب و بد اول
 و نا اهل و مستحق و غیر مستحق دریغ نمیدارد و خوبی آن همه کس و همه چیز سیر پس آفتاب که جزئیست از او هرگاه چنین باشد
 پس اینجانب را در خود و بخشش و نور بخشی نیز قیاس کن دارد شده که اعرابی مدینه آمد و پرسید که بهترین و کریم ترین
 مردم در مدینه کیست گفتند حسن بن علی است پس میسجد و دید که آن حضرت نماز میکنند پس این چند شعرا در مدح آن
 حضرت خواند که لم یحب الا ان من رجاک من حرک من دونک بلک حلقه انت اجداد انت معتد ابوک قد کان
 قاتل الفسقة لولا الذی کان من اولکم . کانت علیا کحکم من طبقه یعنی نا امید نیست اکنون هر که بتو امیدوار
 و هر که حلقه بر وجود و کرم و بخشش تو زند توئی جواد و توئی محل اعتماد پدر بزرگوار تو باسکان جواد کرواگر آبا و
 اجداد شما نبودند هراینه قعر جهنم جای ما بود چون حضرت از نماز فارغ شد فرمود که ای قبری آیا چیزی از مال حجاز
 مانده است قبر گفت بل چهار هزار دینار طلا مانده است فرمود و یاور که ادا حق است یا نمال از ما بخانه رفت و
 ردای مبارک را برداشت و چهار هزار دینار در میان آن سحیده از پشت در پستاد و اند شرم روی اعرابه
 از شکاف در پیرون کرد و آن زر را با اعرابی داد و این شعرا در عذر خواهی اعرابی انشاء فرمود که خدا با فانی الیک معتذر
 و اعلم بان علیک ذنوب و شفقت لکان فی سیرنا الغداه عصی است سمانا علیک من ذنوبه لکن ریب الزمان و غم
 و الکف عنی قیله النفاق یعنی بکیر این زر را که من باید بسوی تو عذر خواهی نمایم و بدان که من با تو شفقت دارم و اگر

در کتاب
 حلیه الاولیاء

در کتاب
 حلیه الاولیاء

عبادت حسن

آن بزرگی و حکومت که حتی تمام از برای ممتن فرموده و اسباب آن در دست طالبان منت و محبت و دوستی
میبودی هرگز نمیدیدی که آسمان با باران خود و آسمان برای تویی بارید کن جاوشه زمان زاین امر مانع است
که دست من همین چیزی گفته از او جاری شد عسکری چون از راه دید که سست حضرت زمر و تعلق است
ما اعطینا ک ای عسکری کویا عطای مرگم شردی که میگری قال لا و لکن کیف یا کل التراب جودت گفت نه و لکن
میگری که این دست باین چه بسخا چگونه در میان خاک پنهان خواهد شد مثل این از حضرت امام حسین نیز
کرده اند چنانکه گذشت و احتمال دارد که دو مرتبه این اتفاق افتاده باشد و اگر از عبادت و ریاضت آنحضرت
می پرسی حضرت صادق فرمود که حضرت امام حسن عابدترین مردم بود و در زمان خود و فاضل ترین و زاهدترین
بود و چون بچ میرفت پیاده میرفت و کلاه بود که پای مبارک برهنه میکرد و میرفت و چون مرگ رایا و میکرد و میکرد و
چون قیامت را بخاطر می آورد میکرد و هرگاه گذشت بر صراط بیا دمی آورد میکرد و چون عرض بر حق تمام مذکور میساخت
نفره میرود و مدحش میشد چون نماز می ستیاده اند و می بدن مبارکش نزد پروردگار خود میسر زید و هرگاه بهشت تمام
رایا و میکرد و میسپید و میسر زید مانند کسی که را مار کزیده باشد یا عقرب و زخمت است استخوان میکرد و پناه بخدا می
از آتش جهنم و هرگاه در قرآن یا ایها الذین امنوا تلاوت میکرد و لبیک اللهم لبیک میگفت و محاسن او را ندیدی
یا خدا و بپاشه یا و مبارکش بگر خد کویا بوده اند بهر کس رست کو تر بود و میانش از محاسن فصیح بود و واروده که
آنحضرت در وقت وفات خود میگریست مردمی گفت یا بن رسول الله تو گریه میکنی و حال آنکه منزلت و قربت
با حضرت رسول داری و در حق تو گفت آنحضرت و بیست حج پیاده کرده و در مرتبه مال خود را بفقرا تقسیم کرده
حتی یک فعل خود برداشته و دیگری بسائل داده حضرت فرمود برای و خیر گریه میکنی کی از احوال مرگ و دیگر
مفارقت دوستان در کتاب روضه الواعظین روایت کرده که حضرت امام حسن عسکری هرگاه و غنوی میساخت بندگان
بند مبارکش میسر زید و رنگ مبارکش زرد می شد پس در این باب با پنجاب سخن گفتند فرمود سزاوار است که
کسی که خواهد در بندگی نزد پادشاه و پروردگار عرش رود و آنکه رنگش زرد شود و مفاصلش بلرزد و چون بدر
مسجد میرسد می استیاده و میگفت اللهم ضیفک یا ایها الحسن قد اتممت مسیبتی فجاوز عني فسیح ما غزری
جمیل عندک یا کریم یعنی خداوند مهربان تو بدرگاه تو استیاده پس در گذر از بندیهایی آنچه نزد است
بندگان که نزد تو است ای صاحب کرم و زنجشیری در وقایع روایت کرده که آن حضرت چون از
نماز فارغ میشد با کسی سخن نمیزمود تا اثنای طالع میشد هر چند حاجت ضروری او را عارض میشد و در بعضی
اخبار است که بیست و پنج حج پیاده کرد با وجود آنکه اسبان و غنایان و محلهای همراه داشت بجهت تعظیم خدا و
نمی شد که بر پای مبارک او از پیاده روی درم کرد خدا جان ما را بفرمانی مقدس مظهر کبر و اندیشه
از مجتبان گفت که پدر و مادرم فدای تو باد اگر افتد بر سوار شوی که این درم بر طرف شود و نیکو بود و فرمود که این
منزل سیاهی خواهد دید و رو خواهد داشت از او بگریه آن روغن را که دفع این درم می کند یکی از موالیان

محبوبان

تعب کرد و گفت این منزل که ما میریم که هیچ پاسبانی در آن نیست که دروغ بفرستد حضرت فرمود که در این روزی باید خوابید و چون
 چند میل راه رفتند سبایی آن مرد میزد و او را دروغ میفرستادند گفت اندکی دارم و از اندر حسن من علی اگر ده ام بدید
 نمیتوانم داد بکنند ما بخت آن بزرگوار را چه بسیار آن دروغ بفرستد حضرت بر دند و نزدیکی از غایبان حضرت سر و چون
 خود آمدند که قیمت او را بآن بدیدند گفت باین رسول الله من از برای فروختن نیاورده بودم امیدوارم که چون زخم جالاک
 و عافیا می که حق تقا پیری مستوی بخلف من گریست کند که دوستان شما نیست باشد زیرا که در این وقت او را در زند
 گرفت بود آن حضرت فرمود دعا کرد حق تقا پیری مستوی بخلفه صالح و محبت ما اهل بیت بشو گریست فرمود و چون بخانه
 خواهی دید و اگر از فصاحت و بلاغت می پرسی چنین حدیث تو را بس است که شیخ فخرالدین طبرکی در مقتل خود روایت کرد
 که حضرت رسول صبری تشریف بردند و حضرت امیر را نیز بردند امام حسن و امام حسین چون کودک بودند نزد مادر خود
 فاطمه زهرا گذاردند در آن وقت سن مبارک امام حسن بی چهار ساله بود و امام حسین سه ساله حضرت امام حسین رضی الله عنهما
 طاهره بیرون رفت و در کوچه های مدینه طفلانه را میرفت و تفریح میکرد و گذار از حضرت در میان آن مدینه اقیانوس
 گذر کرد و بر مردیه وی که او را صالح این رفته میگفتند چون یهودی او را دید شناخت فی الفور گرفت او را و برد و در خانه خود
 پنهان کرد تا روزی که شد وقت عصر رسید و امام حسین پیدا شد فقا قلب فاطمه با هم و اخبرن علی و ولد با هم
 چون خواتون قیامت دید که حسین پیدا شد هموم و غموم شد و دل مبارکش بجوش بر نور دیده اش حسین و چنان
 مضطرب شد که آن محصوره مطهره مفتاد مرتبه از حجره طاهره تا و رسیدی نمیرسد آمد و در گشت که شاید کسی را ببیند طلب
 حسین را بفرستد کسی را ندید پس روی آورد بر نور دیده اش امام حسن و حال آنکه آنحضرت نیز کودک بود غم و ایحان از این
 وای فور چشم بر خیز و بر اورت را طلب کن که دل من از مفارقت او میوزد پس امام حسن فرخواست و از مدینه بیرون آمد
 پیوسته صحیح میزد که حسین علی با قرة عین النبی این است یا خنی یعنی می بیند علی وای نور دیده نبی کجائی ای برادر این
 اثنا که آن حضرت علیه السلام فریاد میکرد بماده آهویی بر خورد و بالهام خدا گفت از این ماده آهوی بپوشم شاید
 آنکه او خبری داشته باشد پس به او گفت ای ماده آهوی صبح جا بردم حسن را دید پس خداوند عالم با عی از آنحضرت
 آن ماده آهوی را بزبان آورد و باین کلام گویا کرد دید که ایحس ای نور چشم من و سرور سینه امیر المؤمنین و جان
 فاطمه زهرا بدان که بر اورت حسین را صالح یهودی گرفته و در خانه خودش او را مخفی نموده آن کودک همان
 ساله و آن ساله عقل چهل ساله برخواست و دووان دووان مانند آفتاب تابان آمد تا در طلعت که کفر غنی
 خانه صالح یهودی و بدان تابید و آن در و دیوار را بنور ایمان منور و روشن گردانید و فریاد کرد صالح
 او بیرون آمد حضرت ای صالح برادرم حسین را بیرون آور و تسلیم کن و اگر نه بمادرم بگویم که در وقت صبح
 چنان آبی بکشد که یک یهودی بر روی زمین نماند ای صالح برادرم حسین را بیرون آور و اگر نه به پدر بزرگوارم
 میگویم که شمشیر خود را بکشد و همه یهودان عالم را بکشد ای صالح برادرم حسین را بیرون آور و اگر نه بجد بزر
 گوار خود میگویم که چنان نفرین کند بر شما که روح همه یهودان از بدن ایشان مفارقت کند یهود هوش از سرش

حسن
حسین

صالح
حسین
صالح

بدر رفت که کودکی با این صغر سن که چهار سال بیش ندارد باین فصاحت و جلالت و پاکیزه کی سخن میگوید
 گفت باورت گیت که مرا از آن نحر و ترسانیدی در جواب کلامی گفت که از دامن خلق اولین و آخرین زیاده است که
 این کلام را بتواند گفت باین نج از فصاحت و بلاغت او تواند نمود فرمود که مادرم زهری الطهر است و خرمین میر است
 صفوة است و در صدف عصمت است و سفیدی جمال علم و حکمت است و نقطه دایره مناقب و مفاخر است و
 از انوار محامد و آثار است انجان زنی است که خمیر شده است کل از سیبی از سیبهای بهشت نوشته است خدا در صفحه او از وی
 محبت کاران است جد را و مادر سادات و نجیبانست و سیده زنان است و بنول عذرا نام مبارک او فاطمه است
 و در این فقره فرمود مادرم زنی است که کل وجود او خمیر شده است از سیبی از سیبهای بهشت اشاره شده است با نحدث که
 حضرت رسول آبا بسیار خاتون قیامت میگویند عایشه را مخصوص غضب کرد که زن شوهر دار را انقدر میگوید
 حضرت فرمود چون بهمان بزند داخل بهشت شدم جبرئیل مرا بر نزد یک درخت طوبی برد و سیبی از آن چید و من داد و
 من خوردم و حق تعالی از آن درشت من مقرر کرد و چون بزمن آدم با خدیجه نزدیکی کردم لطف فرزندم فاطمه زهری از آن
 بسته شده و پس وقت فاطمه را بنوسیدم مگر آنکه بوی سب درخت طوبی را از آن شنیده ام با بجمه صالح گفت ما در توران
 پداریت گیت که از شمشیر و مرا ترسانی حضرت روحی فد فرمود ای صالح پدرم شیر غالب پروردگار است و نام مبارک او
 علی بن ابی طالب کسی است که با دشمن و دوزخ در راه خدا جهاد کرد و در دوقبله با شمشیر مبارز کرده و در جای او خوابیده و جان خود را
 فدای او کرده و پدرش حسین است صالح گفت است شناختم پدرت را جدت گیت حضرت فرمود ای صالح جدم از صد
 پروردگار میوه است از درخت انرا سیب خلیل الرحمن گوئی است و دشمنان و نوری است فروخته و تابان و صباح تجلی که است
 از ذروه عرش رب جلیل سید کونین رسول ثقلین است و نظام دارین و فخر عالمین است و مقتدای حرمین است امام
 مشرقین و مغربین است و جد و سبط گیتی من باشم و دیگری برادر من حسین عا یهودی چون کلمات را از امام شنید رنگ کفر از دل
 او زده شد و چشمهای او پر از اشک شد و حیران شده بود از حسن منطق و صغر سن او و پیوسته از روی حریت نظر میکرد
 پس گفت ای میوه دل مصطفی و ای نور دیده رضی و سرور سینه زهری از آنکه پدرت حسین را تسلیم تو کنم و پدرت
 او را تسلیم کنم و نیکو شد اسلام او و رفت در خانه و حضرت امام را آورد تسلیم آن حضرت رو حیف نمود و دو طبق از طلا و نقره بر
 ایشان نهاد و بنفقد داد و حضرت امام حسن دست امام حسین را گرفت و او را نزد مادر خود فاطمه زهری آورد و چون فاطمه ایشان را
 دید قلب مبارک او طمئن شده آرام گرفت و خوشحالی آنحضرت بدو نور دیده خود عیسا و علی و لیدها و اگر عزیز بودش نزد خدا
 و رسول میرسی باز شیخ طریحی در مقتل خود باین مضمون از ابن عباس روایت کرده که مادر عرب صفین بودیم روزی از روزها که صفین
 قتال رسته شد و هنوز کسی ندم در میدان ننهاد بود که ناگاه حضرت امیر المؤمنین عا محققه را طلبید و فرموده ای نور دیده من چگونه
 بر طرف راست لشکر معاوییس حمله کرد و مانند ننگ در دریا جنگ غوطه ور کرد و بفرموده پدر آن استیقا را گریزانید و لکن خیمه بسیار
 خور و مجروح گردید و از کثرت جراحت خسته و مانده شده بر پشت بسوی پدر در گوار خود مضطرب الحال و گفت یا آیه العرش از
 تشکی بجای آمد پس حضرت امیر فرمود جبرئیل آبا او دادند ابن عباس میگوید که او قدر از آن آب آشامیده و در میان زره و دین

پس بخدا قسم که دیدم خون بسته ز حلقه های ما و بیرون می آمد هنوز محمد خفیه آرام نگرفته بود که حضرت امیر عبا و فرمودی نور دیده کن بر طرفت
شکر معالی پس حمله کرد و ایشانرا منظم گردانیده پراکنده نمود و بر پشت این فقه جراح بسیار زخمهای شارب و رسید بود و میگفت ای الله
بمن بهمیدون برساند پس حتی آب بر او داد و قدر بر خور و قدر بر در میان زره و بدن زخمی و هنوز آرام نگرفته بود حضرت فرمودی نور دیده
حمله کن بر قلب لشکر معاویه پس از پشت و شجاعت یابانی کرد و میزد و میخورد تا آنکه کسی از میان زان امر تقبل رسانید و گفن خوشتر از بسیار جرات
کثرت زخمها سنگین شده بود و این فقه بر پشت بسوی پدر بزرگوار استاد و برگردید آمد پس حضرت امیر المومنین بر خوست همان دوشم او را بوسید و فرمود
پدر بعد از تو با تو امیر سرور و خوشوقت گردی این جهاد که در برابر دشمنی من کردی چه خیر تو را بگریزد آرد و دست آید از خوشحالی که نمیکنی باز
جزع گفتی پدر چگونه نگریم حال آنکه تو سه مرتبه بر بدن من مرک فرستادی و من اکنون مجروحم که می بیند و هزاران که بر شتم هنوز ساقی آرام
نگرفته ام که باز فرستادی و این دو بر در من حشمت و حسین را بجهاد و کردی و ایشانرا از خود جدا نمودی حضرت بر خوستند و مرتبه دیگر روی او را
بوسیدند و فرمودی نور دیده تو فرزندی حسن و حسین فرزندان پیغمبر می توانی که علی بنده باشد و فرزندان رسول بخدا سجده شنان فرستند
خفیه گفت خداوندی تو حسن و حسین تو بگردانده و اولاد هر کاه حضرت شاه ولایت پنا از روی حضرت رسول شرم کند و این بحار به دشمنان
خدا نفرستد که بپا او نیسی از خمی با جراحی بید نهایتان برسد و ز حضرت رسول خجالت کشد پس حال آن به بخان روسیا که ایشانرا گشتند
چه خواهد بود و ز و غیره آه حسین را در صحرای کربلا تیر باران کنند و حسن را در سابط مدین خنجر بر پیلوی او زنند حسین را بعد از کشتن دست مبارک
از بدن جدا کنند حسن را بعد از آنکه چند مرتبه زهر آوند که رنجور شده سنان عصای زهر آلودی بر پای مبارک او فرو کنند که بهمان پای کربلا
سجده برفت بنوعیکه ورم میگردانند آن جرئت زهر ورم کرد و انصوب بیوشن قتل و غش کرد حسین را بعد از شهادت غش و پایمال هم ستون
کنند حسن را بعد از قتل جنازه او را تیر باران کنند که مقتدا و تیر از جنازه آن مظلوم بیرون کشیدند و مادرش را و اولاد و پاره پاره تمام در منار و چاه
تسکینند و غش دهند و شتر کوبند حسین را آب انداختند که تشنه لب دل پر خوش از گلوش بیرون آرد و حسن را آب دهند چنان آبی که از شمشیر
تر بود تا آنکه جگر پر خون و پاره پاره از حلقوم او بیرون آوردند و اولاد حسین را خارجی کوبند و مصیبتا حسن را المومنین نامند و زمین با این و است
برایش تنگ کنند بنوعیکه حسین را ملجأ سازند از مدینه بکه و از کربلا و در آنجا از پا در آورند و حسن را کاه می بوصل گردانند و کاه
بشام و کاه می بلین تا آنکه او را زهر شهید نمایند و حسین را با مقتدا و دو نفر از شیعیان او قتل آورند و حسن را صد و هفتاد و دو پاره جگر مبارک
او را بخنجر زهر آلود آورند و بر آریان شدی و غمناک گردیدی ای آری حسن و حسین همان حسن و حسنی است که تو در لیالی قدوس شبها
احیای قرآن را بر سر سینه آری و دستها را بدرگاه خدا بلند میکنی و چشمهای خود را بر از شک می کنی و این دو مصوم طیب را نزد خدا شفیع
کنان خود می کنی برادر گریه کن که مصوم فرموده که هر که خواهد که بداند اهل بیت است عرض کند محبت اهل بیت را بر دل خود اگر قبول کند او
عموم است و حضرت رسول فرمود که چون فرزندم حسن را شهید کنند بر هر طایفه و آسمانهای هفت کانه بر او گریه کنند و همه چیز بر او گریه کنند
حتی مرغان هوا و ماهیان دریا و هر که بر او بگریزد و دیده اش گریزند در روزیکه دید ما گور میشود و هر که بر مصیبت او اندوه مناک شود و هر که در
بقیع قبر او زیارت کند قدم او بر صراط ثابت گردد و از ان لغزو هرگز نکند و صغر نقد نبود کویا که قسمتی از محرم گرفته است سزاوار این است
که مؤمنان غم ایشان کمتر از راه محرم نباشد برای آنکه در این راه چهار مصیبت عظمی روی داده است که هر یک از آنها نظیر عاشر است یکی وفات
سید الانبیا و دیگری شهادت علی بن موسی الرضا و دیگری روزاربعین و دیگری روز شهادت امام حسن مجتبی و دیگری روز شهادت امام حسین

حقیقت

نخستین

سریه

نخستین

حقیقت

تجرب

حضرت امام حسن را با امام حسین بدون تفاوت بپایند مگر آن حضرت مظلوم نیست مگر آن حضرت شهید نیست مگر
کرتین بر او نژاد و ثواب ندارد مگر از زیارت او در بقع قرنی حاصل نمی گردد مگر آن شفاعتی را که از سایر
مظلومان و محصوران و کسان در روز محشر امید دارند از او ندارد مگر آن سرور فرزند نغمه نیست نور دیده
کوثر و سرور بسته نه هری از هر نسبت مگر او یکی از گوشوارهای عرش خدایت مگر او یکی از دو تپید جوانان
بهشت نیست مگر او یکی از دو راکب دوش نغمه نیست مگر آن مظلوم از فراعنه قوم خود از شهان دیده مگر آن
شهید مظلوم از اشرار و فجائز را زار زار رسیدی اتی شیعه دست بسوزد و سینات مجروح شود و مصیبت آن
مظلوم کاهی کرمان در محبت آنحضرت میگوید قدی شما الهیت شوم که کاهی بی اختیار می شوم و مصیبت شوم
کاهی بی اختیار می شوم از محبت شما و اشک من بر هر یک ازین دو حال زپوده جگر بر روی من جاریست با بخل
آن مظلوم درین نجر و زه عمر چه بلاهای رخسارنگ که از دست دشمنان خدندیده و پادشهای پی در پی که از آن
اشقیان بجناب مقتدر رسیده از آنجمله در سابط مدین بر آن حضرت شوریدند و تبر پرده آن شهید عالمین
رخشید و هر چه یافتند غارت کردند حتی آنکه خنجر از پای کنیزان او بیرون آوردند و جای نماز که بر وی نوشته بود
از زیر پایش کشیدند حضرت را برداشتند و در دوش مبارکش را برداشتند آن حضرت چون این صورت را مشاهده
نمود سوار شده متوجه مدین شد و در شامی راه ملعونی که او را جراح بن قتیبه اسدی می گفتند از کمین درآمد و چون
خنجر بر پهلوی مبارک او زد که باندرون رسید و برایت دیگران خنجر را بران مبارک آوردند و در آنجا جراحان
بعالجه زخم وی اشتغال نمودند و از آنجمله پای مبارکش را در موصول کوه موصولی مجروح کرد و با سنگان عصاره هر آلود
و از آنجمله آن مظلوم را چهار دفعه زهر دادند تا آنکه دفعه چهارم زوجه ملعونه آن حضرت حبه بن شهاب بن قیس که خواهر
زاده شیخ اولست و نزد شیعیان مشهور با سماء بواسطت مروان بن حکم با شاره شیخ چهارم در شب جمعیت
هشتم ماه صفر آن حضرت را زهر لایل خوراندند بروایتی سوده المکس و کاران حضرت را بیکبارگی ساختند
و مجموع عالم را با تمام شانیدند و همه را بهم غنیمت بدادند بعد از شهادت آن حضرت جنازه او را میبردند و در قبر بوخی
که آن حضرت تجدید عهدی کنند ناگاه مروان حکم و بنی امیه را گمان شد که آن حضرت را در پهلوی رسول خدا
دفن میکنند مروان و چهل سوار بنی امیه آمدند که مانعت کنند و نزد یک بود که میان بنی امیه و بنی امیه فتنه برپا شود تا
آنکه ابن عباس آمد و مروان گفت تا منخواهیم که امام حسن را در اینجا دفن کنیم بلکه میخواهیم تجدید عهدی بدیم او را زیارت
رسول خدا پس فتنه بر طرف شد و بروایت دیگر آنکه آن اشتیاق چون جنازه حضرت را دیدند او را تیر باران کردند تا آنکه
مهمان تیر از جنازه آن شهید مظلوم بیرون کشیدند پس او را در بقیع نزد جدّه او فاطمه بنت اسد دفن کردند
دفن کردند و عمر شریفش را وقت چهل و هشت و بقولی چهل و نهم سال بود الا ان الله علی الظالمین تبارک و تعالی
الحسب الفریق جناب متطلب عمده اعیان مقرب الخاقان خاندان صاحب میرزا محمد ملک الله
دام عمره بخطی ربیع حقیق میرزا علی شیر از در بند مرگ و تمام نیت

صفت

سر

سفر

